

لیست آثار دیگری از همین مؤلف

**تفاسیر قرآن**

* تفسیر سوره حمد
* تفسیر سوره قیامت
* تفسیر سوره کهف
* تفسیر سوره قاف
* تفسیر سوره مزمّل و مدثر
* تفسیر سوره قلم
* زهرۀ زهرا (تفسیر سوره نساء)
* تفسیر سوره حشر به انضمام مقاله اقتصاد اسلامی

**شرح و تفاسیر ادعیه**

* تفسیر دعای شعبانیه
* تفسیر دعای سِمات
* شرح دعای ندبه (در سه جلد)
* شرح دعای سحر
* تفسیر دعای صباح
* گنجینه معارف اهل بیت
* ترجمه و تفسیر دعای کمیل

**آثار دیگر**

* حکمت از دیدگاه قرآن و عترت
* برهان معراج و شقّ‌القمر
* شرح خطبه حضرت زهرا (س)
* تفسیر مختصر آیةالکرسی
* تفسیر خطبۀ اَشباح
* شجرۀ طوبی
* آزادی ثمره آگاهی است (آیات النساء)
* شمع زندگی

**و ده‌ها شرح، تفسیر و مقالات علمی دیگر در موضوعات قرآن و معارف اهل بیت علیهم السلام.**

**تمامی آثار فوق به انضمام چکیده ای از مباحثاتی در محضر ایشان، در وبلاگ ذیل در دسترس می‌باشد.**

**www.salehghaffari.blogfa.com**

تفسیر سورۀ

کوثر

اثر محمدعلی صالح‎غفاری

ويرايش بهمن ماه 1390

**فهرست مندرجات**

مقدمه اي راجع به كلمه «کوثر» 9

كيفيت تعليمات خدا 10

تفاوت شاگردان مكتب خدا با ديگران 13

فارغ‌التحصیلان كلاس سوم آفرينش كيستند؟ 15

اختلاف اهداف دانشجويان کلاس‌های مختلف تكامل 19

لقب «ام» و ارتباط آن با حضرت زهرا سلام الله علیها 26

تفاوت خلقت و تربيت 29

كمالات وجودی ائمه معصومين (ع) قبل از خلقت آدم 35

دلائل قرآني بر مقام و عظمت چهارده معصوم 40

چرا «بسم‎الله» رمز موفقيت انسان در دنيا و آخرت است؟ 41

چشمه کوثر چیست؟ 45

استعانت از اسم اعظم، استعانت از ائمه اطهار علیهم السلام است 48

تعريف شجره طيبه يا درخت طوبی 50

تعريف «ليلة القدر» 52

چگونگی نزول علم در وجود انسان 55

معنای «فاطمه» 59

معناي «زهرا» 62

بحثي راجع به علت غایی 65

اخلاص نتيجه معرفت كامل به خداوند متعال است 69

معناي «مباركه» 72

معناي «صديقه» 76

بيان تفصیلي «اميت» 80

نفس حضرت زهرا (س) مركز و ظرف علم خداست 83

طبیعت کتاب است و انسان معنای این کتاب 85

محوريت حضرت زهرا (س) در امامت و قيامت 90

جلوه آن حضرت در آيه نور و سوره نور 95

تعريفي از نور علم و نور طبيعت 99

توضيحي راجع به «مشكاة» در آيه نور 100

حديث مشهور: رضايت فاطمه رضايت خدا است 102

مبدأ مقدرات خدا و نزول بركات برای خلق كيست؟ 107

اصل الاصول در خلقت انسان است 112

تعريف «شهرهاي با‎بركت» در بيانات امام صادق علیه السلام 115

حضرت زهرا (س) مبدأ و مقصد حرکت بشریت 119

فرازی از زیارت جامعۀ کبیره: بِكُم بَدَءَ اللهُ و بِكُم يَختِم 123

نقش مادر برای فرزندان و جامعه: مبدئیت روحي و جسمي 124

زندگي بهشتي چگونه ساخته می‌شود؟ 127

راه حركت انسان به سوي كمال علم و دانش 133

علت غایی از خلقت عالم 136

تعريف حالت تقوا 140

علل تفاوت سياست چهارده معصوم علیهم السلام در تربيت بشر 143

تدبير و سياست حضرت رسول اكرم (ص) 144

سياست مولا علی (ع) و حضرت زهرا (س) 148

تفاوت درجات انبیای الاهی و آسمان‌ها يا کلاس‌های هفتگانه 156

آخرين مرحله تكامل حالت لقاء اللهي است 169

تعريفي از سه حقيقت متباين در عالم هستي 174

آشنایی به نقشه خلقت، آشنایی به نقشه تربيت، آگاهي به حوادث جزیی 179

علم ائمه و اولياء خدا عليهم السلام. 181

تعريف واقعي «بيت الله» 186

رابطۀ معنایی چشمه کوثر و ساقي کوثر 189

حضرت زهرا (س) عامل بقاء دين خدا و رسالت انبياء (ع) 191

تفاوت سه كلمۀ: کوثر، كثرت و کثیر 194

بسم‎الله الرَّحمنِ الرَّحيمِ

## إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

مقدمه اي راجع به كلمه «کوثر»

در ابتداي بيان شخصيت حضرت زهرا سلام الله عليها لازم است آیات و احاديثي را كه در معرفي آن حضرت نازل شده است بيان كنيم.

اولين جمله اي كه در تعريف آن بزرگوار نازل شد و خداوند تبارك و تعالي او را تعريف كرد همين سورۀ «کوثر» بود. «کوثر» از كثرت به وجود آمده و كثرت و كثير يعني زياد و کوثر يعني بالاتر از زياد. میليون‌ها و ميلياردها عدد هم با كلمه كثير معرفي مي‌شود. تمام قطرات باران و ریگ‌های بيابان و حشرات و حيوانات در دريا و صحرا كه از دايره شمارش انسان‌ها خارج هستند با كلمه كثير معرفي مي‌شوند. كثير يعني اعدادي كه قابل شمارش است هرچند بسيار زياد باشد. اگر انسان‌ها قدرت شمارش مخلوقات را ندارند و از دايره استعداد آن‌ها خارج است، خداوند تعالي قدرت شمارش تمامي مخلوقات خود را دارد و در قرآن ادعا مي‌كند من كه خداي شما هستم احصائیه تمامي موجودات و مخلوقات را در اختيار دارم و فقط من هستم كه مي‌دانم چند رقم و چند مخلوق آفريده‎ام[[1]](#footnote-2).

تمامي عالم‌ها و آدم‌ها و جمادات و نباتات و حيوانات، اعداد قابل شمارشند. محدودند و عاقبت در شمارش به آخر مي‌رسند و آخرين عدد را مي‌توان به دست آورد. همه این‌ها كثيرند، کوثر نيستند. کوثر يعني بالاتر از كثير و بالاتر از كثير يعني بينهايت و نامتناهي. كثير، متناهي و محدود است اما کوثر، نامتناهي و نامحدود. خداوند تعالي در اين جمله حضرت زهرا (س) را معرفي مي‌كند كه بركات وجودی او از كثير و كثرت بالاتر است. قابل شمارش نيست؛ لذا آن حضرت از نظر بركات وجودی خود و از نظر فيوضات الاهي كه به وجود او تعلق گرفته است مبدأ خيرات و بركات عالم آفرينش است. مبدأ به چيزي مي‌گویند كه اعداد از آن خارج مي‌شوند، مثلاً قطرات باران عددند و دريا مبدأ و يا ماهی‌ها و حيوانات دريا عددند و دريا مبدأ آن‌ها به حساب مي‌آيد. اعداد قابل شمارشند و به آخر مي‌رسند وليكن مبدأ اعداد قابل شمارش نيست و به آخر نمي‌رسد.

پس خداوند تعالي در اين سوره حضرت زهرا (س) را معرفي مي‌كند كه مبدأ و مخزن تمامي بركاتيست كه از جانب خدايتعالي نازل مي‌شود و به خلق خدا مي‌رسد.

برای شناختن موقعيت حضرت زهرا (س) در عالم آفرينش لازم است قدري در كيفيت تعليمات خدا بحث كنيم كه خدا وقتي به انسان مي‌آموزد، چگونه مي‌آموزد و تعليمات خدا با تعليمات انسان‌ها چه فرقي دارد.

كيفيت تعليمات خدا

بي شك، ما انسان‌ها شاگرد خدا هستيم، همين طور نا خودآگاه، بدون اينكه خود را به صورت شاگرد و خدا را به صورت استاد بشناسيم يا نشناسيم. كل عالم خلقت دانشگاه خداست و ما انسان‌ها از تولد تا ابد در دنيا و آخرت در اين دانشگاه مي‌آموزيم و خدا به ما ياد می‌دهد. انسان‌ها برای آموزش و فراگيري علم و دانش گاهي از انساني نظير خود مي‌آموزند و استاد انساني دارند، كه غالباً آموزش‌ها به اين كيفيت است. در ابتدا پيامبران آنچه از خدا آموخته‌اند به انسان‌ها مي‌آموزند و همين طور تمامي افراد بشر معلم و متعلم هستند. از يك طرف مي‌آموزند و از طرف ديگر آموزش مي‌دهند. كسي در عالم پيدا نمي‌شود كه به ديگران بياموزد و خودش از ديگري نياموزد. هر استادي مدتي شاگرد بوده و الآن هم كه استاد است از مافوق خود مي‌آموزد. تمامي موجودات عالم كلماتي هستند كه در اين كتاب بزرگ به صورت زمين و آسمان خلق شده‌اند و تمامي آن‌ها كتابي است كه در اختيار انسان گذاشته شده است. در ميان اين همه اساتيد بشري مانند پيامبران و دانشمندان، خداوند متعال هم استاد واقعي و حقيقي انسان است و خودش را در قرآن به آموزگاري تعريف مي‌كند. مي‌گوید: «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ[[2]](#footnote-3)»، تمام اسم‌ها و شخص‌ها را خداوند تعالي به انسان تعليم داده است. جاي ديگر می‌فرماید: «الرَّحْمَنُ، عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ[[3]](#footnote-4)»، در اين سوره شريفه دو علم را كه اساس تمامي علوم است معرفي مي‌كند كه خدا به انسان مي‌آموزد. يكي تعليم قرآن و ديگر تعليم بيان. قرآني كه در اين آيه شريفه، خداوند تعالي تعليم مي‌دهد، خلايق خدا هستند. هر خلقي، كلمه اي از كلمات است كه خدا به انسان مي‌آموزد. خداوند ابتدا هوا را به انسان نشان مي‌دهد و اسمش را هوا مي‌گذارد. آب و دريا را به انسان نشان مي‌دهد، خاصيت آن‌ها را به انسان مي‌چشاند و بعد مي‌گوید اين هوا و آن آب است.

ما انسان‌ها در تعليمات خود، اول خلايق را مي‌بينيم و مي‌شناسيم بعد، اسم آن‌ها را و لفظ آن‌ها را ياد مي‌گيريم. خداوند برای ما پدر و مادر خلق مي‌كند، بعد اسم آن‌ها را مي‌آموزد. اگر اين خلايق و موجودات عالم در زمين و آسمان نباشند هیچ‌گاه خط و كتابي در عالم نوشته نمي‌شد. ستاره‌شناسان، اول ستاره‌ها را مي‌بينند و مي‌شناسند بعد كتاب ستاره شناسي مي‌نويسند. همين طور پزشكان، اول مرض‌ها و دواها و گياه‌ها را مي‌بينند و مي‌شناسند بعد كتاب گياه شناسي و دواشناسي مي‌نويسند.

قرآني كه در اين آيه خداوند مي‌فرمايد: «عَلَّمَ الْقُرْآنَ»، اول، عالم خلقت است بعد اين كتاب لفظي و خطي. اگر خلايق و حقايق نبودند الفاظ و عبارات و خط و كتابت به وجود نمي‌آمد. شما مي‌توانيد درباره كودكان خود تجربه كنيد. اول حقايق را به او نشان مي‌دهيد، بعد اسم آن را به کودک مي‌آموزيد. به کودک آب مي‌دهيد بعد مي‌گویيد آب است. به او غذا مي‌دهيد، مي‌گویيد غذا است. لباس بر تن او مي‌پوشانيد مي‌گویيد لباس است. پس کودک شما اول حقايق را ياد مي‌گيرد، بعد كلمات و الفاظ را و اين تعليم حقايق، تعليم كتاب تكويني خدا يعني قرآن است. به همين دليل انسان‌ها در صورتي قرآن خطي را مي‌توانند بدانند و بشناسند كه حقايق عالم را ببينند و بشناسند. مثلاً آنجا كه خداوند در قرآن، اسم انسان و حيوان را مي‌آورد ما آن آیات را مي‌فهميم زيرا انسان و حيوان را مي‌بينيم و مي‌شناسيم. اما آنجا كه كلمات روح و فرشته و عرش و لوح و قلم را در قرآن ذكر مي‌كند، ما نمي‌فهميم عرش چيست و فرشته‌ها چه موجوداتي هستند زيرا آن‌ها را نمي‌بينيم. پس به طور کلی، اول حقايق را ياد مي‌گيريم، بعد کتاب‌ها و عبارت‌ها را به آن حقايق تطبيق مي‌دهيم. پس لازم است اولاً بدانيم خدا مهم‌ترین استاد است و چگونه به ما آموزش مي‌دهد و بعد برای اينكه علم با‎بركتي داشته باشيم و همه چيز را بدانيم و بشناسيم سعي كنيم از تعليمات خدا استفاده كنيم و كاري كنيم كه خدا به ما بیاموزد. انسان‌هایی كه از ابتداي زندگي تا انتها شاگرد خدا بوده‌اند مانند پيغمبران و اولياء خدا، در علم و دانش خود نمونه و نظير ندارند. هرگز دانشمندي در تاريخ پيدا نشده كه مانند يك پيغمبر و يا امام، دانا و توانا باشد. علم هيچ دانشمندي برابر با علم پيغمبران كه شاگرد خدا هستند نيست.

تفاوت شاگردان مكتب خدا با ديگران

در اينجا لازم است بدانيم و بشناسيم كه بين شاگردان مكتب خدا و ساير دانشمندان تفاوت بسيار است. هرگز دانشمندان با انبياء و اولياء برابري نمي‌كنند و مثل آن‌ها دانا و توانا نيستند. بهتر است بيشتر از اين بدانيم كه فاصله بين شاگردان مكتب خدا و دانشمندان تجربي و دانشگاهي چقدر است تا بيشتر از اين ذوق و شوق در ما پيدا شود شايد بتوانيم خدا را به استادي بپذيريم و از تعليم و تربيت الاهي استفاده كنيم.

برای شناختن خط تعليمات خدا لازم است ابتدا حقايق موجود در عالم را بشناسيم. البته شناسایی به صورت تذكر نه به صورت كشف حقيقت. اين عالم خلقت كه كتاب تكويني خداوند متعال است و كتابيست كه تا ابد، انسان را به شاگردي خود مي‌پذيرد و هر روز سهمي از نعمت‌ها و لذت‌ها در اختيار انسان مي‌گذارد، اين كتاب در متن خود سه كتاب نامتناهيست.

ابتدا كتابي به نام طبيعت كه از طريق حواس پنج‌گانه قابل كشف است. دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها و چشیدنی‌ها و بوییدنی‌ها و لمس شدنی‌ها. آنچه از طريق حواس پنج‌گانه نصيب انسان مي‌شود كتاب طبيعت است. ابتدا خداوند تعالي يك چنين حقايقي آفريده و آن‌ها را در اختيار مؤمن و كافر قرار داده تا با حواس پنج‌گانه خود به آنچه خدا آفريده آگاهي پيدا كنند و از آنچه ديده‌اند و دانسته‌اند استفاده كنند.

ابتدا لازم است بدانيم هر چیزی كه از مسير حواس پنج‌گانه قابل كشف است در جاي خود نعمت بزرگي از نعمات خداوند متعال است. خداوند در عالم، شر و بلا نيافريده، چيزي هم خلق نكرده كه مايه زحمت و اذيت انسان باشد. شايد ميگوییم سرماي بيش از اندازه يا گرما و يا حيوانات درنده و گزنده و امثال این‌ها بلاهایی هستند كه خداوند آفريده با اينكه هر یک از این‌ها نعمت بزرگ الاهي هستند. اين افراط و تفريط‌ها كه در طبيعت پيدا مي‌شود، مثلاً باران تبديل به سيل و طوفان مي‌شود يا گاهي خشكسالي پيدا می‌شود همه این‌ها مبدأ تعليم و تربيت است. به ما آگاهي مي‌دهد كه اگر مي‌خواهيد مبتلا به افراط و تفريط طبيعت نشوید و همه چيز برای شما نعمت خالص باشد سعي كنيد در اعمال و اخلاق خود گرفتار افراط و تفريط نشويد. خود را در حد اعتدال قرار دهيد تا طبيعت هم برای شما در حد اعتدال قرار گيرد. پس همان بلاي طبيعي كه از آن فرار مي‌كنيم و مايه زحمت ما می‌شود از نظر اينكه به ما مي‌آموزد و به بدی‌ها و خوبی‌ها آشنا مي‌كند بزرگ‌ترین نعمت خداوند متعال است. بلایی بوده كه در وجود ما تبديل به علم شده و زجري بوده كه ما را به سوي خدا و زندگي بهشتي حركت داده است. پس كتاب اول، **عالم طبيعت** است كه حقايق آن با حواس پنج‌گانه در نظر انسان ظاهر مي‌گردد.

كتاب دوم، **ماوراء طبيعت** است كه آن را عالم روح و روحانيت مي‌نامند. جنسیت‌هایی كه در ماوراء طبيعت است به نام‌های روح و نور، عقل، علم و فرشته و لوح و قلم و عرش و كرسي و قضا و قدر، در يك جمله، عالم غيب شناخته می‌شود. طبيعت كه با حواس پنج‌گانه قابل كشف است كه آن را عالم جسمانيات و ماديات مي‌نامند و از آن جمله بدن انسان و حيوان، در مقابل روح و روحانيت مانند صفر در برابر بينهايت است. عالم طبيعت مانند جرم خورشيد و ستارگان و عالم روحانيت مانند نور خورشید و ستارگان است. جرم خورشيد در مقابل نور آن بسيار كوچك است. نور خورشيد فضایی را با شعاع مثلاً ده سال نوري پر مي‌كند، با اينكه جرم آن فضایی بسيار كمتر را پركرده است. اين دو فضا قابل مقايسه نيستند. جرم خورشيد بدن آن و نور خورشید روح آنست. بدن ما انسان‌ها هم چنين است. بدن ما يك متر مكعب فضایی را پرمي كند وليكن روح ما همه كائنات را فرا مي‌گيرد. پس بدن ما كه عالم طبيعت است در برابر روح ما كه عالم ماوراء طبيعت است نقطه صفري در برابر بينهايت است.

عالم سوم، **ذات مقدس خداوند متعال** است. خدا يك چنان عظمت و قدرتي نامتناهيست كه كل عالم آفرينش، يعني عالم ماده و طبيعت و عالم روح و روحانيت در برابر عظمت ذات خداوند متعال باز نقطه‌ي صفري در برابر بينهايت است.

اين سه كتاب، مزاج و طبيعت، روح و روحانيت و فرشتگان؛ و ذات مقدس خداوند متعال كتابيست كه خداوند متعال صفحات آن را برابر چشم انسان باز نموده و انسان در مسير تكامل و ترقي لازم است اين سه كتاب را بداند و ياد بگيرد.

فارغ‌التحصیلان كلاس سوم آفرينش كيستند؟

كفار و طبيعيون در صفحه‌ي ماده و طبيعت بحث و جدال می‌کنند و آنچه دانسته‌اند و فهميده‌اند و صنايعي كه به وجود آورده‌اند نقطه صفري از كتاب اول، طبيعت است.

انبياء و مؤمنین فكر خود را از كتاب اول فراتر برده در كتاب دوم كه روح و روحانيت است فعاليت می‌کنند. باز آنچه آن‌ها از كتاب اول و دوم دانسته‌اند در برابر تمام حقايق، عدد مختصري در برابر بينهايت است.

و اما كتاب سوم مال انسان‌های كامل و اولياء درجه اول خداوند متعال است كه تا امروز در اين عالم، چهارده نفر از آن‌ها شناخته شده‌اند يعني چهارده معصوم (ع).

انسان‌هایی هستند كه در كتاب سوم يعني شناسایی ذات مقدس خداوند متعال فعاليت می‌کنند. اين چهارده نفر معصوم سه كتاب نامتناهي را چنانكه شايسته است شناخته و دانسته‌اند و به دليل همين علم نامتناهي، سلاطين بشريت در دنيا و آخرت هستند كه اولين و آخرين يعني از هبوط آدم تا ظهور حضرت قائم (ع) لازم است دو مرتبه به زندگي برگردند و در مكتب آن‌ها انجام وظيفه كنند.

پس در اينجا می‌توانیم فاصله‌ي بين انسان‌های عادي و معمولي را با آن‌ها در نظر بگيريم كه چقدر، بلكه بينهايت، با آن‌ها فاصله داريم. آن‌ها برای انسان‌ها يك مكتب نامتناهي هستند كه خداوند كل بشريت را در دنيا و آخرت مأمور و مجبور به اطاعت آن‌ها نموده است. از جمله، حضرت زهرا سلام الله عليها كه در مكتب سوم است. يعني شناختن ذات مقدس خداوند متعال و ارتباط مستقيم و بدون واسطه با خداوند متعال. برای شناختن درجات و مقامات سه طايفه اي كه در اين سه كتاب فعاليت مي‌كنند، لازم است بدانيم فاصله‌ي انسان‌هایی كه كتاب طبيعت را پشت سر انداخته و در روح و روحانيت و ايمان و تقوي فعاليت مي‌كنند، يعني انبياء و اولياء و مؤمنین، نسبت به طبيعيون همانند فاصله‌ي زمين تا آسمان است. شما همين آسماني را كه به چشم خود مي‌بينيد با زميني كه آن را مي‌بينيد مقايسه كنيد. فضاي آسمان نسبت به كره زمين بينهايت است. يعني فاصله بين زمين و آسمان به معناي فاصله‌ي شیء محدود با نامحدود است. شیء محدود كه واحد عددي است و قابل اشاره و شماره است در مقابل نامحدود مانند صفر در برابر بينهايت است. عالم طبيعت، واحدهاي عددي است و ماوراء طبيعت، مبدأ اعداد است.

كتاب دوم از اين سه كتاب كه روح و روحانيت و ايمان و علم و حكمت است از نظر وسعت مانند فضا و كتاب اول كه كتاب طبيعت است، همانند عوالمي در اين فضا هستند. فضا نامتناهيست ولي عوالم خلق شده در فضا متناهي هستند. يعني خداوند متعال اگر ميليارد ميليارد برابر آنچه ماه و ستاره و خورشيد آفريده، بيافريند اين فضاي نامتناهي پر نمی‌شود و به جایی نمی‌رسد كه جایی برای عوالم تازه و يا مخلوقات تازه وجود نداشته باشد. عالم ستارگان و موجوداتي كه داخل ستارگان هستند واحدهاي عددي هستند. يعني به عدد شمارش می‌شوند. مي‌گویند يك ستاره، دوستاره، هزار و يا يك ميليون. وليكن فضایی كه ستارگان در آن فضا خلق شده و در آينده خلق می‌شوند فضاي نامتناهيست. يعني محيط به ستارگان. اگر از خدا بپرسند فضایی كه جاي ستارگان است تا كجا ادامه دارد و كجا به آخر می‌رسد كه ديگر فضایی و جایی برای آفريدن نباشد خداوند می‌گوید فضا آخر ندارد و نامتناهيست. روح و روحانيت در اين فضاي نامتناهي خلق شده، لذا آن هم نامتناهيست. بال و پر روحي يك ماده نسبت به همان ماده، مانند بال و پر نوري خورشيد با جرم آن است. جرم خورشيد متناهيست كه از دور به صورت يك دايره كوچك ديده می‌شود وليكن نور آن نامتناهيست.

مؤمنين و پيغمبران كه از فضاي طبيعت به فضاي روح و روحانيت انتقال پيدا می‌کنند، وسعت فكري و روحي و بال و پر علمي آن‌ها مانند شعاع خورشيد است وليكن ماديون و طبيعيون در برابر روح نامتناهي مانند جرم خورشيد و يا ستاره‌اند.

لذا خداوند مي‌فرمايد، مؤمنین و مؤمنات به جاي آسمانند و در فضاي نامتناهي قرار گرفته‌اند وليكن طبيعيون و كافران به جاي زمينند كه نقطه صفري در برابر نامتناهي هستند. مثلاً شما مسيحي‌ها را از زمان حضرت عيسي (ع) و مريم (س) تا روز قيامت به نظر بياوريد، شايد حدود صد هزار ميليون باشند. در ميان آن‌ها اين همه علماء و مخترعين و دانشمندان و اين همه مكتب و دانشگاه به وجود آمده وليكن نه مردان امت عيسي (ع) با خود آن حضرت برابري می‌کنند و نه زنان امت او با حضرت مريم (س)، زيرا اين مادر و پسر در مسير ترقي و تكامل از طبيعت به ماوراء طبيعت انتقال يافته‌اند و از زمين به آسمان رفته‌اند وليكن امت آن‌ها در طبيعت غوطه‌ورند و به ماوراء آن انتقال نيافته‌اند. آیا علماي مسيحي كه اين همه در طب و شناخت امراض و معالجه آن پيشرفت كرده‌اند از نظر طبابت با حضرت عيسي (ع) برابري می‌کنند، كه او به دست خود مجسمه اي به شكل كبوتر مي‌ساخت و به پرواز در مي‌آورد؟ يا مردگان خاك شده را زنده می‌کرد و يا سل و سرطان و امراض لاعلاج را با اراده خود معالجه می‌کرد؟

همين فاصله اي كه بين طبيبان طبيعي با عيسي (ع) قابل مشاهده است بين مؤمنین و مؤمناتی كه در تحول دوم هستند نسبت به كساني كه در متن طبيعت غوطه‌ورند و فعاليت می‌کنند قابل مشاهده است. پس می‌توانیم بگوییم فاصله بين مؤمنین و مؤمنات و كافرين و كافرات از نظر استعداد روحي و علم و فكر و درك حقايق مانند فاصله زمين و آسمان است؛ لذا خداوند مؤمنین و مؤمنات را در قرآن تشبيه به ستارگان مي‌كند و كفار را تشبيه به گياه و جنگل و زمين.

و باز فاصله بين مؤمنین و مؤمنات با انسان‌های كامل مثل همان فاصله بين مؤمن و كافر است. انسان‌های طبقه سوم كه كلاس طبيعت را و كلاس روح و روحانيت را پشت سر انداخته وارد كلاس ربوبيت و الوهيت شده‌اند فاصله آن‌ها با طبقات قبلي كه مؤمنین و انبياء هستند و يا طبيعيون عالم، مانند فاصله آسمان و زمين است؛ لذا پيغمبر اكرم (ص) در حديثي فرمودند: «لَوْ كَانَ موسي فِي زَمَانِي لَمْ يَسَعُهُ الا اتباعي[[4]](#footnote-5)»، اگر موسي در زمان من بود چاره اي نداشت جز اينكه از من اطاعت كند و در مكتب من درس بخواند. انسان‌هایی كه در حالات لقاء اللهي هستند و بين آن‌ها و خدا فاصله اي نيست تا در آن فاصله واسطه لازم باشد، آن‌ها از نظر علم و قدرت و بينایی و دانایی و توانایی مانند خداي خود هستند. آنچه خدا مي‌داند، مي‌دانند و آنچه را خدا مي‌تواند، مي‌توانند. مجهز به اسماء الله هستند يعني علم و هنر خدا را فرا گرفته‌اند. مي‌گویند خداوند تعالي هزار و يك اسم و صفت دارد كه تمامي اين اسماء و صفات در متون دعاها و قرآن و مخصوصاً دعاي جوشن كبير ياد آوري شده است. اين اسم‌ها دلالت بر علم و هنر خدا مي‌كند. از نظر اينكه بي سابقه خلق مي‌كند، بديع ناميده می‌شود و از نظر اينكه همه كس و همه چيز را خيلي زيبا مي‌سازد و مهندسي مي‌كند، او را مصور و مقدر و خالق معرفي می‌کنند. ما انسان‌ها هم وقتي به مدرسه و دانشگاه می‌رویم و در علم و هنر مخصوصي تخصص پيدا مي‌كنيم القاب و اسماء مخصوصي داريم كه پيش از ورود به مدرسه این‌ها را نداشتيم و به ما مهندس يا دكتر يا القاب ديگر خطاب نمی‌کردند. همانطور كه در مسير اين درس خواندن، اسماء و القاب مخصوصي پيدا مي‌كنيم، در مسير شاگردي خداوند هم يك چنين القابي پيدا مي‌كنيم. خداوند متعال، رحمان است و رحيم و رئوف و وَدود و از اين قبيل اسمایی كه دلالت بر علم و هنر خدا مي‌كند.

در تحول سوم، خداوند تعالي آن علم و هنرها را به بندگان خود مي‌آموزد و شاگردان ياد مي‌گيرند كه چگونه خلق خدا را بسازند و اداره كنند، لذا آنچه لازم دارند خودشان با اراده خود مي‌سازند. با اينكه انسانند و معجوني از گوشت و پوست و استخوان وليكن از نظر علم و هنر و به كار بردن قدرت سازندگي مانند خدا آنچه مي‌خواهند مي‌سازند. انسان‌هایی كه در تحول دوم هستند مانند انبياء و مؤمنین آنچه مي‌خواهند دعايشان مستجاب می‌شود وليكن انسان‌هایی كه در تحول سوم يعني مكتب الوهيت هستند خودشان آنچه مي‌خواهند مي‌سازند.

اختلاف اهداف دانشجويان کلاس‌های مختلف تكامل

لازم است در اين تحولات مختلف، هدف‌های مختلف انسان را هم روشن كنيم تا بدانيم انسان‌ها در تحول طبيعي و مادي خود يا در تحول روحاني خود يا در تحول سوم كه مستقیماً شاگرد خداوند متعالند و خدا استاد آن‌ها شناخته می‌شود چه هدفي دارند. انسان‌های مادي در تحول طبيعي و مادي خود به جز استفاده از مواليد طبيعت هدفي ندارند. فقط به فکر اين هستند كه بخورند و بياشامند و استراحت كنند و تمام سرمايه هاي وجودی و اجتماعي خود را در راه جلب و جذب مال و ثروت به كار ببرند تا به عقيده خود موجبات رفاه و آسايش و بقاء خود را فراهم كنند. خيال می‌کنند تنها عامل آفريننده آن‌ها و حفظ و بقاء آن‌ها مال و ثروت است. هرگز حاضر نيستند متصف به صفات انسانيت شوند و خدمت به انسان‌ها را هدف خود قرار دهند. آن‌ها انسانيت و فضيلت و محبت به انسان‌ها را فداي مال و ثروت می‌کنند. قانون آن‌ها تنازع بقاء است. يعني هركس به مقامي از قدرت و ثروت برسد انسان‌های عقب افتاده را عقب‌تر نگه‌دارد و اگر آن‌ها بخواهند قدري جلو بيايند و به ثروت و قدرت برسند با آن‌ها مي‌جنگند و در راه منافع خود يا می‌کشند و يا استثمار می‌کنند. انسان‌های مادي طبيعي كه در قانون خدا كافر شناخته شده‌اند خطر بزرگي برای جامعه بشريت هستند. اگر مانعي سر راه آن‌ها پيدا نشود تمام انسان‌های پایین‌تر از خود را يا به بردگي مي‌كشانند يا به قتل مي‌رسانند و اما هدف انسان‌ها در تحول دوم، خدمت به جامعه بشريت و انسانيت است.

اولاً انسان بدون ايمان و عقيده به خدا نمی‌تواند وارد مكتب دوم گردد و نمی‌تواند خود را از ماديت و طبيعت پرستي به عالم انسانيت و روحانيت انتقال دهد. زيرا تحول از ماديت به روحانيت، ايمان و عقيده لازم دارد. به محض اينكه انسان وارد تحول دوم شود و بداند كه به جز طبيعت و ماديت مكتب ديگري به نام روحانيت وجود دارد كه اگر در آن مكتب مجهز شود موفقيت بيشتري خواهد داشت اين تحول اگر‎ چه به خواست و خواهش انسان پيدا می‌شود وليكن اراده خداست كه يك تحول طبيعي از كفر به ايمان ايجاد مي‌كند و انسان طبيعي و مادي از ماديت و طبيعت پرستي به عالم روحانيت منتقل می‌شود. اذن خدا در اينجا به معناي پيدايش روح ايمان و تقوا است. وقتي صداي دعوت پيغمبران را مي‌شنود كه مردم را به خدا و دين و انسانيت و فضيلت دعوت می‌کنند اگر دعوت را قبول كند و خواهشي در او پيدا شود كه به عالم تقوا و ايمان وارد شود به محض اين خواست و خواهش، خداوند فتيله قلب او را به نور ایمان روشن مي‌كند. عشق و علاقه پيداكرده و وارد مكتب روحانيت می‌شود. در اين مكتب هدفش جلب رضايت خدا و خدمت به انسان است.

خداوند تعالي به عده اي از اعراب كه تسليم قدرت پيغمبر شده بودند وليكن ايمان واقعي نداشتند و ادعا كردند كه ما اهل ايمان هستيم فرمود: در صورتي اهل ايمان هستيد كه دعوت پيغمبر را اجابت كنيد و من هم كه خداي شما هستم قلب شما را به نور ايمان روشن سازم. اگر يك چنين خواهش دروني نداشته باشيد مي‌توانيم شما را مسلمان بدانيم كه تسليم حق و عدالت شده‌اید و دست از جنگ و جدال با پيغمبر برداشته‌اید وليكن نمی‌توانیم شما را مؤمن بشناسيم زيرا شما در مرز ماديت و طبيعت متوقف هستيد و حاضر نيستيد وارد مكتب ايمان و روحانيت شويد.[[5]](#footnote-6)

پس در تحول دوم، هدف انسان جلب رضايت خدا و جلب محبت مردم است. می‌ترسد مبادا با خيانت به جاي بذر محبت بذر عداوت بكارد و مردم را از دوستي نوعي به عالم دشمني انتقال دهد.

و اما تحول سوم كه خيلي دير به انسان مي‌رسد و طول مي‌كشد تا انسان در اين مرحله قرار گيرد تحول از روحانيت به مكتب الوهيت است. انسان بعد از آنكه دوره ايمان و روحانيت خود را به كمال مي‌رساند سعي مي‌كند آزادانه به طور خود‎‎ رأي و خود مختار در اطاعت خدا باشد. خود را در مكتب دين و در حصار احكام خدا قرار می‌دهد. به فكر اين مي‌افتد كه پرورش روحي و ايماني خود را به خدا واگذار كند زيرا خود سازي با خدا سازي خيلي فرق دارد. يك زن و مرد مؤمن در مسير اطاعت خدا با نماز و روزه و واجبات و مستحبات سعي مي‌كند خود را در مكتب خدا و در حصار دين قرار دهد؛ لذا احكام الاهي را شبانه روز تمرين مي‌كند و فكر مي‌كند همين تمرينات سازنده است. تكرار نماز و روزه و حج و جهاد و مستحبات ديگر آن‌ها را رشد می‌دهد و به كمال مي‌رساند. فکر نمی‌کند كه رشد و تكامل از نوع خلقت است نه نتيجه حركت. خلقت با حركت خيلي تفاوت دارد. مثلاً مؤمنین و مؤمنات در مراسم حج طبق رسوم و آدابي كه خدا برای آن‌ها معين كرده مراسم حج را انجام مي‌دهند. هدفشان اين است كه بنده خدا باشند. خدا آن‌ها را دوست داشته باشد و ثواب اعمال آن‌ها را كه بهشت است به آن‌ها برساند. تكامل علمي و ديني خود را در تمرين و تكرار عبادات و خواندن دعاها مي‌دانند نه به دست خداوند متعال. وليكن بندگان خالص و مخلص تكامل عقلي و ايماني خود را به دست خدا مي‌دانند نه به دست تمرين و تكرار عبادات. به فکر اين ميافتند كه خود را صددرصد تسليم خدا كنند. اراده و اختيار خود را لغو می‌کنند و خود را در دايره اراده و اختيار خدا قرار مي‌دهند.

در تحول دوم عقيده دارند كه اين عبادت‌ها و دعاها و نماز و روزه‌ها آن‌ها را مي‌سازد و به كمال مي‌رساند؛ لذا هر چه بيشتر عبادات را تكرار می‌کنند وليكن در تحول سوم مي‌گویند همانطور که خلقت ما به دست خداوند تعالي است و اوست كه ما را آفريده و به اين مرتبه از ايمان و تقوا رسانيده، تربيت ما هم به دست خداست. در دين خدا خود سازي می‌کردند، از اين خود سازي به خدا سازي تحول پيدا می‌کنند. مي‌گویند خدایا تو ما را بساز. تو شجره علم و ايمان ما را به ثمر برسان. تو عقل ما را كامل كن. در تحول دوم، کتاب‌ها را مطالعه می‌کردند تا به علم و حكمت برسند و مجهز شوند، عبادات را تكرار می‌کردند تا تقرب به خدا پیدا كنند، به مردم خدمت می‌کردند تا در نظر آن‌ها محبوب واقع شوند، وليكن در تحول سوم ساخت و سازندگي وجود خود را به خدا واگذار می‌کنند. مانند مولا امير المومنين (ع) كه در مناجات خود به خدا می‌گوید: پروردگارا تو چنان خدایی هستي كه من دوست دارم. هرچه دقت می‌کنم عيب و نقصي در تو نمی‌بینم. تمام صفات تو در انتهاي كمال است. حقیقتاً تو را به خدایی پسنديده ام و اين همه شوق و اشتياق دارم كه در پناه تو باشم و تو خداي من باشي ولي آنچنان كه تو را برای خدایی خود پسنديده ام عقيده ندارم كه من هم با اين وضعيتي كه دارم مورد پسند تو واقع شده باشم و تو هم مرا چنان ببيني و بداني كه پسنديده تو هستم و مرا به بندگي اختيار كني. برای اينكه يقين بدانم مرا چنان كه خواسته اي پسنديده‎اي و قبولم كرده اي خود را به تو واگذار می‌کنم. نمی‌توانم خودم، خودم را چنان بسازم كه پسند تو باشد اما تو می‌توانی مرا چنان بسازي كه پسنديده تو باشم. پس خود را به تو واگذار می‌کنم. آن چنان كه دوست داري مرا تربيت كن و به علم و دانش مجهز كن.[[6]](#footnote-7) اين منطق انسانهاییست كه در تحول سوم قرار مي‌گيرند. هدفشان فقط رضاي خداست و به جز رضاي او چيزي نمی‌خواهند. ساخت و سازندگي وجود خود را و تربيت علمي و ايماني خود را به خدا واگذار می‌کنند. اعمال و افكار خود را و عبادات و دعاهاي خود را در تربيت خود خيلي مؤثر نمی‌دانند بلكه اراده خدا را در تربيت خود مؤثر مي‌دانند؛ لذا يكسره خود را به خدا واگذار كرده هدف‌ها و خواهش‌های شخصي خود را كنار گذاشته دوست دارند چنان باشند كه خدا می‌خواهد و آن‌ها را مي‌سازد. تا زمان ما فقط همين چهارده معصوم (ع) هستند كه در تحول سوم قرار گرفته، غرق در اراده خدا هستند. اسباب و ابزار دست خدا قرار گرفته‌اند، رأي و فكر خود را در اراده خدا مستهلك نموده تمامي حركات و سكنات آن‌ها به خدا مربوط می‌شود نه به خود آن‌ها. در اين تحول است كه انسان به كمال مطلق می‌رسد و چنان می‌شود كه خدا می‌خواهد. کوچک‌ترین عيب و نقصي در وجودشان باقي نمی‌ماند. خدا گونه مي‌دانند و خدا گونه مي‌توانند.

حضرت زهرا (س) در تحول سوم قرارگرفته، اراده و اختيارش اراده و اختيار خدا، غضبش غضب خدا و رضايتش رضايت خدا مي‌باشد. در تعريف ايشان گفته‌اند: «يَا فاطمةُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَيْ لَيَغْضَبُ لِغَضَبِكِ وَ يُرْضِي لِرِضَاكَ[[7]](#footnote-8)». پس انسان‌هایی که در تحول سوم قرارمي گيرند و اين كلاس را هم به انتها می‌رسانند انسان كاملند. تحول سوم، دوران مكتب الوهيت است، در اين تحول انسان‌ها مستقیماً به خدا مربوطند و از دايره حاكميت طبيعت و انسان‌های بد و خوب خارج شده در شعاع حاكميت خدا قرار گرفته و حالت لقاء الّلهي پیدا کرده‌اند. با خدا روبرو هستند. او را به رؤيت قلب مي‌بينند و با او حرف می‌زنند، مي‌گویند و می‌شنوند. هر چیزی را نمی‌دانند از خدا می‌پرسند و خدايتعالي جواب آن‌ها را می‌دهد. خداوند آن‌ها را در جريان كيفيت خلقت قرار می‌دهد. به آن‌ها نشان می‌دهد كه چگونه اصول اوليه خلقت را بدون سابقه مي‌آفريند و چگونه اجسام را با روح حيات، نيروی حركت می‌دهد و چگونه خداوند تعالي ماده را با نور شارژ مي‌كند. چگونه هيكل عالم را اين همه زيبا مي‌سازد و با قدرت و نيرو آن‌ها را مجهز مي‌كند.

خداوند تعالي در آيه 51 سوره كهف[[8]](#footnote-9) مي‌فرمايد كه، اين بندگان خالص و مخلص من كه در تحول سوم هستند شاهد خلقت عالم و آدم هستند. مي‌بينند و بعد از ديدن مي‌دانند كه من چگونه اين مواد و اجسام بي شعور را به شعور و قدرت مي‌رسانم و کسانی که شاهد ساخت و سازندگي يك صنعت قرار مي‌گيرند آن را به تمام كميت و كيفيت مي‌شناسند و ياد مي‌گيرند. بهترين علم‌ها، علمي است كه از طريق رؤيت پيدا می‌شود. اگر آموزگاري سر كلاس با زبان و بيان، يك ماشين را با تمام خصايص آن تعريف كند باز هم شاگردان كيفيت ساخت و ساز آن را نمی‌دانند و نمی‌فهمند وليكن اگر در برابر چشم آن‌ها قطعات يدكي ماشين را روی هم سوار كند و به يكديگر متصل نمايد، شاگرداني كه مي‌بينند کاملاً مي‌دانند و استاد می‌شوند.

خداوند متعال به همين كيفيت، ساخت و سازندگي عالم و آدم را برای انسان‌هایی كه در تحول سوم قرارگرفته‌اند به نمايش مي‌گذارد و آن‌ها مي‌بينند كه چگونه ماده در مسير تكامل به روح حيات و حركت مجهز می‌شود و چگونه اعضاء بدن به اين كيفيت مهندسي می‌شود. چرا قطعه اي بايستي بزرگ و قطعه ديگر كوچك باشد. تمام اين کیفیت‌ها و کمیت‌ها را خداوند متعال برای شاگردان كلاس سوم كه با خدا روبرو هستند و می‌شنوند، به نمايش مي‌گذارد. در انتها يك چنين انسان‌هایی به علم و قدرت خدا مجهز می‌شوند. جنسيت آن‌ها جنسيت خلقي و انساني است وليكن علم و هنر و سازندگي آن‌ها و فهم و شعور آن‌ها علم و قدرت خداوند متعال است. ذره‎اي از نظر دانستن و توانستن از خداي خود عقب نيستند. با خدا تفاوت ذاتي و جنسي دارند وليكن تفاوت علمي و تكاملي ندارند. به همين مناسبت پيغمبر اكرم (ص) فرمودند: دختر من زهرا (س) در مقامي از علم و دانایی قرارگرفته كه هر چه را بپسندد و راضي شود خدا هم آن را مي‌پسندد و راضي می‌شود و بر هر كس غضبناك شود و او را در مكتب خود نپسندد خدا هم او را نمی‌پسندد و بر او غضبناك می‌شود. در اينجا مي‌بينيم رضا و غضب خدا را هماهنگ با رضا و غضب حضرت زهرا قرار داده، با اينكه ما از صفات خدا آگاهي داريم كه هرگز ناقص را نمی‌پسندد. چيزي را مي‌پسندد و قبول دارد كه كامل باشد. در اينجا اگر علم و تشخيص آن حضرت ناقص باشد و از كسي راضي شود كه نبايد راضي شود يا بر كسي غضبناك باشد كه آن اندازه مستحق غضب نيست و رضا و غضب او كمترين تفاوت با خداوند تعالي داشته و تشخيص او ذره‎اي از تشخيص خدايتعالي ضعیف‌تر باشد، جايز نيست خداوند تعالي از رضا و غضب كامل خود صرف‌نظر كند و رضا و غضب ناقص را قبول فرمايد. اين قبولي، مناسب شأن خدا نيست. از اين حديث مي‌فهميم كه علم و دانش آن حضرت آنقدر بالا و والاست كه کاملاً هماهنگ با رضا و غضب خداوند متعال است و ذره‎اي پایین‌تر نيست. اين چهارده نفر عليهم السلام كلاس سوم خود را به پایان رسانده و در مكتب خداوند متعال فارغ‌التحصیل شده‌اند.

بعد از ذكر اين مقدمه و آشنایی به مقام و موقعيت حضرت زهرا (س)، تاريخ تولد و زندگي ايشان را در ارتباط با پدر و مادر و همسر و فرزندان و جامعه آن زمان بازگو می‌کنیم، شايد كه اين كتاب به لطف خداوند تبارك و تعالي شناسنامه اي از عظمت و موقعيت آن حضرت (س) باشد. زيرا از مسير آيات و روایات چنان مي‌فهميم كه آن حضرت ملكه بهشت و ملكه عالم خلقت است. خداوند تعالي كليد نجات بشريت از آدم و حوا و فرزندان آن‌ها تا روز قيامت را به دست آن بزرگوار قرار داده و سمت اميت بشريت را اختصاص به حضرت زهرا (س) داده است.

لقب «ام» و ارتباط آن با حضرت زهرا سلام الله علیها

كلمه «مادر» يا به عربي «ام»، در خور شأنيت زنان است. خانم‌ها به لقب اميت و مادري مفتخر شده‌اند و مردان چنين افتخاري ندارند. اين كلمه اصالت مخصوصي دارد كه ابويت (پدری) ندارد. خداوند تعالي در طبيعت و نظام خلقت مثبت و منفي آفريده است. بعضي اشياء و اشخاص مثبت شناخته شده و بعضي منفي. مثلاً در نظام طبيعت خورشيد مثبت است و كره زمين و ماه و ستارگان، منفي. خورشيد مادر طبيعت است و ماه و زمين و ستارگان فرزندان اين مادر هستند و بركات خود را از خورشيد مي‌گيرند. خورشيد در طبيعت به عنوان رب‌الارض و ام‌الارض شناخته شده و آنچه از بركات در زمين پيدا می‌شود از خورشيد سرچشمه مي‌گيرد.

تمامي جمادات و نباتات و حيوان و انسان و آب و هوا را خورشيد پرورش می‌دهد و به وجود مي‌آورد. اگر‎ چه مي‌گویند آب در طبيعت حیات‌بخش است و خدايتعالي مي‌فرمايد: «وَ مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شيء حَيِّ [[9]](#footnote-10)»، حيات هر موجودي از آب است، وليكن عامل اصلي پديد آورنده آب، خورشيد است. اگر خورشيد نباشد تمامي كائنات يخ مي‌بندد و متوقف شده و از حركت باز مي‌ماند. خورشيد بر سطح دريا مي‌تابد، آب را تبخير مي‌كند و با گرم كردن هواي سطح دريا بخار آب را به فضا بالا مي‌برد و وقتي هواي گرم شده و بخارها به فضاي زمين رسيدند در سطح دريا خلأ هوایی پيدا می‌شود و هواهاي سرد از دامنه کوه‌ها و بیابان‌ها به طرف دريا كشيده می‌شود تا آن خلأ پر شود. در نتيجه دو جريان در هوا پيدا می‌شود. جريان هوا در سطح زمين به طرف درياها و جريان هوا به همراه ابرها كه بخار آب است در جو بالاي زمين به طرف صحراها و در نتيجه آب اقيانوس به صورت ابرها به سوي بیابان‌ها و صحراها كشيده می‌شود و هواي سرد كره زمين به سوي درياها و دو جريان مخالف به وجود مي‌آيد. ابرها در دامنه کوه‌ها و بیابان‌ها روی يكديگر تراكم پيدا مي‌كنند و کوه‌های بزرگي از ابر ساخته می‌شود. مولکول‌های آب به يكديگر نزديك شده به صورت قطرات برف و باران بر کوه‌ها و صحراها مي‌بارند. خداوند تعالي کوه‌ها را انبار آب حيات قرار می‌دهد و به اندازه مصرف يك سال يا بيشتر در اين انبارها آب را به صورت برف و يخ ذخيره مي‌كند. خورشيد در طول سال برف و يخ را ذوب مي‌كند و از طريق نهرها در اختيار مردم و زراعت‌ها مي‌گذارد. اينجا به اين دو اصل حیات‌بخش توجه كنيد كه كدام يك به جاي فرزند و كدام يك به جاي مادر است. اصل اول آب حيات و حرارت متعادل، تا آب حيات بتواند گياهان و درخت‌ها و آنچه در زندگي لازم است را بپروراند و در اختيار مردم قرار دهد و اصل ديگر عامليست كه آب حيات را به وجود مي‌آورد و اين همه برف و باران مي‌سازد و زمين را از خشكي و یخ‌زدگی نجات می‌دهد. اين همه جمادات و نباتات و حيوانات و انسان‌ها را پرورش می‌دهد. آن اصل چشمه خورشيد است. مشاهده مي‌كنيم كه تمام بركات زمين و آب‌ها و هر چه هست به وسيله خورشيد و نور آن توليد می‌شود و در اختيار مردم قرار می‌گیرد. پس خورشيد به منزله مادر و ساير بركات به منزله فرزندان هستند.

نقش مادر هم در توليد فرزند مانند نقش خورشيد است. خداوند تعالي مادرها را منشأ بركات مادي و معنوي قرار داده و تمام این‌ها برای مادر مقدر می‌شود و به مادر تعلق می‌گیرد. شما به پرورش انسان كه اصل آفرينش است توجه كنيد. پدران در پرورش فرزند چه سهمي دارند و مادر چه سهمي؟ مشاهده می‌کنید كه صدي نود و نه، يا نهصد و نود و نه در هزار سهم مادر است و يك در هزار سهم پدر. خداوند تعالي در پيدايش زندگي دنيا و آخرت، مادران را اصل قرار داده و در جامعه انبياء و معصومين هم كه اساس تربيت و پرورش عالم هستند نقش مادر از نقش پدر بالاتر است. اگر‎ چه يك پيغمبر را از نظر بركات وجودی آنقدر بالا و والا تعريف می‌کنیم وليكن بيشتر از آن لازم است مادر آن پيغمبر را تعريف كنيم كه با نيت پاك و شير پاك و غذاي وجودش آن پيغمبر را پرورش داده تا به مقام نبوت رسانده است. مادران در جامعه و در طبيعت به جای خورشيد و پدران به جای عوامل سازنده و آفريننده هستند. در ميان چهارده نفر معصوم مشاهده می‌کنیم كه خداوند تعالي حضرت زهرا (س) را مادر قرار داده و لقب کوثر به او بخشيده است. تمامي بركاتي كه از جانب خدا به سوي طبيعت و جامعه‌ها سرازير می‌شود ابتدا به آن حضرت تعلق مي‌گيرد، كه او به جای انبار ذخائر نعمت و ثروت است و ساير معصومين (ع) عامل توزيع و تقسيم بركات وجودی اين مادر در جامعه انبياء و اولياء الاهي هستند؛ لذا در دين خدا و مخصوصاً در زندگي آخرت نقش مادران والاتر و بالاتر از نقش پدران است. روز قيامت اولين كسي كه پيش افتاده درهاي بهشت را افتتاح مي‌كند و باب شفاعت را به روی مردم می‌گشاید حضرت زهرا (س) است. گفته‌اند افتخار مادران از پدران در زندگي قيامت بهتر و بيشتر است و خداوند تعالي اول به مادران توجه مي‌كند و بركات خود را به وسيله آن‌ها به فرزندان می‌رساند. پس مادر عامل مثبت شناخته می‌شود مانند خورشيد و پدر عامل منفي به جای ماه و ستاره.

در اينجا لازم است ابتدا توجه كنيم كه نقش امامان معصوم از ابتدا تا انتهاي زندگي با ديگران فرق دارد. اگر‎ چه مانند ساير مردم وارد زندگي دنيا شده و با مردم زندگي كرده‌اند و همراه مردم از دنيا رفته‌اند وليكن حقيقت و واقعيت آن‌ها با مردم فرق دارد. هركس زن يا مرد متولد می‌شود علم و قدرت خود را از صفر شروع مي‌كند و در مسير حركات تكاملي اين علم و قدرت به ثمر می‌رسد تا در انتها به علم و دانش كامل مجهز می‌شود، وليكن امام‌های معصوم به اين كيفيت، وارد زندگي نشده‌اند بلكه آن‌ها از ابتداي ورود به زندگي دنيا در علم و حكمت و قدرت كامل و مجهز بوده‌اند. آن‌ها به صورت يك انسان كامل كه بينهايت مجهز به علم و قدرت است وارد زندگي دنيا شده و به صورت انساني كامل با مردم دنيا زندگي كرده و انساني كامل و مجهز از دار دنيا رفته‌اند، در حالی که در قانون تكامل ثابت شده است كه انسان‌ها از طريق تعليم و تربيت و كسب علم و دانش به كمال می‌رسند.

تفاوت خلقت و تربيت

علم و دانش در وجود انسان با خلقت انسان فرق دارد. خدا به قدرت كامله خود انسان را از نظر تجهيزات وجودی كامل مي‌آفريند وليكن اين كمال خلقت برای اين است كه بتواند او را به علم و دانش مجهز كند. قدرت آفرينندگي خدا با قدرت آموزندگي و تعليمات فرق دارد. مي‌تواند انسان را كامل خلق كند وليكن نمی‌شود او را عالِم خلق كند. كمال علم از خلقت جداست. انسان در خلقت مجهز است و خداوند تعالي او را چنان آفريده كه مي‌تواند علم و دانش را از خدا و يا خلق خدا فراگيرد و به كمال برسد. برای نمايش اين خلقت كامل در كنار او موجودات ناقص را آفريده كه مجهز به وسائل خواندن و دانستن نيستند و ترقي و تكامل ندارند. مثل حيوانات و موجودات ديگر از اين قبيل. حيوانات را چنان نيافريده كه علم و دانش فرا گيرند و تكامل پیدا کنند و برای خود زندگي بهتري بسازند وليكن انسان را چنان آفريده كه مي‌تواند علم و دانش فرا گيرد و تكامل پيدا كند زندگی‌های بهتر و بهتري برای خود بسازد تا عاقبت خود را به يك زندگي بهشتي برساند. تنها مخلوق در عالم كه در مسير علم و قدرت تكامل پيدا مي‌كند، بالا و بالاتر می‌رود تا نمونه علم و قدرت خدا در زندگي باشد انسان است. ماسواي انسان موجودي نيست كه مثل او مجهز به وسایل يادگرفتن و ياد دادن باشد. در نتيجه متوقف هستند و تكامل ندارند و يكنواخت زندگي می‌کنند.

وليكن انسان تنها موجوديست كه به وسایل ترقي و تكامل مجهز است. اگر‎ چه علم در وجودش خلق نشده اما مي‌تواند خود را به علم و دانش برساند. اگر‎ چه مانند خداي خود مجهز به علم و قدرت نيست وليكن مي‌تواند خود را به علم و قدرت خداي خود برساند و نمونه خدا در روی كره زمين باشد. خداوند متعال هم به انسان‌ها وعده داده است كه آن‌ها را مانند خود تربيت كند و به علم و دانش خود مجهز كند. در حديث قدسي آمده است كه خداوند مي‌فرمايد: «عَبْدیِ أَطِعْنِي حتي أَجْعَلْكَ مِثْلِي[[10]](#footnote-11)»، بنده من مرا اطاعت كن تا تو را مانند خود و نمونه خود بسازم. چنان بداني كه من ميدانم و چنان بتواني كه من می‌توانم؛ و در سوره نور، آیات نور هم خداوند تعالي امام‌های معصوم را به عنوان نمونه و مثل نور خود به نمايش گذاشته است. به مردم فرموده اگر می‌خواهید خدا را چنانكه هست بشناسيد به اين الگو هاي كامل كه مثل و نمونه او هستند توجه كنيد. اگر دانستيد چگونه و چطورند خداي خود را هم می‌شناسید كه چگونه و چطور است. خداوند تعالي مي‌فرمايد، من انسان را به منظور دانشجویی خلق كردم كه فقط درس بخواند و به علم خداي خود مجهز شود. انسان را برای كار و كارگري خلق نكردم، وليكن از آنجا كه او از مكتب تربيت و علم خارج می‌شود، كار و كاسبي در اختيار او می‌گذارم تا از اين راه بتواند به علم و دانش مجهز شود. پس هدف خداي متعال از خلقت انسان همين است كه او را به علم و قدرت برساند.

در اين جا سؤالي مطرح می‌شود كه آیا راهي هست كه خداوند تعالي انسان را عالِم و كامل بيافريند تا همانطور كه در ساخت و ساز روحي و بدني كامل است در علم و دانش هم كامل باشد به طوري كه بعد از تولد احتياج به درس و دانش و مكتب و استاد نداشته باشد؟ آیا علم و قدرت در وجود انسان قابل آفرينش هست يا نيست؟

علم و دانش فقط از مسير ياد دادن و ياد گرفتن حاصل می‌شود. انسان بايستي خود را از مسير شاگردي به علم و دانش برساند و خداوند متعال هم بايستي از مسير تعليم و ياد دادن انسان را به علم و دانش مجهز كند. راه فرا گيري علم و دانش، شاگردي استاد است، خواه اين استاد، انسان باشد يا خداي انسان. پس جواب اين سؤال چيست؟ اگر علم و دانش در وجود انسان قابل آفرينش است چرا خداوند همراه خلقت در رحم مادر، انسان را به علم و دانش مجهز نمی‌کند تا او عالِم به دنيا بيايد و عالمانه زندگي كند و فساد و مفسده اي در عالم پيدا نشود و اگر علم و دانش قابل آفرينش نيست خداوند راه فرا گيري آن را چگونه فراهم ساخته است؟

ابتدا در جواب اين سؤال كه آیا علم و دانش در وجود انسان قابل آفرينش است يا نه، يك فرضيه عقلایی را كه مورد قبول همه فلاسفه و دانشمندان عالم است مطرح می‌کنیم و آن مسئله انتخاب احسن است. يعني هر وقت كاري پيش بيايد كه يك راه خوب و يك راه بهتر دارد قانون عقلاني اين است كه آن راه بهتر انتخاب شود. مثلاً از مبدأ تا مقصد برای مسافر دو راه قابل تصور است. يك راه كج و معوج كه طولاني و با رنج و زحمت است و راه ديگر خط مستقيمي كه رنج و زحمت در آن راه صفر است و رسيدن به مقصد، سريع. کسانی که بين اين دو نقطه جاده سازي می‌کنند كداميك از اين دو راه را انتخاب می‌کنند؟ بديهيست كه مهندسان و دانشمندان راه دوم را انتخاب می‌کنند و سعي می‌کنند مسافران را از کوتاه‌ترین و كم زحمت‌ترين راه كه خط مستقيم است به مقصد برسانند. اين مسئله را، **انتخاب احسن** مي‌گویند. دانشمندان بين دو نقشه يا دو فرضيه آن را انتخاب مي‌كنند كه رنج و خرج آن كمتر، مدتش كوتاه تر و فایده‌اش بيشتر باشد.

در اطراف تربيت انسان هم مسئله به همين كيفيت مطرح می‌شود. خداوند تعالي انسان را در خطي قرار داده كه بايستي از بيابان جهل عبور كند و خود را به شهر علم و معرفت برساند. علم و معرفت به منزله مقصد و انسان به منزله مسافريست كه به سوي آن مقصد حركت مي‌كند. آموزگاران هم به منزله رئیس كاروان يا رانندگاني هستند كه مي‌خواهند انسان را از بيابان جهل عبور دهند و به شهر علم و دانش برسانند. در اين رابطه خداوند متعال و ائمه اطهار (ع) بهترين آموزگار و بهترين رانندگانند كه مي‌توانند از نزدیک‌ترین و كم زحمت‌ترين راه انسان‌ها را به مقصد برسانند.

در اينجا از اين آموزگار دانا و توانا مي‌پرسيم كه اي خداي مهربان آنچنان که بدون رنج و زحمت از آب و خاك ساده يك چنين انسان كامل و مجهز آفريده اي آیا ممكن است همانطور که او را از نظر خلقت در رحم مادر كامل نمودي در علم و دانش هم كامل نمایی تا اصلاً گرفتار جهل و ناداني و تاريكي نشود و از همان ابتدا در شهر علم و دانش باشند. همانطور كه معروف است آدم و حوا را بدون عبور از بيابان دنيا در شهر بهشت آفريدي و زندگي بهشتي به آن‌ها دادي. پروردگارا آیا اين امر ممكن بود ولي مضايقه كردي و او را در جهل مطلق آفريدي تا علم را كلمه به كلمه ياد بگيرد و اين همه رنج و زحمت ببيند؟ اگر ممكن بود كه انسان را مجهز به علم خلق كني طبق قانون انتخاب احسن لازم بود اين كار انجام شود و اگر ممكن نبود، پس تنها راه فرا گيري علم اين است كه انسان، اول به جهل خود واقف شود و در خط دانشجویی حركت كند و استاد هم كم كم به او ياد دهد. عقلاء در صورتي راه دوم را انتخاب می‌کنند كه راه اول يعني آفرينش علم در ابتداي تولد در وجود انسان ممكن نباشد.

خداوند تعالي جواب می‌دهد كه آفرينش علم و دانش در وجود انسان ممكن نيست زيرا علم نعمتي است كه از طريق آگاهي و مطالبه دانشجو قابل ظهور است. ابتدا لازم است دانشجو معناي جهل و علم را بداند، از ديو جهل به سوي شهر علم و دانش فرار كند و از استاد خود كه خدا یا خلق خداست علم و دانش را طلب كند و به دنباله اين مطالبه، استاد به او بياموزد. علم و دانش قابل آفرينش نيست و انسان‌هایی كه در كودكي حرف زده‌اند مانند حضرت عيسي (ع)، به صورت يك نوار ضبط صدا و راديو بوده كه خداوند متعال زبان او را در اختيار مي‌گيرد و سخن خود را بر زبان او جاري مي‌كند تا با اين معجزه تهمت را از او و مادرش برطرف كند. بعد در آينده كه عيساي پيغمبر (ع) به عقل و شعور مي‌رسد لطف خدا را درباره خود كشف مي‌كند و بقيه علوم را از خدا مي‌آموزد. اگر تعليم علم به كيفيت خلقت و اراده كن فيكوني خدا ممكن باشد دليلي ندارد كه خداوند تعالي بندگان خود را كه به منزله شاگردان او هستند این همه به رنج و زحمت بياندازد و در مسير جهل و ناداني او اين همه ظلم و فساد در عالم پيدا شود.

در اينجا سؤال ديگري پيدا می‌شود كه وضعيت امامان معصوم چگونه است كه آن‌ها از كودكي تا انتهاي زندگي عالِم و كامل بوده‌اند. در دوران كودكي همان قدر دانسته و فهميده‌اند كه در بزرگي دانسته و فهميده‌اند. هرگز دوران جهل و نقصي بر آن‌ها نگذشته كه چيزي از آن‌ها بپرسند و نتوانند جواب دهند و بعدها جواب آن را بدهند. امامان معصوم از جمله حضرت زهرا سلام الله عليهم اجمعين این‌طور شناخته شده‌اند كه از ابتداي تولد تا انتهاي پيري يكنواخت می‌دانسته و می‌فهمیده‌اند و جواب هر سؤالي را می‌داده‌اند. بعضي خيال می‌کنند كه امام بعدي از امام قبلي ياد گرفته است. پدر و پسر استاد و شاگرد بوده‌اند. اگر تعليمات آن‌ها به اين كيفيت مثل ساير مردم بوده لازمه‌اش اين است كه آن‌ها هم يك دوره جهل و بی‌سوادی را گذرانده باشند و بعد مجهز به علم و دانش شده باشند با اينكه چنين نبوده و با اينكه دشمنان آن‌ها سعي داشته‌اند با طرح سؤالات مشكل، امام را در جواب عاجز كنند و به مردم بفهمانند كه آن‌ها هم با ساير مردم فرقي ندارند، نتوانستند چنين چيزي را ثابت كنند. مأمون عباسي در مرو خراسان يك مجلس علمي تشكيل داد و علمایی را كه در علوم و فنون مختلف متخصص بودند جمع كرد تا با حضرت رضا (ع) مباحثه كنند. پزشكان سؤالات طبي مطرح كنند، زبان‌شناسان به زبان‌های مختلف و تاریخ‌شناسان از تاريخ و دانشمندان اديان از دين خودشان سؤالاتي بكنند شايد حضرت رضا (ع) در جواب يكي از اين سؤالات عاجز بماند و در نتيجه در نظر مردم سبك شود و مردم بدانند كه امام در همه علوم متخصص نيست و احتياج به علماي ديگر دارد. در آن مجلس هركس درباره علمي كه در آن تخصص داشت با امام (ع) مباحثه كرد. به زبان‌های مختلف بحث كردند و امام به زبان خودشان جواب دادند. از علوم مختلف پرسيدند و امام از خودشان بهتر جواب می‌داد. در طول مدت چهارصد سال كه امامان معصوم مرجع ديني و علمي مردم زمان بودند اتفاق نيافتاده بود كه در جواب سؤالي عاجز بمانند و يا در علمي محتاج به ديگران باشند. آن‌ها انسان‌هایی كامل و مجهز به تمام علوم و اسرار، وارد زندگي شده‌اند و از دنيا رفته‌اند و كسي نتوانسته است عيب و نقص علمي يا اخلاقي در آن‌ها مشاهده كند.

در اين رابطه علما و دانشمندان متفاوت اظهار نظركرده‌اند ولي به طور كلي گفته‌اند كه امامان علم لدني و خدایی داشته‌اند. يعني خداوند آن‌ها را كامل و عالِم آفريده است ولي نتوانسته‌اند جواب اين سؤال را بدهند كه چرا خداوند آن‌ها را چنين كامل آفريده و به ديگران چنين علمي نداده است. اگر اين كمالات مربوط به اطاعت و بندگي آن‌ها باشد، ميگویيم اطاعت كامل يا ناقص همه جا بعد از بلوغ است و پيش از بلوغ در دوران كودكي همه افراد با هم مساوي هستند. كسي نمی‌گوید آن بچه خيلي خوب از خدا اطاعت كرده و آن ديگر اطاعت نكرده است. در هر صورت اگر اين كمالات مربوط به اراده خدا بوده و خداوند تعالي مي‌تواند همه را يكنواخت، عالِم و كامل خلق كند وليكن بعضي را عالِم و كامل و بهشتي آفريده و بعضي را جاهل و ناقص و در نتيجه مبتلا به جهنم، اين تبعيض، ظالمانه است و مناسب شأن خداوند متعال نيست. لازم است در اطراف اين مسئله تحقيقات بيشتري از طريق آیات و روایات انجام گيرد كه آیا آن‌ها پيش از آمدن به اين زندگي، دوره ديده‌اند و به كمال رسيده‌اند يا اينكه زندگي و كمالات آن‌ها مانند ديگران در اين دوره دنيا از صفر شروع شده و زحمت كشيده‌اند و به كمال رسيده‌اند. لازم است تحقيقاتي از طريق آیات و روایات انجام گيرد.

كمالات وجودی ائمه معصومين (ع) قبل از خلقت آدم

ابتدا به آیاتي در قرآن استدلال می‌کنیم. در اين رابطه كه خداوند تعالي آدم و حوا را در زندگي بهشتي تحويل ائمه اطهار (ع) داده و آن‌ها اولين مربي بوده‌اند كه عهده دار تربيت آن دو شده‌اند و معصيت آن‌ها مخالفت با مربيان بهشتي خود بوده است، در بسياري از روایت‌ها وقتي از امام (ع) سؤال می‌کنند گناه آدم چه بوده امام (ع) يك جا جواب می‌دهد حسادت كرده و جاي ديگر جواب می‌دهد تكبر كرده و جاي ديگر جواب می‌دهد ادعاي مقام ولايت و امامت. اين سه جواب دلالت مي‌كند كه آدم و حوا با انسان‌های كاملي روبرو شده‌اند كه با آن‌ها حسودي کرده‌اند[[11]](#footnote-12). زيرا كلمات حسد و تكبر و ادعا در برابر رقيب انسان قابل ظهور است و انسان در مقابل غير انسان تكبر پيدا نمي‌كند. وقتي با انساني مثل خود روبرو می‌شود به فکر اين است كه برتري خود را به او نشان دهد و يا اگر علم و هنري در او مشاهده كرد كه خودش فاقد آن بود مرض حسادت در او ظاهر می‌گردد. وقتي با انسان‌های كامل كه وليّ خدا هستند روبرو می‌شود ادعاي ولي الله بودن در او ظهور پيدا مي‌كند. زيرا يكي از مسائلي كه تحمل آن برای انسان‌ها مشكل است اين است كه انساني را بر خود حاكم كنند و خود را در اطاعت انساني قرار دهند كه از او بهتر و بالاتر است تا جایی‌که كودكان هم زماني كه به علم و شعور می‌رسند همان شعور كودكانه خود را در برابر پدر و مادر مطرح می‌کنند و به شعور خود احترام می‌گذارند نه پدر و مادر. اين اطاعت و تسليم برای همه مشكل است.

همه دوست دارند خود رأي و خود مختار باشند و ديگران را اگر بتوانند به اطاعت خود در آورند. تنها راهي كه اين مشكل را حل مي‌كند علم و دانش انسان و معرفت او به افراد بهتر و بالاتر است كه بداند مقدرات زندگي دنيا و آخرت او به دست همان انسان كامل است. فقط همين معرفت، او را تسليم مقامات بهتر و عالی‌تر مي‌كند خواه آن مقام برتر خدا باشد خواه اولياء كامل خدا. مشاهده می‌کنیم در برابر پيغمبران، انسان‌هایی تسليم می‌شوند كه مؤمن و عارف هستند و اطاعت از خدا و پيغمبران را مايه نجات خود مي‌دانند وليكن افرادي كه به علم و معرفت نرسيده‌اند به دليل جهل خود تسليم خدا و اولياء خدا نمی‌شوند.

در اينجا می‌پرسیم خداوند متعال كه آدم و حوا را در زندگي بهشتي آفريد، اين دو کودک را كه از دل خاك بيرون آورد تحويل چه كساني داد؟ آیا بهشتي كه آن دو در آنجا به وجود آمدند فقط باغ پردرختي بود منهاي انسان يا باغ و بوستاني به اضافه انسان؟ باغ و بوستان منهاي انسان جنگل شناخته می‌شود نه بهشت. سرمايه زندگي انسان، انساني مانند خودش می‌باشد كه با آن‌ها محشور شود و انس و آشنایی پيدا كند. بهشت بدون انسان جنگل است و بيابان به همراه انسان، بهشت. پس خداوند تعالي وقتي آدم و حوا را آفريد تحويل انسان‌های بهشتي داد تا آن دو را تربيت كنند و به ثمر برسانند. آیات و روایات دلالت مي‌كند بر اينكه آدم و حوا در ابتداي خلقت، كودكي مثل ساير كودكان بوده‌اند. افرادي ساده و سطحي كه هنوز معني معصيت و اطاعت را نمی‌دانند و بر اساس همين ناداني گول خورده و معصيت كرده‌اند. مدت‌ها در محروميت زندگي كرده تا زمانی که معصيت خود را شناخته و توبه كرده‌اند. پس قهراً آدم و حوا در زندگي بهشتي در اختيار انسان‌های بهشتي بوده‌اند و به وسيله آن‌ها تعليم ديده و علم اسماء را آموخته‌اند.

علمي كه مربيان بهشتي به آن دو آموخته‌اند اسم اشياء و اشخاص بوده كه خداوند تعالي مي‌فرمايد: «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا[[12]](#footnote-13)»، خدا اسم‌ها را به آدم آموخت. اسم امام‌ها و اسم اشياء و خودش و همسرش و اعضاء تن و بدنش و حيوانات و چيزهاي ديگر. ساده‌ترین تعليمات و معلومات، تعليم اسماء است. كودكان در دامن پدر و مادر اولين چيزي كه از آن‌ها یاد مي‌گيرند اسماء است. اسم تمام چيزهایی را كه مي‌بينند ياد می‌گیرند و در آينده ممكن است به معاني آن اسماء و حقيقت علم آگاهي پيدا كنند. پس لازم است بدانيم آدم و حوا در بهشت تحويل انسان‌های بهشتي شدند نه اينكه در باغي پر میوه و نعمت بدون مربي رها شده باشند و كسي نباشد كه آن‌ها را هدایت كند به اينكه چه كنند و از چه نعمتهایی استفاده كنند.

در اين رابطه روایاتي داريم كه آن انسان‌های بهشتي را معرفي مي‌كند. اين روايت كه ترجمه آن را مي‌نگاريم جملاتي از حضرت سيد الشهداء (ع) است كه روز عاشورا دوستان صميمي و فداكار خود را طرف خطاب قرار می‌دهد و مي‌فرمايد: اي گروه و جمعيتي كه به ما اهل‌البیت توسل پيدا كرده‌ايد و سعادت خود را در اطاعت ما ميدانيد، آیا شما را از آن درجه و مقامي كه ما اهل‌البيت نزد خدا داريم و سابقه اي كه با آدم و اولاد آدم داشته و خواهيم داشت آگاه كنم تا بدانيد كه پيشوایان شما چه كساني هستند و چه شأن و مقامي دارند تا بعد از اين آگاهي شهادت و فداكاري برايتان آسان گردد؟ تمامي اصحاب كه اول صبح روز عاشورا خود را آماده فداكاري كرده بودند یک صدا عرض كردند بلي يا مولاي بلي يا مولاي، خود را و مقام خود را به ما معرفي كنيد تا بدانيم كه اشتباه نكرده‌ايم كه به شما متوسل شده‌ایم و در راه شما فداكاري می‌کنیم. حضرت (ع) برای معرفي مقام خود و ساير ائمه اطهار (ع) قدري از سابقه خود و ائمه (ع) را بيان كردند و فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَيْ لَمَّا خَلَقَ آدَمَ وَ استويه وَ عَلَّمَهُ أَسْمَاءَ كُلِّ شَيْیی جَعَلَ مُحَمَّداً (ص) وَ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ (ع) أَشْبَاحاً خَمْسَةً فِي ظَهْرِ آدَمَ[[13]](#footnote-14)»، آن روز كه خداوند آدم و حوا را در زندگي بهشتي آفريد و آن‌ها را به حد بلوغ رساند تا توانستند بفهمند و بدانند، در اين حال خداوند تعالي خمسه طيبه: رسولش محمد و علي و فاطمه و امام حسن و امام حسين عليهم السلام را به آن دو معرفي كرد. سيماي پنج تن آل كساء را به آن‌ها نمايش داد و به آن‌ها فرمود اين آقا پيغمبر خاتم و اين آقا علي ابن ابيطالب و اين خانم فاطمه زهرا و اين دو آقازاده امام حسن و امام حسين پادشاهان مملكت بهشت هستند[[14]](#footnote-15). تو اي آدم و تو اي حوا تا زمانی که در اطاعت و خط تربيت آن‌ها باشيد و خود را وابسته به آن‌ها كنيد و به آن‌ها تكيه داشته باشيد و از آن‌ها كمك بگيريد خداوند تعالي تمامي فرشتگان و عوامل سازنده طبيعت را در اختيار شما قرار می‌دهد و شما حاكم بر كائنات خواهيد شد. پس خداوند ما آل محمد را پشتيبان آدم و اولاد آدم قرار داد. آن‌ها را به جاي شاگرد و ما را به جاي استاد شناخت و به اين دليل كه آدم و اولاد او ولايت ما را قبول كردند رئیس عالم خلقت شناخته شدند. خداوند تعالي تمامي مواليد عالم خلقت اعم از جماد و نبات و حيوان را در اختيار آدم قرارداد و به آن‌ها فرمود تا زمانی که در اطاعت اولياء خدا باشيد زندگي شما توأم با آسايش و آرامش است و تمامي نعمت‌های خدا در اختيار شما قرار مي‌گيرد. حضرت به اصحاب خود فرمود اگر‎ چه ما ظاهراً مانند شما به دنيا آمده‌ایم و مانند شما زندگي می‌کنیم وليكن ما پيش از آدم و حوا به عنوان نور خدا شناخته شده بوديم. تمام آفاق عالم و انسان‌های گذشته پيش از آدم و حوا به ما آشنایی داشتند. ما امامان، انسان‌های كامل بهشتي بوديم و خداوند به ما مأموريت داد تا در كره زمين مربي آدم و فرزندان او باشيم تا روزی که آن‌ها را به زندگي بهشتي برسانيم. شيطان و پيروان او كه حاضر نشدند از ما اهل البيت اطاعت كنند محكوم به عذاب جهنم شدند. در آن عذاب تا ابد خواهند بود مگر اينكه به دايره ولايت ما برگردند. آدم و پيغمبران از اولاد او به دليل وابستگي به ما اهل‌البیت عظمت پيدا كردند و خدا ما را پشتيبان آن‌ها قرارداد.

اين جملات، تفسيري از سخنراني امام حسين (ع) است كه روز عاشورا برای اصحاب باوفاي خود پيش از آنكه جنگ شروع شود و كشته شوند ايراد فرمودند تا اصحابشان بدانند در چه راهي فداكاري می‌کنند و پيشوایان آن‌ها چه كساني هستند كه خداوند تعالي به بركت آن‌ها زندگي دنيا و آخرت را آفريده و در اختيار مردم قرار می‌دهد.

ممكن است کسانی که اين سخنراني و نظایر آن را كه در آيات و احاديث تكرار شده است بشنوند بگویند به چه دليل انسان‌ها در صورتي ارزش پيدا می‌کنند و به نعمت‌های خدا در دنيا و آخرت می‌رسند كه وابسته به اهل‌البیت باشند؟ شايد اين جملات از زبان آن‌ها كه خود را تعريف كرده‌اند فقط ادعایی بدون دليل باشد. امتيازات وجودی آن‌ها با ساير مخلوقات چيست كه خداوند آن‌ها را در رأس عالم بشريت قرار داده و آدم و اولاد آدم را مأمور به اطاعت آن‌ها نموده است. آن‌ها به چه سرمايه هایی مجهزند كه با آن سرمايه‌ها مي‌توانند بشريت را از مهالك دنيا و آخرت برهانند و آن‌ها را به زندگي بهشتي برسانند؟ لازم است بدانيم اين امامان معصوم به چه سرمايه هایی مجهزند كه اگر بشريت از آن‌ها اطاعت كنند تا ابد متنعم به نعمت‌های خدايند و زندگي بهشتي نصيب آن‌ها می‌شود و اگر نه، حتماً گرفتار زندگي جهنمي می‌شوند كه تا ابد در ذلت و عذاب قرار مي‌گيرند. اگر آن‌ها فوق بشريت هستند و مجهز به علم و قدرتي بي سابقه در گذشته و آينده تاريخ، در اين صورت حق دارند پيشوایان بشر در دنيا و آخرت باشند و اما اگر علم و دانش و ثروت و قدرت ايشان نمونه ساير پادشاهان و قدرتمندان يا كمي بيشتر باشد يك چنين ادعایی بي پايه و مايه است. لازم است با دليل و برهان، آشنایی به امتيازات وجودی اين امامان معصوم پیدا کنیم و با علم و يقين بدانيم كه راه درستي در وابستگي به ايشان انتخاب کرده‌ایم و اما اگر جاهلانه و كوركورانه وابسته به آن‌ها شده‌ایم با ديگران كه وابسته به دشمنان آن‌ها هستند فرقي نداريم.

در اینجا لازم است آیات و روایاتي را كه نشانگر علم و قدرت اين خانواده و برتري آن‌ها بر ساير خلايق است بدانيم و بفهميم تا چنانكه حضرت در اين جملات فرموده‌اند عالمانه و عارفانه مكتب ايشان را بپذيريم و از آن‌ها پيروی كنيم.

دلائل قرآني بر مقام و عظمت چهارده معصوم

ابتدا دلائل قرآني بر مقام و عظمت آن‌ها. مولا امیرالمؤمنین (ع) در حديثي مي‌فرمايد: «‎أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَيْ فِينَا كَرَائِمُ الْقُرْآنِ[[15]](#footnote-16)»، يعني آیات كريمه قرآن را خداوند تعالي همه جا در شأن ما نازل فرموده است و ما مصداق اين آیات كريمه هستيم. آیات كريمه قرآن يكي آيه نور در سوره نور است كه خداوند تعالي در اين سوره چهارده نفر را در علم و قدرت و حكمت و محبت و خدمت به مردم نمونه خودش معرفي مي‌كند. مي‌فرمايد، آن‌ها نمونه علم و قدرت من هستند نمونه محبت من به مردم هستند و شما مردم هر وقت بخواهيد خداي خود را چنانكه هست بشناسيد و مجهولي در خداشناسي نداشته باشيد به حالات و حركات هر یک از اين چهارده نفر معصوم فكر كنيد. ابتدا به علوم آن‌ها مراجعه كنيد تا ببينيد و بدانيد چه حقايقي را دانسته‌اند و برای شما گفته‌اند و بعد به خدمات آن‌ها مراجعه كنيد كه چگونه برای نجات بشر از مهالك دنيا و آخرت فداكاري كرده‌اند تا جایی‌که سرمايه وجود خود را كه حيات و زندگيست برای نجات انسان‌ها از دست داده‌اند و حاضرشده‌اند كشته راه خدا باشند تا اين شهادت‌ها و مصیبت‌ها انقلابي در فكر انسان‌ها به وجود آورد تا كساني را كه برای نجات آن‌ها فداكاري می‌کنند بشناسند. هر یک از اين چهارده نفر انبار بركات و رحمت خداوند متعالند. خداوند تمامي فيوضات مادي و معنوي خود را در وجود آن‌ها قرار داده و آن‌ها را به عنوان چراغ راه هدايت و زندگي معرفي كرده است. این همه آثار علمي از آن‌ها در اختيار مردم قرار گرفته كه تا ابد انسان را به نعمت‌های خدا هدايت مي‌كند و كليد گنج‌های دنيا و آخرت است. اگر اين چهارده معصوم نبودند و علم و دانش خود را به نمايش نمی‌گذاشتند بسياري از آیات قرآن بي معنا و محتوا بود و مصداق كاملي برای معرفي خود نداشت. خداوند تعالي آن‌ها را در آيه «بسم‎ الله الرحمن الرحيم» به عنوان اسم خود معرفي مي‌كند.

چرا «بسم‎الله» رمز موفقيت انسان در دنيا و آخرت است؟

معناي «بسم‎الله» اين است كه مردم برای موفقيت خود در دنيا و آخرت و برای اينكه بتوانند خود را به زندگي بهشتي برسانند، از اسماء خدا كمك بگيرند و اين اسماء به معناي الفاظ نيست بلكه اشخاص است. آنجا كه می‌گویی از پدرم و مادرم كمك خواستم يعني از شخص آن‌ها، نه از اسم و نام آن‌ها كه حروف و حركاتي بيش نيست. يا آنجا كه می‌گویی از برادرم كمك گرفتم، يعني از شخص او نه از لفظ برادر. خداوند تعالي در آيه بسم‎الله مي‌فرمايد: از اسم خدا كمك بگيريد. به وسيله آن‌ها خود را به علم و قدرتي مجهز كنيد كه به زندگي بهشتي برسيد. اگر منظور از اين اسم، كلمۀ الله يا رحمان و رحيم باشد كه الفاظي بيش نيست. الفاظ، اصواتي است كه به وسيله زبان و دهان ظاهر می‌گردد. كلمه الله و رحمان و رحيم به جز خود چيزي نيست. اين كلمات نيرو و قوه و نان و آب ندارد كه بتواند ما را نجات دهد؛ لذا ائمه (ع) مي‌گویند ما اسماء خدا هستيم[[16]](#footnote-17). انسان از انسان مي‌تواند كمك بگيرد نه از الفاظ و كلمات. اگر هزاران مرتبه كلمات الله و رحمان و رحيم را بر زبانت جاري كني به مقصد علم و دانش و قدرت نائل نمی‌شوی. كلمات، معلم شما نيستند كه به شما علم بدهند بلكه انساني كه به وسيله كلمات به شما تعليم می‌دهد معلم است. خداوند تعالي تمام فيوضات و بركاتي را كه انسان‌ها تا ابد لازم دارند در وجود ائمه اطهار (ع) قرار داده است. انسان‌ها نمی‌توانند با خود خدا روبرو شوند به اين كيفيت كه او را ببينند و صدايش را بشنوند. خدا در ماوراء عقل و شعور انسان است، بالاتر از فكر و شعور. نه برای خدا ممكن است خود را در صورت و قيافه‌اي ظاهر سازد تا انسان او را ببيند و حوائجش را از او بخواهد و نه برای انسان ممكن است خود را بدون واسطه به خدا برساند و آنچه لازم دارد از خدا بگيرد. فاصله وجودی بين انسان و خدا زياد است. در اين فاصله نامتناهي واسطه اي لازم است كه از يك طرف مناسب انسان باشد و انسان‌ها بتوانند با او حرف بزنند و از طرف ديگر، مناسب با خدا باشد تا بتواند فيض الاهي را از خدا بگيرد و به مردم برساند. اين واسطه‌ها ائمه اطهار (ع) هستند كه توانسته‌اند علم خدا را كه همين قرآن است از خدا بگيرند و در اختيار مردم قرار دهند. خداوند تعالي مي‌فرمايد: اين چهارده نفر هر كدام اسم من هستند. علم و قدرت و حكمت و محبت آن‌ها به مردم، نمونه علم من است. هرچه از من انتظار دارید از آن‌ها انتظار داشته باشيد زيرا من آن‌ها را واسطه قرار داده ام.

پس اولين جمله در قرآن كه در شأن ائمه اطهار (ع) نازل شده آيه «بسم‎الله الرحمن الرحيم» است. كلمه بسم الله، متعلق به كلمه استعين می‌باشد. يعني از اسم خدا كمك می‌گیرم و از اسم خدا علم و قدرت می‌گیرم تا بتوانم به سوي خدا بروم. از اسم خدا سرمايه هایی می‌گیرم كه مناسب شأن خدا باشد و خدا با آن سرمايه‌ها مرا بپذيرد و از اين قبيل آیات قرآن كه شخصیت‌های برجسته‌اي را به عنوان الگو و نمونه به ما معرفي مي‌كند. اولين شناسنامه اي كه خداوند متعال از ائمه اطهار (ع) در اختيار ما مي‌گذارد همين **اسم الله** است. اين اسم الله را قبل از هر عملی به ما سفارش كرده‌اند و فرموده‌اند: هر کار مهمي كه با آيه بسم الله شروع نشود به نتيجه نمی‌رسد. اگر نتيجه دنیایی داشته باشد نتيجه آخرتي ندارد. زيرا اعمال انسان مانند بذر است كه در دل يكديگر مي‌كارند. سلام من و قيافه باز من كه با شما روبرو می‌شوم و ساير خدمات، بذريست كه در دل مخدوم كاشته می‌شود. هر بذري و درختي اول، فضاي وسيعي لازم دارد تا در آن فضا به ثمر برسد و اگر زير سقف و محيط بسته‌اي بكارند رشد نمی‌کند و به علاوه نور با‎بركتي لازم دارد تا به وسيله خورشيد در اختيار بذر و نهال قرار گيرد. اگر بذر و نهال را از نور خورشید محروم كنند و نگذارند در معرض تابش آفتاب قرار گيرد، رشد نمي‌كند و به ثمر نمي‌رسد. همين طور ساير عوامل، مثل آب و هوا و سرما و گرما و حوادث ديگر كه خداوند تعالي به وسيله آن‌ها طبيعت را پرورش می‌دهد و بيابان خشكي را به صورت باغ و بوستان نمايش می‌دهد. اين بذر و نهال‌ها در خاك زمين كاشته می‌شود و با عوامل طبيعي پرورش پيدا مي‌كند. خدمات انسان‌ها به يكديگر هم مانند بذر و نهاليست كه زمين ديگري غير از آب و خاك لازم دارد. فضایی غير از فضاي كره زمين و آبياري ديگري غير از ابر و باران و خورشيد ديگري غير از خورشيد آسمان و همين طور ساير عواملي كه اعمال انسان و خود انسان را پرورش می‌دهد تا به صورت يك درخت با‎بركت ظاهر سازد.

فضایی كه اعمال در آن فضا پرورش پيدا مي‌كند، فضاي دين و ولايت است. فضاییست نامتناهي. كساني كه متدين به دين خدا هستند و در فضاي دين و مكتب خدا و اولياء خدا فعاليت می‌کنند، در فضایی نامحدود قرار مي‌گيرند. مشاهده مي‌كنند كه بذر و عمل آن‌ها اگر در شب تاريك دنيا به ثمر نرسد در روز روشن آخرت به ثمر می‌رسد و اين خدمات همراه محبت خدا و محبت انسان‌ها به سوي انسان برمي‌گردد و او را محبوب خدا و انسان‌های بهشتي قرار می‌دهد. درهاي بسته طبيعت را در زمين و آسمان به روی انسان باز مي‌كند؛ و آن خورشيدي كه مي‌تواند خدمات انسان را پرورش دهد و ثمره‌اي مانند زندگي بهشتي به انسان برساند تعليمات خدا و اولياء خداست كه همه جا انسان‌ها را به كيفيتي تعليم مي‌دهند و مي‌پرورانند كه هدف محدود انسان تبديل به يك هدف نامتناهي می‌شود.

اولين علمي كه به صاحبان بذر و نهال خدمت تعليم مي‌دهند كلمه **اخلاص** است. مي‌گویند عملت خالص باشد و در خدماتي كه به مردم می‌کنی به جز خدا هدفي نداشته باشي. همانطور که كشاورزان بذر و نهال خود را به دل خاك مي‌سپارند و تحويل خدا مي‌دهند و خدا هم آن را پرورش می‌دهد، شما هم خدمات ديني و انساني خود را تحويل خدا بدهيد و هدفتان خدا باشد. به زن و فرزند خود خدمت می‌کنی، منت بر آن‌ها نگذاري و بدون انتظار پاداش از آن‌ها به آن‌ها خدمت كني. همچنين به همسايه و ديگران، كه خداوند تعالي مي‌فرمايد: خدمات خود را با منت گذاشتن بر مخدوم باطل نكنيد. منت به معناي انتظار پاداش از مخدوم است. كسي كه به ديگري خدمت مي‌كند و از او انتظار دارد نمونه همان خدمت را به او برساند و به خادم خود احترام بگذارد و برتري او را به رسميت بشناسد و در برابر او متواضع باشد. اين نوع انتظار خادم از مخدوم باعث می‌شود خدمت او در دل مخدوم حبس شود و رشد آن متوقف شود و به جاي اينكه در دل مخدوم محبت به وجود آورد بغض و عداوت ايجاد مي‌كند. گویا كسي به او می‌گوید بايستي برتري خادم خود را قبول كني، او را بزرگ و خود را كوچك بداني، نوكر او باشي و به او خدمت كني. اين انتظارات بار سنگيني است كه به وسيله خادم منت گذار به مخدوم تحميل می‌شود. مانند كسي كه يك كيلو بار سنگين از دوش مخدوم برداشته و ده‌ها كيلو بار به دوش او گذاشته است و در نتيجه به جاي خدمت خيانت كرده است. مانند فرعون كه به مردم می‌گوید من به شما زندگي می‌دهم تا مرا به خدایی قبول كنيد و پرستش نماید.

در اين حال انتظارات خادم از مخدوم مانند سقفي است كه بذر خدمات را از حرارت لطف خدا و تابش علم و قدرت خدا محروم مي‌كند و به ثمر نمی‌رسد. به جای كسب محبت، بغض و عداوت ايجاد مي‌كند و خود و مخدومان خود را به هلاكت مي‌رساند پس در فضاي باز ولايت خدا و اولياء خدا خدمات انسان‌ها به يكديگر رشد مي‌كند و به ثمر مي‌رسد.

چشمه کوثر چیست؟

و اما توضيح آبياري بذر و نهال خدمت. آب حيات به دو معنا تفسير شده است. خداوند تعالي دو نوع چشمه و دو نوع نهر آب آفريده است كه اين چشمه‌ها و نهرها سرازير زمین‌های زراعتي و باغ‌ها می‌شود و به زراعت‌ها و درخت‌ها حيات می‌دهد. از ابتداي خلقت انسان به او تذكر داده‌اند كه غير از اين باران‌ها و چشمه‌ها كه طبيعت را زنده مي‌كند و زنده نگه می‌دارد باران ديگر و چشمه ديگر و نهر ديگري هست كه دل‌ها را زنده مي‌كند و محبت‌ها را پرورش می‌دهد و بين انسان‌ها انس و آشنایی و محبت به وجود مي‌آورد كه مانند يك خانواده از حشر با يكديگر لذت می‌برند و آن چشمه‌ها و باران‌ها و نهرها از دریایی به نام کوثر سرازير می‌شود. ما ميدانيم كه مبدأ و منبع باران‌های طبيعت و چشمه و نهرها، اقیانوس‌ها هستند. اگر درياها در كره زمين نبود قطره باراني و جرعه آبي پيدا نمی‌شد و همه چيز مي‌خشكيد و نابود می‌شد. وليكن خداوند متعال با شعاع خورشيد ابر و بخارها را از دريا به سوي کوه‌ها و صحراها حركت می‌دهد چشمه‌ها و نهرها را جاري مي‌سازد و زمین‌ها را آبياري مي‌كند. به همين كيفيت، خداوند متعال درياي خير و بركت و آب حياتي به وجود آورده و آن را به عنوان کوثر معرفي كرده است و به پیامبر اکرم (ص) مي‌فرمايد: من اين درياي آب حيات را كه مظهر كامل آن زهرا و فرزندان معصوم ايشان سلام الله عليهم اجمعين هستند به تو بخشيدم و تو با داشتن يك چنين دختر و فرزنداني چشمه آب حيات هستي. هر كس در فضاي دين تو قرار گيرد و ولايت دخترت زهرا (س) و فرزندان او را قبول كند قلبش به وسيله آب حيات آبياري می‌شود.

چشمه آب حيات كه از قديم گفته‌اند هركس جرعه اي از آن را بنوشد مرگ و مرض از او برداشته می‌شود، علم و حكمت توحيد و ولايت است. يعني علمي كه با آن هر حقيقتي چنانكه هست شناخته می‌شود و انسان با آن علم، خدا و خلق خدا و همه كائنات را چنانكه هست می‌شناسد، از خرافات و موهومات و حاكميت كفار و شياطين نجات پيدا مي‌كند. شجره وجودش مي‌رويد و به ثمر می‌رسد. چنان قلبي پيدا مي‌كند كه خدا را و تمامي بندگان خدا را دوست دارد. خير و بركت اخلاقي او به تمامي بندگان خدا مي‌رسد و چنان می‌شود كه از او تعبير به شجره طوبي می‌شود. عاقبت مجهز به علم و اراده خدا و يا دعاي مستجاب می‌شود.

بهشت موعودي كه خدا در قرآن خبر می‌دهد نمونه اي از اين باغ‌ها و زراعت‌های كره زمين نيست كه انسان‌ها بذر و نهالي را پرورش مي‌دهند و محصولي به دست مي‌آورند. باغ بهشت، وجود انسانيست كه در فضاي ولايت خدا و ائمه اطهار (ع) پرورش يافته، از علم قرآن و ائمه (ع) بهره‌مند شده و عشق و علاقه به خدا و اولياء خدا پيدا كرده، خودش با عقل و معرفت و علم و حكمتي كه از چشمه کوثر به دست آورده، «جَنَّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهار» شده است.

بهشت باغي نيست كه انسان را به آنجا ببرند و درخت و نهالي در اختيار او قرار دهند بلكه انسان، بهشتي است. انسان بهشتي خودش بهشت است و هر چه می‌خواهد می‌شود. نمونه‌اش مائده آسماني است كه در اختيار بعضي از پيغمبران و حضرت مريم (س) قرارگرفته است. زكرياي پيغمبر هر وقت به اتاق مريم مي‌رفت مشاهده می‌کرد كه ميوه‌ها و غذاهاي معطر در مقابل ايشان حاضر است. مي‌پرسيد اين ميوه و غذاها را چه كسي برای تو آورده و يا از كجا خريداري كرده‌اي؟ مريم جواب می‌دهد از نزد خدا. آن چه درختي است كه بهترين ميوه و غذاها را دارد؟ اينجا شجره بهشت، خود حضرت مريم است. هر وقت تشنه می‌شود آب بهشت در اختيار دارد يعني فوري آب کوثر برايش آماده می‌شود و هر وقت گرسنه می‌شود بهترين غذاها. غذاهایی كه تفاله و مدفوع ندارد و به صورت عطر از بدنش دفع می‌شود و احتياج به دستشویی و وضو ندارد. يك چنين قدرت و فهمي در انسان كه هر چه می‌خواهد، می‌شود را، چشمه آب حيات مي‌نامند. نهريست غير قابل رؤيت، مانند شعاع نور و نيرو كه از درياي ولايت و نهر کوثر در اختيار بهشتي قرارمي‎گيرد و هرچه بخواهد مي‌داند و مي‌تواند. گویی عالم خلقت مانند مادريست كه به محض احساس گرسنگي و تشنگي، پستان پر شير خود را در اختيار انسان قرار می‌دهد. انسان بهشتي با اين بركات وجودی كه متصل به سرچشمه خدا و ولايت ائمه (ع) است، به هر جا برود بهشت است. اگر در درياي آتش باشد يا در كنار کوه‌های برف و يخ، ذره‎اي از حرارت آتش و برودت يخ متأثر نمی‌شود و آنچه می‌خواهد در اختيار دارد.

نهر کوثر يا چشمه آب حيات چشمه‎ايست كه آب دريا را مي‌سازد و با آن چشمه، خاک‌ها تبديل به درخت و ميوه می‌شود. چشمۀ قدرت و سازندگیست. مي‌پرسند درخت‌ها به چه وسيله زنده شده است؟ جواب مي‌دهند با آب باران. مي‌پرسند آب‌ها به چه وسيله پيدا شده و چه علمي و چه قدرتيست كه مواد عالم را تبديل به آب و ميوه نموده است؟ جواب مي‌دهند قدرت و سازندگي خدا. اهل بهشت به اين قدرت مجهزند كه هرچه مي‌خواهند می‌شود.

استعانت از اسم اعظم، استعانت از ائمه اطهار علیهم السلام است

در اينجا لازم است بدانيم كه خداوند متعال برای كمك به بندگان خود و بندگانش برای استفاده از كمك و اعانت خداوند متعال، واسطه لازم دارند. معناي اصيل و اصلي «بسم‎الله» كه بهترين و بزرگ‌ترین آيه از آیات قرآن است اين است كه خداوند متعال در اين آيه به ما دستور می‌دهد هر کاری را شروع می‌کنی برای اداره و ادامه آن از خداي خود كمك بگير. برای خوب خانه داري و شوهرداري كردن از خداي خود كمك بگير، برای كشاورزي خوب، دامداري خوب، تربيت فرزندان و برای انجام هر کاری بهترين معاون و كمك تو خداوند متعال است. علماي لغت و ادب مي‌گویند اين كلمه بسم‎الله متعلق به كلمه استعين می‌باشد. يعني من كه كاري را شروع می‌کنم از اسم خدا كمك بگيرم. خداوند برای كمك دادن به بندگان خود و برای كمك گرفتن بندگان از خدا، كلمۀ اسم را واسطه قرار داده، يعني از اسم خدا كمك بگير. ائمه اطهار (ع) اسم را در «بسم‎الله» تفسیر کرده‌اند و گفته‌اند اسم خدا، امامان بر حق هستند. اسم خدا انسانيست كه خداوند تعالي او را بين خود و مردم واسطه قرار داده و اين انسان‌ها هستند كه واسطه خير و بركت برای يكديگر مي‌باشند. فرمودند ما اسماء بزرگ خدا هستيم[[17]](#footnote-18). در تاريخ معروف است كه هركس اسم اعظم خدا را داشته باشد در هر کاری موفق و پيروز می‌شود. اسم اعظم اسمي است كه با آن می‌توانیم مرض‌ها را شفا داده، مرده‌ها را زنده و بيابان خشك را تبديل به باغ و بوستان كنيم. مي‌گویند پيغمبران كه معجزه داشته‌اند به اين دليل بوده كه داراي اسم اعظم بوده‌اند. اسم اعظم يعني اسمي كه از تمامي اسماء ديگر بزرگ‌تر است. بعضي خيال می‌کنند اسم اعظم كلماتيست كه در قرآن، خداوند تعالي خود را با آن كلمات تعريف مي‌كند. مانند كلمات: الله، رحمان، رحيم و …. امام صادق (ع) مي‌فرمايند: اسم اعظم خدا، كلمات و الفاظ گفتاري و نوشتاري نيستند. آن‌ها اولياء بزرگ خدا هستند. انسان‌های خوب و خوب‌تر كه منشأ خير و بركت در جامعه هستند و مردم را از بركات علمي و عملي خود بهره‌مند می‌کنند، این‌ها اسم خدا هستند. عالم خلقت، صفحات كتاب خداست و انسان‌ها كلماتي هستند كه در اين صفحه نگاشته شده‌اند و هركدام منشأ خير و بركت مخصوصي هستند. بزرگ‌ترین اسم خدا كه اسم اعظم است ما امام‌ها هستيم. خداوند تعالي خيرات و بركات وجودی خود را در اختيار ما گذاشته و علم و قدرت ما بينهايت است. هركس در ولايت ما باشد و امامت ما را قبول كند، معارف ديني و ايماني خود را از مكتب ما بگيرد و به دين ما هدايت شود از اسم اعظم خدا بركت می‌گیرد. در زندگي دنيا بيمه خداست و به ذلت و فقر و ناداري مبتلا نمی‌شود و به دست دشمنان دين، اسير و ذليل نمي‌گردد. زندگي و آبرو و عزت او بيمه خداوند متعال است. خدا او را حفظ مي‌كند و پشت كار تعليم و تربيت او را می‌گیرد تا عاقبت او را به زندگي بهشتي برساند. در زندگي بهشتي به بركت ولايت اولياء خدا صاحب اسم اعظم می‌شود. يعني علم و قدرتي پيدا مي‌كند كه هر چه بخواهد فوري برايش حاضر و آماده است و هرگز با مشكل و مانعي روبرو نمی‌شود.

پس پيام اين آيه بزرگ قرآن بر طبق تفسير ائمه اطهار (ع) اين است كه ما هر كاري را شروع می‌کنیم از هدايت آن‌ها استفاده كنيم تا عمل ما حكيمانه و عالمانه باشد و منشأ خير و بركت برای خود و ديگران باشد. با استفاده از مكتب و هدايت آن‌ها دنياي ما به خوبي و آبرومندي می‌گذرد. در زندگي آخرت هم به علم و قدرت خدا كه همان بركات اسم اعظم است مجهز می‌شویم. در آنجا اعمال ما از نوع معجزات است كه هرچه بخواهيم بدون رنج و زحمت در اختيار ما قرار می‌گیرد.

پس خداوند تعالي در آيه بسم‎الله به ما می‌گوید كه اين امامان را بين خود و خدا واسطه قرار دهید، از دين و هدايت آن‌ها استفاده كنيد تا لطف و بركت الاهي به شما برسد و مجهز به نيروی ايمان شويد. لازم است آیات و روایاتي را كه خداوند متعال، ائمه اطهار (ع) را تعريف نموده و ما را آشنا به حقيقت آن‌ها كرده تا اندازه اي بدانيم و بشناسيم.

مولا امیرالمؤمنین در روايتي مي‌فرمايد: «أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَيْ فِينَا كَرَائِمُ الْقُرْآنِ[[18]](#footnote-19)»، يعني هر جا در قرآن آيه‌اي را ديديد كه خداوند تعالي افرادي را تمجيد مي‌كند مصداق آن آیات امام معصوم است.

تعريف شجره طيبه يا درخت طوبی

از کلماتی كه در تعريف امامان (ع) در قرآن نازل شده كلمۀ **شجرۀ طيبه** است. درختي كه به تمامي زمین‌ها ريشه دوانيده و از همه آسمان‌ها سر كشيده است. آن چنان میوه‌هایش نقد و آماده است كه هر كس در سايه آن درخت بنشيند بدون زحمت از میوه‌هایش استفاده مي‌كند. امام صادق (ع) فرمودند آن شجره طيبه يا درخت طوبي، شجره ولايت رسول خدا و ائمه اطهار (ع) است[[19]](#footnote-20). معناي اينكه به زمین‌ها ريشه دوانيده، اين است كه محبت آن‌ها در دل تمامي بندگان خدا تمركز يافته است. هر زن و مرد خوبي ناخودآگاه شجره رسالت و امامت را دوست دارد. هم بندگان خوب خدا آن‌ها را دوست دارند و هم كافر و گنهكار و معناي اينكه شاخه‌هايش از آسمان‌ها سركشيده، علوم آن‌ها می‌باشد. اين امامان معصوم با فكر و استعداد خود به آنچه هست در آسمان‌ها و زمین‌ها احاطه دارند. چيزي در عالم نيست كه از فكر آن‌ها پنهان باشد و به تمامي گذشته‌ها و موجودی‌ها و آينده‌ها آگاهي كامل دارند.

معناي اين كه هركس خود را به سايه آن شجره بكشاند بدون زحمت از ميوه‎هاي آن استفاده مي‌كند اين است كه هر كس وابسته به شجره نبوت و ولايت شود، به محض اين وابستگي نور ایمان در دلش روشن می‌شود و در او شوق و نشاط به وجود مي‌آورد. عقل و معرفتش بالا می‌رود و چنان وضعي پيدا مي‌كند كه آينده‌ها را مثل گذشته‌ها و باطن عالم را مثل ظاهر آن مي‌بيند و مي‌شناسد. پس شجره طيبه و درخت طوبی در قرآن، ولايت رسول خدا (ص) و ائمه اطهار (ع) است. مكتب آن‌ها انسان را به علم و دانشي مجهز مي‌كند كه عاقبت حاكم بر همه كس و همه چيز می‌شوند. آيه ديگري كه هر یک از امامان (ع) را با كلمه مخصوصي تعريف مي‌كند، آيه‌ي نور در سوره نور است كه خداوند تعالي مي‌فرمايد: هركس می‌خواهد از نورانيت خدا، از علم و حكمت خدا استفاده كند و چنان زندگي كند كه تمامي گفتار و كردارش مورد قبول همه كس باشد از نمونه هاي نور خدا استفاده كند. خداوند تعالي در آيه نور، امامان معصوم را به عنوان نمونۀ علم خود معرفي مي‌كند. از وجود حضرت زهرا (س) تعبير به مشكاة مي‌كند. مشكاة نور يعني آن حباب و قنديلي كه در داخل وجودش چراغ‌های روشن خلق شده است. حضرت زهرا (س) را تشبيه به حبابي مي‌كند كه در باطن او چراغ‌های هدايت روشن است. يعني مادر امامت و نبوت است. هركس به نبوت رسيده از چشمه کوثر كه علم حضرت زهرا است استفاده كرده و هركس هم به امامت رسيده از اين چشمه بهره برداري كرده است. گاهي خداوند تعالي از آن حضرت تعبير به آسمان مي‌كند و از امامان و پيغمبران تعبير به ماه و خورشيد و ستارگان، كه در اين آسمان ولايت خلق شده‌اند. مي‌فرمايد: قسم به آسماني كه خورشيد و ماه دارد و از این قبيل آیات كه از مقام حضرت زهرا و ولايت او تعبير به آسمان مي‌كند. آسماني پر از ستاره هاي درخشان مانند پيغمبران و اولياء خدا.

تعريف «ليلة القدر»

و از جمله آیاتي كه به آن حضرت (س) تفسیر شده و آن حضرت را مصداق آن آیات شناخته‌اند آیات «لَيلَةُ القَدر» در سوره قدر و «لَيلَةٌ مُبارَكَة» در سوره دخان است. خداوند تعالي در سوره قدر مي‌فرمايد كه، ما حقايق قرآن و علم قرآن را در شب قدر نازل كرديم. مردم خيال كردند شب قدر همان شب‌های تاريكي است كه چند ساعت طول می‌کشد تا خورشيد طلوع كند. شب‌ها و روزها به معناي زمان، چنان ارزشي ندارد كه قرآن در آن نازل شود. نزول علم قرآن به معناي تعليم قرآن است. همه جا علم و دانش از وجود معلم در وجود متعلم قرار می‌گیرد. استاد مي‌آموزد و شاگرد ياد می‌گیرد. استاد تعليم قرآن خداوند متعال است كه مي‌فرمايد: «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ»، يعني فقط خداوند رحمان قرآن را به بندگان خود مي‌آموزد. از مقام معلم تعبير به آسمان می‌شود و از مقام شاگرد تعبير به زمين. همانطور كه در مقابل آسمان، زميني لازم است تا آنچه از آسمان نازل می‌شود در زمين قرار گیرد، در برابر هر استادي هم شاگردي لازم است كه آنچه را استاد مي‌آموزد شاگرد فرا گيرد. اگر شاگرد نباشد وجود استاد بي‌خاصيت است و اگر استاد نباشد وجود شاگرد لغويت پيدا مي‌كند. هر دو يكديگر را لازم دارند. همانطور که آسمان زمين را لازم دارد تا باران با آن نازل كند زمين هم آسمان لازم دارد تا باران رحمت را از آن بگيرد. در اين آیات خداوند متعال خود را به عنوان استاد معرفي مي‌كند. پس لازم است در مقابل اين استاد بزرگ شاگردي باشد كه استاد به او بياموزد و شاگرد هم ياد بگيرد. خداوند خود را به عنوان استاد معرفي مي‌كند و مي‌فرمايد: ما قرآن را نازل كرديم. نزول قرآن به معناي نزول علم قرآن است نه به معناي جلد قرآن. قرآن به اين شكل نازل نشده كه خداوند آيه‌اي را در كاغذي بنويسد و برای پيامبر يا امام بفرستد بلكه نزول قرآن به معناي تعليم قرآن است. خداوند تعالي قرآن را به پيغمبرش تعليم داده و هم چنين به ساير مردم. همانطور اساتيد ديگر به شاگردان خود ياد مي‌دهند. در اين آیات مي‌فرمايد، من كه خدا هستم قرآن را در شب قدر نازل كردم و در سوره ديگر مي‌فرمايد: قرآن را در شب با‎بركت نازل كرده ام. نظر به اينكه نزول قرآن به معناي تعليم قرآن است شب قدر چيزي نيست كه خداوند به او قرآن را تعليم دهد. شب به معناي زمان نمی‌تواند ياد گيرنده باشد و زمان و مكان لياقت ندارد شاگرد خدا یا خلق خدا باشد. بلكه فقط انسان است كه مي‌تواند شاگرد اساتيد خود باشد. نزول قرآن كه به معناي تعليم قرآن است ايجاب مي‌كند كه انساني در برابر خدا باشد و قرآن را از خدا یاد بگيرد. آن انساني كه در برابر خدا قرار گرفته و خداوند تعالي به او قرآن را ياد داده است، حضرت زهرا (س) مي‌باشد؛ لذا گفته‌اند ليلۀ قدر، حضرت زهرا (س) است[[20]](#footnote-21). شب با‎بركت هم ايشان است كه علم قرآن در وجودش قرار گرفته و او مجهز به علوم الاهي شده است. تعبير شب به اين مناسبت است كه ايشان مانند پيغمبران و امامان ديگر نمايش اجتماعي ندارد. همانطور که شب از نظرها پنهان است و نمايش ندارد و چيزي را به نمايش نمی‌گذارد حضرت زهرا (س) هم در ميان انبياء و اولياء خدا از افكار مردم پنهان است و نمايش ندارد.

به همين مناسبت گفته‌اند مؤمن كسي است كه به مقام عصمت و طهارت حضرت زهرا (س) آگاهي پيدا مي‌كند. كسي كه ايشان را زني مانند ساير زنان می‌داند و از سرمايه هاي روحي او آگاهي ندارد نور ايمان قلب او را روشن نكرده است.

دليل نام‌گذاری حضرت زهرا (س) را به فاطمه اين طور تعريف كرده‌اند كه: «أنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا[[21]](#footnote-22)»، مردمي كه اهل ايمان و تقوا هستند به نور معرفت آن حضرت شارژ مي‌شوند. يعني نور ايمان لمعه‌اي از نور علم آن حضرت است. از نظر طبيعي هم هركس می‌خواهد ديگري را بشناسد به اين كيفيت است كه نمونه اي از سرمایه‌های شخص معروف را داشته باشد. مي‌گویند سرمايه دار، سرمايه دار را می‌شناسد و متخصص هر علمي صاحبان آن علم را می‌شناسد. کودک، کودک را می‌شناسد ولي بزرگان را نمی‌شناسد زيرا مجهز به سرمايه هاي وجودی بزرگان نشده است. عالِم، عالِم را و عارف، عارف را می‌شناسد. پيغمبران كه روح نبوت دارند پيغمبران را می‌شناسند. مسَيلمۀ كذّاب مردي بود كه در زمان پيغمبر اسلام (ص) مدعي نبوت شد. نامه اي برای آن حضرت (ص) نوشت به اين مضمون كه از مسيلمه رسول خدا برای محمد رسول خدا. اما بعد، كره زمين بين من و تو تقسيم شود. نيمي برای من و نيمي برای شما. «نصْفٌ لِي وَ نِصْفٌ لَكَ وَ اللَّهِ خيرالرازقين»، حضرت رسول (ص) در جواب نوشت: از محمد رسول خدا برای مسيلمه كذاب كه به خدا دروغ مي‌بندد. اما بعد، زمين به من و تو مربوط نيست بلكه مال خداست. به هركس بخواهد مي‌بخشد و عاقبت كار تسليم اهل تقوا می‌شود. [[22]](#footnote-23)

چرا پیامبر اکرم (ص) فرمود: مسيلمه كذّاب؟ زيرا از سازمان وجود او خبر دارد كه او داراي روح نبوت نيست. اما ايشان پيامبران گذشته را با اينكه سند تاريخي ندارند قبول مي‌كند. مثلاً حضرت موسي (ع) از لابلاي تاريخي كه آن همه تهمت به ايشان نسبت می‌دهد پيغمبر شناخته نمی‌شود و هم چنين حضرت عيسي (ع) كه در تاريخ آن همه تهمت به او زده شده، خودش را پسر خدا و خدا را همسر مادرش ميدانند، نبوت او از مسير تاريخ قابل شناسایی نيست بلكه قابل تكذيب است. پيغمبري كه بگوید من پسر خدا هستم خلاف حقيقت می‌گوید و نمی‌شود پيغمبر باشد. اما پيغمبر اسلام (ص) كه پيغمبران گذشته را تصديق مي‌كند از اين جهت است كه خودش داراي روح نبوت است. چراغ روشن چراغ‌های روشن ديگر را مي‌شناسد ولي چراغ تاريك چراغ‌های روشن را هم تاريك مي‌داند. در اينجا گفته‌اند مؤمن كسي است كه به نور ایمان مجهز می‌شود و همين نور ايمان كه در دل اوست او را به مقام حضرت زهرا (س) آشنا مي‌كند. همانطور که کودک از شير مادر تغذيه مي‌كند، استخوان و عضلاتش محكم می‌گردد، مؤمن و مؤمنه هم از نور ايمان كه سرمايه‌ مادر روحاني آن‌هاست تغذيه می‌شود، نيروی ايمان و عقیده‌اش قدرت پيدا مي‌كند. کودک وقتي از شير مادر تغذيه می‌شود فطام پيدا مي‌كند يعني از سرمايه هاي مادي و مزاجي مادر تقويت شده است. انسان هم كه از نور علم و ايمان حضرت زهرا (س) و امامان (ع) تغذيه می‌شود فطام پيدا مي‌كند. مجهز به نور ایمان می‌شود كه گناهان در او اثر نمی‌گذارد. پس ممكن نيست كسي مؤمن باشد وليكن آن حضرت را به عصمت و طهارت نشناسد و او را يك زن معمولي مانند ساير زنان بداند.

آیات ديگري كه حضرت زهرا (س) را از نظر روحانيت و عصمت تعريف مي‌كند آیاتيست كه كيفيت پرورش انسان را به علم قرآن بيان مي‌دارد. قرآن در دو جا نازل می‌شود. نزول در کتاب‌ها و كاغذها با اين كلمات و عبارات خطي و لفظي؛ و نزول ديگر در دل انسان‌ها و فكر آن‌ها. كتابي كه حقیقتاً كتاب است و هميشه همراه انسان است و صفحات و عباراتش به روی انسان باز است، نوشته هاي فكري و قلبی انسان است. قلب انسان كه مركز وجود او و مركز اراده و تصميم او مي‌باشد مانند نواريست كه كلمات و عبارات در آن ثبت می‌شود اما نواري كه علم كلمات را جذب مي‌كند نه خود كلمات را.

چگونگی نزول علم در وجود انسان

علم در سه مركز وجود انسان نازل می‌شود. يك، حواس پنج‌گانه، كه با چشم مي‌بيند و با گوش مي‌شنود و يا بویایی و چشایی و لامسه. دوم، مغز و حافظه انسان، كه صورت آنچه با حواس پنج‌گانه دريافت كرده در وجودش ثبت می‌شود. آدم‌هایی كه ديده و مي‌شناسد، صورتهایيست كه در حافظه او ثبت شده و آدم‌هایی كه مي‌بيند ولي نمی‌شناسد، صورتي از آن‌ها در حافظه‌اش ثبت نشده است. سه، قلب انسان، كه علم به آن مركز منتقل می‌شود. قلب انسان را به تعبير ديگر نفس انسان مي‌نامند و گاهي از آن تعبير به روح می‌کنند. قلب انسان لطيفه ايست كه به قله قلب گوشتي او تعلق می‌گیرد اما ضميمه گوشت و خون او نمی‌شود. مركزيست كه از هر چيز متأثر می‌شود نه اينكه هر صورتي يا عبارتي را در خود ضبط كند.

تأثر با اثر فرق دارد. تأثر، اثر گیری از آثار است نه اينكه آثار باشد. مثلاً اگر سوزني به تن شما فرو رود دو نوع اثر در اينجا قابل كشف است. اثر اول، سوراخيست كه سوزن در تن شما ايجاد كرده و اثر دوم، علمیست كه به اين حادثه پيدا مي‌كنيد. در ياد تو مي‌ماند كه فلان روز سوزني به دست شما فرو رفته است. اگر كسي كه اين سوزن را وارد بدن شما كرده به عنوان خدمت بوده، مانند تزريقات طبي، شما دشمن او نمی‌شوید بلكه او را دوست داريد و اگر به عنوان خيانت و دشمني بوده، شما هم او را دشمن مي‌داريد. اين معلومات كه دوستي يا دشمني در سوزن زدن است در مركز قلب شما ثبت می‌شود. آن مركز كه علم به خوبی‌ها و بدی‌ها و دوستي‌ها و دشمني‌ها پيدا مي‌كنيد و در آن مركز اين علم ثبت می‌شود را **نفس** مي‌نامند. جایيست كه در آنجا قضاوت پيدا می‌شود. مي‎داني كه آنچه ديده‎اي يا شنيده اي نافع بوده يا مضر، حقيقت بوده يا خلاف آن. علم واقعي، نتایجي است كه در قلب شما ثابت می‌ماند و همين علم، علم قرآن است. زماني كه خواندنی‌ها و شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها به عنوان اينكه نافع است يا مضر، در قلب شما ثابت می‌شود و عقل و شعور حق و باطل شناسي در وجود شما ايجاد مي‌كند، از يك چنين علمي خداوند تعالي با كلمه «أَنْزَلْنا» تعبير مي‌كند. خداوند تعالي از علمي كه بر حضرت زهرا (س) نازل فرموده و قلب او را رويش و پرورش داده است به طوری که علم قرآن ضميمه ذات او شده است، تعبير به «أَنْزَلْنا» مي‌كند. با اين كلمات «أَنْزَلْناهُ في‏ لَيْلَةِ الْقَدْر»، «أَنْزَلْناهُ في‏ لَيْلَةٍ مُبارَكه»، نشان می‌دهد كه وجود آن حضرت را به اين آب حيات كه علم قرآن است پرورش داده و در نتيجه ايشان يك قرآن مجسم شده است. نشان می‌دهد كه قلب آن حضرت ظرف علم و دانش الاهي شده و علم الاهي مظروف اين ظرف است. به كلمات ظرف و مظروف توجه كنيد. ظرف مانند كوزه و مظروف مانند آب كوزه. قلب آن حضرت را به عنوان ظرفي تعريف مي‌كند كه علم الاهي در آن قرارگرفته است.

به همين مناسبت ايشان مادر امامت و امامان شناخته شده است. نه به عنوان مادري كه بچه را به دنيا آورده، بلكه به معناي مادري كه روح و روحانيت ايماني انبياء و امامان را توليد نموده و آنچنان که مولد تن امام بوده، مولد علم و دانش آن‌ها هم بوده است؛ لذا ائمه اطهار (ع) حضرت زهرا (س) را پيشواي خود مي‌دانند. مي‌گویند همانطور كه ما پيشواي مردم هستيم، مادر ما حضرت زهرا (س) هم پيشواي ما امامان مي‌باشد. جاي ديگر گفته‌اند ما حجت‌های خدا بر اهل عالم و مادر ما حضرت زهرا (س) حجت خدا بر ما می‌باشد.[[23]](#footnote-24)

در بعضي آیات، خداوند تعالي وجود آن حضرت را به آسماني تشبيه مي‌كند كه پر از ماه و ستاره و خورشيد است. امام‌ها به منزله ماه و خورشيد و وسعت روح و فكر آن حضرت به منزله آسمان است. ماه و خورشيد در آسمان جاي گرفته‌اند و در آسمان توليد شده‌اند نه اینکه آسمان در ماه و خورشيد جاي گرفته باشد. همه جا آیات و روایات حضرت زهرا (س) را يك نمره برتر و بالاتر از امام‌ها و پيغمبران تعريف مي‌كند و امامان (ع) هم اين برتري را در تعليمات خود به نمايش گذاشته‌اند. مشاهده می‌کنید كه حضرت زهرا (س) در همين سخنراني خود پيش از اينكه شخص پیغمبر اکرم (ص) يا امام معصوم (ع) اسرار قرآن را گفته باشند، حقايق قرآن و حكمت احكام را به نمايش گذاشته است. پس او يكي از بزرگان عالم خلقت است.

ديگر از دلائل عظمت حضرت زهرا (س) اسم‌ها و القابي است كه خداوند متعال به آن حضرت داده است. اسم و صفاتي كه خدا یا اولياء خدا دارند با اسم و صفات افراد عادي فرق دارد. ما نام فرزندان خود را محمد و علي می‌گذاریم. علي يعني برتر و بالاتر از تمام مردم. محمد يعني پسنديده تمام خلايق. با اينكه فرزند ما چنين نيست كه بهتر از تمام مردم يا پسنديده‌ تمام خلايق باشد. پس معناي اين اسم‌ها در وجود ما نيست. اما اسماء و صفات خدا و ائمه اطهار (ع) صددرصد مطابق حقيقت است. خدا را تعريف می‌کنیم كه رحمان و رحيم است و او حقیقتاً مظهر رحمت و بركت است. پيغمبر را تعريف می‌کنیم كه محمد و رسول خدا است و او حقیقتاً انسانيست پسنديده‌ تمام مخلوقات و رسولي است از جانب خداوند تعالي.

وقتي حضرت امير (ع) به دنيا آمد پدر و مادرش كه مي‌دانستند او فرزندي فوق‌العاده است، دست به دعا برداشتند كه خدایا نام او را چه بگذاريم. لوح سبزي در اختيار آن‌ها قرار گرفت كه خداي تعالي در آن نوشته بود من نام بچه شما را از نام خودم گرفته ام. من كه خدا هستم اعلي هستم و اين فرزند شما يك درجه پایین‌تر از من علي می‌باشد[[24]](#footnote-25). كلمات اعلي و علي مانند اجمل و جميل، يعني بالاترين و بالاتر. خداوند تعالي مي‌فرمايد: من اعلي هستم از همه مخلوقاتم و اين بنده من يك درجه از من پایین‌تر، علي می‌باشد. بر پايه همان لوح آسماني اسمش را علي گذاشتند.

بنابراين اسم‌هایی كه خدا برای خود می‌گوید، يا امامان به آن اسامي خوانده می‌شوند صددرصد مطابق حقيقت و واقعيت است.

زهرا يعني نوربخش و با طراوت و آن حضرت صددرصد نوربخش و با طراوت است؛ و فاطمه يعني خانمي كه تمامي بندگان خدا را از علم و محبت خود بهره‌مند مي‌كند. پس لازم است اسماء و القابي را كه برای آن حضرت (س) گفته شده است بررسي كنيم تا بدانيم كه چگونه ايشان حقیقتاً خانمي با‎بركت بوده كه نامش را مباركه گذاشته‌اند و يا حقیقتاً مورد پسند خدا بوده كه راضيه و مرضيه ناميده‌اند و حقیقتاً مادر علوم و حقايق است كه او را ام‌الکتاب تعريف كرده‌اند. در اين تفسير قدري از اين اسماء و صفات را نگارش مي‌كنيم تا خوانندگان بدانند كه تعريفات خداوند تعالي و رسول اكرم (ص) از آن حضرت چگونه کاملاً مطابق حقيقت است.

معنای «فاطمه»

اولين اسمي كه برای آن حضرت (س) معرفي كرده‌اند «فاطمه» می‌باشد. فاطمه اسمي است بسيار پرمعنا و پر‎محتوا. امام صادق (ع) اين اسم را ترجمه مي‌كند و روشن مي‌سازد كه چرا آن حضرت را فاطمه ناميده‌اند. مي‌فرمايد: «لِاَنَّها فُطِمَتْ شِيعَتُهَا مِنَ النَّارِ[[25]](#footnote-26)»، او را فاطمه ناميده‌اند به خاطر اينكه دوستان خود را از عذاب‌های آخرت و آتش جهنم جدا كرد.

علما در اين كلمه به اختلاف افتاده‌اند و ترجمه آن را به درستي ارائه نكرده‌اند و كلمه فاطمه را به مانعه تفسیر کرده‌اند. گفته‌اند آن حضرت شيعيان خود را از ورود به آتش جهنم منع كرده است. ولي كلمه مانعه با كلمه فاطمه خيلي فاصله دارد. فاطمه دلالت مي‌كند بر زني كه بچه خود را آنچنان شير می‌دهد كه عضلات و استخوان‌هایش محكم شده و مرض‌ها را از خود دور مي‌كند. يعني قدرت دفاعي کودک خود را در برابر امراض بالا برده است. زيرا بدن کودک هرچه قوی‌تر باشد بهتر و بيشتر مرض‌ها را از خود دور مي‌كند و هرچه ضعیف‌تر، بيشتر در معرض عروض امراض قرار می‌گیرد؛ لذا به مادران سفارش كرده‌اند كه هرچه بيشتر و بهتر کودک خود را از شیر خود تغذيه كنند و دو سال كامل او را شير دهند تا عضلاتش محكم شود و با استحكام مزاجي و بدني خود امراض را بتواند دفع كند. اين مسئله از شیر گرفتن را، فطم می‌نامند و مادر را فاطمه می‌شناسند. يعني مادر به بچه خود شیر کامل داد و بعد از کمال و تقويت عضلات او را از شير بازداشت.

تغذيه بدني از مسير آب و غذا حاصل می‌شود و در برابر آن تغذيه روحي هم لازم است. تغذيه روحي به معناي تقويت روح و عقل و دانش و بينش است. تغذيه روحي در انسان مانند تقويت نيروی برق در صنايع برقي است. در صنايع برقي اگر نيروی برق ضعيف باشد چرخش آن‌ها ضعيف می‌شود و اگر تقويت شود چرخش، سریع‌تر و قوی‌تر خواهد بود. به هر ميزان كه ولتاژ برق بالا برود صنايع برقي قوی‌تر و سریع‌تر می‌شود و چراغ‌ها بيشتر روشنایی می‌دهند. تن انسان مانند صنايع برقي و روح او مانند نيروی برق است. هرچه روحيه انسان قوی‌تر باشد سرعت حركت و كار و فعاليت و دانش و بينش او قوی‌تر و بيشتر می‌شود. تقويت روحي از تقويت بدني خيلي مهم‌تر است. روح ضعيف، بدن چاق و قوي را به ضعف می‌کشاند و روحيه قوي در بدن لاغر، به او نيرو و قدرت می‌دهد. بدن انسان درست مثل همين باطری‌هایی است كه گاهي پر از نيرو و گاهي خالي از نیرو است. بزرگ‌ترین و قوی‌ترین روحي كه انسان را بينهايت نيرومند و قدرتمند مي‌كند روح ايمان است كه نمونه آن قدرت انبياء و اولياء خداست.

اگر درست دقت كنيم مي‌بينيم پيغمبران اغلب از نظر بدني لاغر بوده و به لقمه نان جوي تغذيه می‌کرده‌اند. معروف است كه غذاي مولا علي (ع) در مدت خلافت كه حدود چهار سال تقریباً طول كشيد هفده من جو (شصت كيلو) بوده است. آن حضرت شبانه روزي را با قرص ناني يا نصف آن به سر مي‌كند وليكن از نظر قدرت بدني با هيچ لشكر و مشكلي روبرو نمی‌شود مگر اينكه پيروز است. مي‌گویند درِ قلعه خيبر آنقدر سنگين بوده است كه چهل نفر آدم آن را می‌توانسته‌اند بردارند و بگذارند وليكن آن حضرت هنگام فتح خيبر آن در سنگين را با دست خود از جا كنده و از آن به جاي سپر استفاده كرده است. وقتي از آن حضرت سؤال كرده‌اند چطور توانستي با اين بدن متعارف چنين كاري انجام دهي جواب دادند من در ميدان جنگ با هر عملي و يا سربازي روبرو می‌شوم به اندازه همان عمل قدرت پيدا می‌کنم. اگر لازم باشد ده كيلو بار بردارم همان قدر نيرو در بازوي من پياده می‌شود و اگر بيشتر باشد، بيشتر. منبع اين نيروها را كه در وجود انسان و يا در كل عالم پياده می‌شود «کوثر»، يا «حوض کوثر» مي‌نامند. مثلاً تمامي نيروی برق كه وسائل و صنايع برقي را به كار مي‌اندازد از نیروگاه‌های برق سرچشمه می‌گیرد و تمام نيروهایي كه در عالم و وجود انسان پياده می‌شود از چشمه‎اي به نام کوثر جريان پيدا مي‌كند. تمام اين نيروها كه با آن حركت می‌کنیم و ميدانيم و مخصوصاً روح ايمان، از حوض کوثر که حضرت فاطمه زهرا (س) است به ما مي‌رسد.

پس ايشان از نظر تقويت روحي و ايماني، بندگان خدا را تقويت و تغذيه مي‌كند، همانطور كه مادران با شير خود كودكانشان را تغذيه و تقويت می‌کنند. تقويت روحي چندين ميليون برابر از تقويت مادي و غذایي بيشتر بركت دارد. مادر تمامي اين نيروها و قدرت‌ها كه از طرف او به عالم افاضه می‌شود کوثر معرفي شده كه در اخبار و روایات به حوض کوثر تعريف شده است. اين كلمه در شأن حضرت زهرا (س) نازل شده و خداوند تعالي اين خانم با‎بركت را کوثر ناميده است؛ و مخصوصاً مؤمنین در زماني روح ايمان پيدا می‌کنند و با اين روح ايمان از همه عذاب‌ها ايمن می‌شوند كه معرفت به آن حضرت پيدا كنند. کسانی که حضرت زهرا (س) را به عصمت و ولايت مي‌شناسند و او را انساني فوق بشر مي‌دانند از منبع کوثر تقويت شده‌اند يعني وجود آن‌ها با نور ایمان پر شده، يا به تعبير ديگر ولتاژ روح آن‌ها بالا رفته و با اين روحيه قوي عذاب آتش را از خود دفع می‌کنند كه اگر در ميان آتش باشند نمی‌سوزند.

همانطور که مادر از نظر بدني و مزاجي کودک خود را تقويت مي‌كند، حضرت زهرا (س) هم از نظر افاضه روح، روحيه انسان‌های مؤمن را بالا مي‌برد چنان روحيه‌اي كه عذاب‌ها در وجود آن‌ها تأثير نمی‌گذارد.

معناي «زهرا»

يكي ديگر از اسماء آن حضرت كه مطابقت با حقيقت وجود ايشان دارد نام «زهرا» است. زهرا، زهره، و زهر، كه جمع زهرا است دلالت بر درختي مي‌كند كه بسيار سبز و خرم و نوراني است. گل‌هایی را كه علاوه بر رنگ طبيعي، طراوت و درخشش دارند زهره و زهر می‌نامند مي‌گویند: زهر الربيع، يعني گل‌های پر طراوت فصل بهار. همانطور كه گل‌ها و درختان گاهي پژمرده يا خشكيده هستند و طراوت ندارند، انسان‌ها نيز از نظر بركات وجودی چنين هستند. گاهي خشك و پژمرده و گاهي خرم و با طراوت.

ستاره زهره نيز در آسمان، روشن‌ترین ستاره است. از امام (ع) پرسيدند كه چرا لقب **زهرا** را به حضرت فاطمه (س) داده‌اند؟ آن حضرت فرمودند كه خداوند تعالي پيش از آنكه بركات وجودی حضرت زهرا را به نمايش بگذارد فضاي زندگي فرشتگان تاريك بود. فرشتگان به زبان حال شكايت كردند كه پروردگارا اين تاريكي ما را رنج می‌دهد. در اين فضاي تاريك چراغي روشن كن تا بتوانيم پيش پاي خود را ببينيم و حركت كنيم. در اين موقع مشاهده كردند كه فضاي زندگي آن‌ها روشن شد. خداوند به آن‌ها فرمود اين چراغ روشن كه شما را از تاريكي نجات داد حبيبه من زهراي مرضيه است.

آنچه در توضيح كلمه زهرا گفتيم مضمون حديثي بود از امام صادق (ع)[[26]](#footnote-27). در اينجا لازم است ببينيم و بدانيم چگونه فرشتگان كه از جنس نورند در تاريكي قرار مي‌گيرند و محتاج به روشنایی هستند. مثل اينكه بگوییم خورشيد از تاريكي شكايت دارد، با اينكه خودش نور است. فرشتگان در طبيعت از جنس نور هستند. خداوند تعالي هر جا جسمي مي‌سازد و مواد عالم را به هم اتصال می‌دهد تا كوهي و كره اي بسازد، آن جسم تاريك را با اصل ديگري كه نور است تركيب مي‌كند تا نوراني شود. پس فرشته‌ها نور مطلق هستند و امكان تاريك شدن در ذات آن‌ها نيست. ممكن است از يك جسم نوراني، نور را بگيرند و تاريك شوند وليكن ممكن نيست نور را از نور بگيرند. نور خود به خود روشن است و ذاتش روشناییست. فرشتگان، نور عالم هستند و همين فرشتگانند كه مانند نيروی برق وارد اجسام و چراغ‌ها می‌شوند و آن‌ها را نوراني می‌کنند. پس چطور می‌شود فرشته‌ها از تاريكي به خدا شكايت كنند و خداوند متعال خورشيدي به نام زهرا در فضاي زندگي آنان روشن كند تا آن‌ها را از تاريكي برهاند؟ جواب اين سؤال چيست؟

لازم است ابتدا جنسيت فرشتگان و تاريكي كه بر آن‌ها عارض می‌شود را بشناسيم تا موقعيت حضرت زهرا (س) را بدانيم. ميگوییم هر مخلوقي برای ظهور خود و برای اينكه نمايش پيدا كند و شناخته شود به دو چيز احتياج دارد. احتياج به وجود خود، كه خلق شود و احتياج به بروز آثار. مثلاً اگر انساني در بيابان متولد شود و دانشمند شود و در همان بيابان زندگي كند و نتواند آثار وجودی خود را ظاهر کند، اين انسان زنده بدون اثر، مانند مردگان است. مردگان از اين جهت مرده‌اند كه نمی‌توانند آثار وجودی خود را ظاهر كنند. هر مخلوقي بعد از آنكه خلق شد بايستي در محيطي باشد كه بتواند آثار وجودی خود را آشكار كند و شناخته شود و موجود فاقد اثر با مرده فرقي ندارد. خورشيد و ماه بايستي طلوع كنند و آثار وجودی خود را كه روشنایی باشد در اختيار مردم قرار دهند. معادن طلا و نقره بايستي ظاهر شوند و در اختيار مردم قرار گيرند. طلایی كه در زير خاك است و برای كسي قابل استفاده نيست با خاک‌ها و ريگ و سنگ‌ها تفاوتي ندارد. همين طور فرشتگان حقايقي بودند در فضاي عالم. عالمي نبود كه بتوانند آثار وجودی خود را ظاهر كنند، جمادات و نباتات و حيوانات را بپرورانند، گل‌ها و ميوه‌ها را بسازند و اين همه عجايب ديگر از آن‌ها بروز كند. در واقع هنرمنداني بودند كه زمينه كار و فعاليت برای آن‌ها فراهم نبود تا هنرنمایی كنند و در جامعه شناخته شوند. به زبان بي زباني به خداوند شكايت بردند كه اي خدا ما فرشتگان گنج زير خاك هستيم. دائم در تاريكي ناشناختگي حبس هستيم. زمينه كار و فعاليت برای ما فراهم كن تا بتوانيم آثار وجودی خود را به نمايش بگذاريم و چنانكه هستيم شناخته شويم.

خداوند متعال با خلقت انسان كاملي مانند زهرا (س) و ائمه اطهار (ع) زمينه فعاليت فرشتگان و ظهور آثار آن‌ها را فراهم كرد مثل اينكه لوح و قلم و كاغذ و مركب را به دست دانشمندان بدهد تا فوائد اين لوح و قلم آشكار شود و علم و هنرها به نمايش در آيد.

بحثي راجع به علت غایی

بحثي ديگر در اينكه انسان‌های كامل علت غایی و نتيجه نهایی هستند كه اگر نباشند چرخ و پر عالم خلقت تعطيل می‌شود.

حکما گفته‌اند كه پيدايش هر مخلوقي چهار علت لازم دارد كه هركدام از اين چهار علت نباشد پيدايش آن مخلوق محال است و هرگز قابل آفرينش نيست. علت اول: آفريننده و خالق، كه اگر نباشد مخلوق ظاهر نمی‌شود و اگر صانع نباشد صنعت قابل ظهور نيست؛ لذا انسان‌ها هر حادثه‌اي ببينند فوراً به دنبال كسي هستند كه آن حادثه را آفريده است. پس فعل بدون فاعل هرگز قابل ظهور نيست خواه كوچك مثل حركت دست و پا، خواه بزرگ مانند خلقت عالم و آدم. اين عامل آفريننده را **علت فاعلی** می‌نامند.

دوم: علت مادي. هر صنعتي و هر مخلوقي بدون مواد اوليه ممكن نيست. خانه اي كه ساخته مي‌شود خشت و آجر لازم دارد. ماشين آلات، فلزات لازم دارد و برای ساخت فرش و لباس، پشم و پنبه لازم است. هيچ مخلوق و مصنوعي بدون مواد اوليه قابل ظهور نيست.

سوم: هندسه خلقت. هر مخلوق و مصنوعي قانون و قاعده مخصوصي لازم دارد تا بر طبق آن ساخته شود و شكل و اسم مخصوصي پيدا كند. مانند هندسه ماشين سازي، هندسه هواپيما سازي و خانه سازي و نمی‌توانیم اسم انسان را حيوان بگذاريم و يا حيوان را به نام انسان و يا درخت را به نام كوه و … هر مخلوقي هندسه مخصوصي لازم دارد تا بر پايه آن ساخته شود و قابل استفاده گردد. اين قانون و قاعده سازندگي را **علت صوري** مي‌نامند كه نتيجه علم است. اگر علم و دانش نباشد اين صورت‌ها و اسم‌ها قابل ظهور نيست و اگر اين علت سوم نباشد مخلوقي به وجود نمی‌آید.

علت چهارم، علت غایی يا نتيجه نهایی. مي‌گویند درخت را چرا كاشتي؟ جواب مي‌دهند برای ميوه. خانه را چرا ساختي؟ برای سكونت. لباس را چرا؟ و همين طور هر چيزي بدون نتيجه نهایی و عقلایی قابل ظهور نيست. خواه صنعت انساني باشد يا خدایی. مسلم است كه خلقت عالم برای آدم است خداوند تعالي عالم را به اين منظور آفريده كه جاي سكونت آدم باشد. آسمان را به اين دليل زيبایی و زينت داده تا تفريحگاه فكر آدم باشد و هر چيزي در عالم برای انسان خلق شده و برای او قابل استفاده است. اگر از خدا بپرسيد خورشيد و ستاره را برای چه ساختي جواب می‌دهد برای اينكه خانه‌ انسان را روشن كند و او پيش پاي خود را ببيند. آب و هوا را چرا خلق كردي؟ برای اينكه انسان تنفس كند و تشنگي خود را بر طرف كند. پس همه چيز برای انسان خلق شده است؛ و اگر بپرسيد انسان را برای چه خلق كرده اي جواب می‌دهد برای اينكه آن‌ها را به علم و دانش مجهز كنم و برابر علم و دانش او زندگي خوبي برايش فراهم كنم تا خود را و خداي خود را و نعمت‌های خدا را بشناسد. زيرا يگانه عامل آسايش و آرامش و لذت بردن از نعمت‌ها، علم و دانش است. موفقيت هر انساني و بهره برداري او برابر علمیست كه به دست آورده است. پس من كه خدا هستم انسان را برای كسب علم و معرفت آفريده‎ام تا به ميزان علم و معرفتش زندگي خود را وسعت دهد و از همه بهتر و بالاتر خداي خود را بشناسد و با داشتن يك چنين خدایی اطمينان به بقاء زندگي خود پيدا كند.

پس عالم برای انسان است و اگر انسان نبود خلقت عالم لغويت پيدا می‌کرد و بدون هدف بود و انسان هم برای علم و معرفت، كه اگر علم و معرفت نبود خود را و زندگي خود را نابود می‌کرد و اين علم و معرفت از طريق استادي و شاگردي قابل ظهور است. اگر شاگردان استاد نداشته باشند تعليمات ممكن نيست. انسان در ابتداي خلقت فاقد علم و سواد است و لازم است استادي داشته باشد تا به او علم را بياموزد. پس علت غایی و نتيجه نهایی خلقت شاگردان، آموزش به وسيله استاد است. بدون استاد شاگردان مجهز به علم و دانش نمی‌شوند و استاد بزرگ عالم و آدم بعد از خداوند متعال انسان‌های كامل هستند. خدا آن‌ها را به علم و دانش مجهز نموده و اين همه شاگردان را برای آن‌ها خلق كرده تا علم الاهي را به آن‌ها بياموزند و آن‌ها را به كمال مطلق برسانند.

اين علت غاییست، يعني هدف خدا از خلقت. اگر عالم را يك دانشگاه بشناسيم، دانشگاه بدون دانشمند و بدون استاد قابل ظهور نيست. در اين رابطه اخبار و روایات و آیاتي كه انسان‌های كامل را تعريف مي‌كند قابل ذكر است.

خداوند تعالي در حديثي قدسي، علت غایی خلقت عالم و آدم را بيان مي‌كند مي‌فرمايد، من كه خدا هستم پيش از آنكه انسان را خلق كنم كسي نبود معرفت به من پيدا كند و از علم و قدرت من استفاده كند. مانند گنج زير خاك بودم و گنج زير خاك با خاك فرقي ندارد. گنج‌ها وقتي ارزش پيدا مي‌كنند كه در اختيار يك انسان عالِم و عارف باشند تا بتواند خود و زندگیش را با آن زينت دهد. من كه خدا هستم با اين همه قدرت و عظمتي كه دارم و می‌توانم يك چنين عجايب و خلايقي خلق كنم، وقتي ناشناخته بودم مثل اين بود كه نبودم و نيستم. پس بايستي در برابر خود كسي را ببينم و بشناسم و او هم مرا ببيند و بشناسد. من او را بشناسم كه يك انسان كامل است و معرفت كامل به خداي خود دارد او هم مرا بشناسد كه چنين خداي قدرتمند و دانشمندي هستم. اگر توانستم يك چنين انسان‌هایی را تربيت كنم خداییِ من و بندگيِ او مفهوم و معنا پيدا می‌کرد و من به هدف خود رسيده بودم كه يك چنين شاگرد عالم و عارفي دارم و او هم به هدف خود می‌رسید كه يك چنين خداي قادر و مهرباني دارد[[27]](#footnote-28).

علم و عرفان، علت غایی تمامي خلايق عالم است. آب و غذا و تمامي نعمت‌ها در صورتي برای انسان قابل استفاده است كه آن‌ها را بشناسد و بعد از شناسایی استفاده كند. اگر علم و معرفت نباشد اولاً خبر ندارد كه يك چنين نعمت‌ها و ثروت‌هایی را خدا آفريده است و در این صورت قدرت بهره برداري هم ندارد. بزرگ‌ترین سرمايه انسان كه نتيجه آن سرمايه، سعادت ابديست، علم و عرفان است و بزرگ‌ترین سرمايه خداوند تبارك و تعالي كه با آن سرمايه به قدرت و عظمت شناخته می‌شود و عامل پيدايش نظم و نظام در عالم می‌شود، علم و عرفان است، كه انسان‌ها خداي خود را بشناسند و او را به ربوبيت انتخاب كنند و از اسارت و بردگي نجات پيدا كنند. خداوند متعال هم با داشتن يك چنين انساني به هدف خود نائل می‌شود كه شناخته شدن است. خداي ناشناخته مثل اين است كه نيست و هر نعمتي كه ناشناخته باشد نعمت به حساب نمي‌آيد. به اين ترتيب كليد به دست آوردن ثروت‌ها و نعمتهایی كه خداوند تعالي آفريده است، علم و معرفت انسان است. انسان‌ها، اول علم و سواد به دست مي‌آورند و خود را به آن مجهز می‌کنند و سپس مي‌توانند ثروت‌ها و نعمت‌های خداوند متعال را به دست آورند و از آن استفاده كنند. تنها افرادي كه تا امروز به علم و معرفت كامل شناخته شده‌اند و چنان شده‌اند كه مطلوب و مقصود خداوند متعال هستند، همين چهارده نفر معصوم (ع) می‌باشند كه يكي از آنان حضرت زهرا (س) است. وقتي چنين انسان‌هایی در عالم هستند برای خداوند متعال جايز است كه يك چنين جهان و انساني برای آن‌ها بسازد و آن‌ها را به عنوان امامت و پيشوایی انتخاب كند و آن‌ها را الگویی برای ساير زنان و مردان قرار دهد تا در مسير تكامل، خود را به آن‌ها برسانند و چنان شوند كه آن‌ها هستند تا بعد از اين بلوغ كامل بتوانند از نعمت‌های نامتناهي خداوند متعال استفاده كنند.

پس علم و عرفان، هدف نهایی و علت غایی از خلقت عالم و آدم بوده كه امامان معصوم (ع) در رأس آن هستند و خداوند تعالي به دليل اينكه يك چنين شاگردان كامل و عارفي دارد يك چنين جهان و انساني برای آن‌ها آفريده است تا انسان‌های ديگر را تربيت كنند و همراه خود به آن زندگي بهشتي برسانند. بنابراين معصومين (ع) علت غایی هستند كه اگر نبودند عالم و آدم خلق نمی‌شد يا خلقت كاري عبث مي‌بود.

اخلاص نتيجه معرفت كامل به خداوند متعال است

مولا امیرالمؤمنین (ع) در خطبه اول نهج‌البلاغه، عرفان را كه علم كامل است تعريف مي‌كند مي‌فرمايد: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصْدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ**[[28]](#footnote-29)**»، يعني قدم اول دین‌داری و قبول دين، معرفت به خداوند متعال است. معرفت فوق علم است. وقتي علم كامل می‌شود تبديل به معرفت می‌شود. مثلاً انسان از طريق آثار وجودی خداوند متعال و از طريق تعليمات و تبليغات، علم به وجود خدا پيدا مي‌كند ولي چنان نيست كه خدا را يگانه عامل مؤثر در زندگي خود بشناسد و او را به ربوبيت انتخاب كند. وليكن گاهي اثري از آثار خدایی برای او نمودار می‌شود. مثلاً خواب درستي می‌بیند كه به وجود خطري آگاه می‌شود و خود را از آن نجات می‌دهد، يا خواهشي از خدا مي‌كند و دعايش مستجاب مي‌گردد يا نذري مي‌كند و نذرش مورد قبول واقع شده و حاجتش بر آورده می‌شود و بالاخره بين او و خداوند متعال حادثه اي اتفاق مي‌افتد كه صددرصد يقين پيدا مي‌كند كه اين حادثه را خدا به وجود آورده است، چنان يقيني كه او را وادار به اطاعت از خداوند تعالي مي‌كند. در اين صورت علم او تبديل به عرفان شده، يقين كامل به وجود خداوند تعالي پيدا كرده، صددرصد خود را مطيع خدا می‌داند و وحشت دارد از اينكه معصيتي كند يا دستوري از دستورات خداوند تعالي را ترك نمايد. يك چنين علمي كه وجود خدا و آخرت در نظرش مانند آفتاب روشن است **عرفان** شناخته می‌شود. عرفان هم درجاتي دارد كه انسان را پله پله بالا می‌برد تا به آخرين حد كمال برساند.

حضرت امير (ع) مي‌فرمايد: وقتي معرفت كامل می‌شود انسان‌ها يقين كامل پيدا می‌کنند كه دين و قانون خدا حقيقت است و واقعيت دارد و تمام احكام الاهي و خبرهایی كه از غيب می‌دهد مورد قبول انسان واقع می‌شود و بعد از آنكه اين حالت تصديق برای او حاصل شد، حالت اخلاص برايش پيدا می‌شود. چنان وضعي در اخلاق و گفتار و رفتارش پيدا می‌شود كه همه جا خود را به عنوان بنده خدا به نمايش مي‌گذارد. مردم هر وقت او را ببينند به عنوان يك مأمور خدا مي‌بينند نه به عنوان يك فرد آزاد به طوری که اعمال و اخلاق او نمايشگر حاكميت خداوند متعال بر زندگي او مي‌باشد. در اين حال كه او خود را خالصانه و بدون هيچ هدف شخصي در اختيار خدا قرار می‌دهد، خداوند تعالي هم بر خود واجب مي‌كند كه اولاً خود را به اين بنده مخلص معرفي كند و ثانیاً درهاي علم و حكمت را به روی او باز كند. در اين وضعيت حالت ملاقات بين او و خدا پيدا می‌شود يعني خدا خود را به اين بنده مخلص نشان می‌دهد و او را به خود مربوط مي‌كند. انسان با خدا سخن مي‌گوید و خدا جواب می‌دهد، مطالب علمي را از خدا می‌پرسد و خدا به او تعليم می‌دهد و حقيقت هر چيزي را چنان كه هست به اين بنده مخلص خود نشان می‌دهد و بين او و خداوند متعال رابطه استاد و شاگردي برقرار می‌شود به طوري كه خدا خود حقايق را به او تعليم می‌دهد. اين حالت را **لقاء اللهي** می‌نامند. خداوند فرشته‌ها را برابر او به نمايش مي‌گذارد و كيفيت خلقت عالم و آدم را به او ياد می‌دهد.

خداوند تعالي بسيار حريص است كه حقايق را بياموزد و چنين انساني هم بسيار حريص است كه علم الاهي را بياموزد در نتيجه خدا اين بنده‌اش را به كمال مطلق می‌رساند. نمونه اين انسان كامل در ميان زنان عالم، حضرت زهرا (س) و در ميان مردان، ائمه اطهار (ع) هستند. در انتهاي اين دوره انسان صاحب اسم اعظم می‌شود يعني در آفرينندگي و دانایی و توانایی مانند خداوند تعالي می‌شود كه اگر بخواهد روح زنده اي را مي‌گيرد و او مي‌ميرد و يا روح مرده اي را به او برمي گرداند و او را زنده مي‌كند و صنايعي مانند صنايع خدا بر دست او جاري مي‌گردد. انسان‌ها به اين منظور خلق شده‌اند كه در خط تعليم و تربيت حركت كنند تا روزي كه به كمال مطلق برسند.

روی اين حساب، امامان معصوم از جمله حضرت زهرا (س) علت غایی و هدف نهایی از خلقت عالم و آدم هستند كه اگر نبودند خلقت عالم بدون نتيجه بود مانند كسي كه خانه اي بسازد در جایی‌که كسي نيست ساكن شود، يا مسجدي بسازد در جایی‌که كسي نيست در آنجا عبادت كند و امثالهم. يك چنين اعمال بدون فايده را عبث می‌نامند كه خداوند تعالي مي‌فرمايد: خيال می‌کنید شما مردم را عبث آفريدم و در انتظار نتيجه از خلقت شما نيستم كه شما آدم‌های پاك و نجيبي شوید؟

خداي متعال از همان ابتدا كه آدم و حوا را خلق كرد آن‌ها را تحويل انسان‌های بهشتي داد تا او را تربيت كنند و به معرفت برسانند وليكن از آنجا كه آن‌ها حاضر به قبول اطاعت و كسب معرفت نبودند، خداوند تعالي آن‌ها را از بهشت اخراج نمود و در زماني توبه آن‌ها را قبول كرد كه ولايت مولا علي (ع) و حضرت زهرا (س) را قبول كردند و در دعاي توبه‌ خود، خدا را به حق خمسه طيبه قسم دادند. دعاي معروف: «يَا حَمِيدُ بحقِّ مُحَمَّدٍ يَا عَالِي بحقِّ عَلِيٍّ وَ يَا فَاطِرُ بحقِّ فاطمه وَ يَا مُحْسِنُ بحقِّ الْحَسَنِ وَ ياقديم الْإِحْسَانِ بحقِّ الْحُسَيْنِ**[[29]](#footnote-30)** »، را بر زبان جاري كردند و خدايتعالي به آن‌ها اطمينان داد كه وقتي وظيفه دنیایی خود را انجام دادند آن‌ها را به زندگي بهشتي انتقال دهد.

بنابراين اگر اين معصومين نبودند دين كامل خدا قابل ظهور نبود. يك علم كامل و دين كامل از جانب خدايتعالي يك انسان كامل لازم دارد كه از خدا آن را بگيرد. در تفسير آيه: **«**وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ[[30]](#footnote-31)»، گفته‌اند كه اين آيه در شأن امامان معصوم (ع) است. هر امامي كه از مادر متولد شده، مصداق كامل اين آيه بوده است و خداوند فرموده به وسيله اين امام يا پيغمبر، دين و علم خود را كامل كردم. آنچه از نعمت‌های مادي و معنوي كه در انبار خود ذخيره داشتم به وسيله آن‌ها در اختيار شما مردم قرار دادم. شما با داشتن يك چنين دين و اعتقاد به يك چنين پيغمبر و امامي ذره‎اي محروميت نخواهيد داشت و تمامي نعمت‌های خدا در دنيا و آخرت نصيب شما خواهد شد.

بنابراين آن قدر كه خدا در خلقت و تربيت مؤثر است كه اگر خدا نبود چيزي هم خلق نمی‌شد، اين امامان معصوم هم، از آن جمله حضرت زهرا (س) در خلقت و تربيت انسان مؤثر هستند. علت غایی برابر با علت فاعلي می‌باشد. همانطور كه اگر آفريننده نباشد چيزي قابل ظهور نيست، اگر هدف و نتيجه‌اي از خلايق قابل تصور نباشد آفرينش ممكن نيست و اين امامان معصوم در خلقت آدم و عالم و در خلقت دنيا و آخرت علت غایی هستند كه اگر نبودند، خدا چيزي خلق نمی‌کرد. در اينجا شرحي ديگر در تعريف اسماء و القاب حضرت زهرا (س) ايراد می‌شود تا بهتر و بيشتر به آن شخصيت والا آگاهي پيدا كنيم و محبوبيت آن بزرگوار را در نظر خدا بشناسيم.

معناي «مباركه»

يكي از اسماء ايشان، مباركه است كه خداوند تعالي در سوره دخان از آن حضرت به شب با‎بركت تعريف مي‌كند و مي‌فرمايد: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مباركه، إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ[[31]](#footnote-32)»، ما اين قرآن را و همچنين مقدرات را در وجود شب با‎بركت قرار داديم و در آن شب است كه مقدرات بشريت تنظيم مي‌گردد و سرنوشت هركس معين می‌شود.

لازم است بدانيم به چه دليل از وجود آن حضرت تعبير به شب با‎بركت شده و چگونه مقدرات بشر در محضر آن بزرگوار تنظيم مي‌گردد و به وسيله ايشان به ائمه اطهار (ع) ابلاغ می‌شود.

آیات قرآن، خداوند متعال را به همراه انسان‌های كامل از زن و مرد به صورت يك حكومت و دولتي ترسيم مي‌كند كه در كنار يكديگر عالم و آدم را اداره مي‌كنند. خدا و اولياء خدا حقیقتاً يك دولت و حكومت هستند. دولت و حكومتي كه مرز زماني و مكاني و كمي و كيفي ندارد. حكومتيست از نظر زمان و مكان، نامتناهي و كل آفرينش در اطاعت همين دولت و حكومت الاهي هستند كه در رأس آن خداوند تبارك و تعالی است و انسان‌های كامل هم مأموران او در اداره عالم و آدم مي‌باشند. خداوند تبارك و تعالي و انسان‌های كامل در يك وضعيت خارج از زمان و مكان حاكميت دارند. كل عالم را اگر مانند يك خانه بشناسي، آن‌ها چراغ تابان اين خانه هستند. اگر نور و روشنایی را به خاصيت ذاتي خودش بشناسي خواهي ديد كه محيط به زمان و مكان است و زمان و مكان مانند گردویی در اختيار آن‌ها مي‌باشد. اگر می‌خواهی احاطه نور را بر ماده و اجسام بشناسي به جرم ستاره يا خورشيد نگاه كن و نور آن را با جرم آن مقايسه كن و ببين به چه ميزان نور آن بر ظاهر و باطن جرم آن احاطه دارد. جرم خورشيد همان دايره كوچكيست كه از دور به صورت دايره اي كه قطر آن برابر يك متر يا كمتر است نمايش پيدا مي‌كند وليكن نور آن از باطن جرم آن به همه كائنات تابيده و فضایی را برابر قطر مثلاً ده ميليون سال نوري روشن كرده است. پس اگر دقت كنيد جرم خورشيد در برابر نور آن يك نقطه صفر به حساب مي‌آيد.

انسان‌های كامل در عالم، وضعيتي دارند كه محيط به همه كائنات هستند. كل آفرينش از زمان و مكان و زمين و آسمان و ستاره‌ها و همه كس و همه چيز در قبضه تصرف آن‌هاست. پيش از آنكه انسان‌ها به كاري تصميم بگيرند و يا نيت انجام كاري را داشته باشند انسان‌های كامل از آن باخبرند و پيش از اينكه دست و پاي هر انساني به اجازه و اراده خودش حركت كند، متصل به اراده و اجازه انسان كامل است. روح انسان در بدن او مثل نور برق است كه از كارخانه توليد برق وارد چراغ برق شده است. آیا صاحب نيروگاه توليد برق بر برق خانه شما بيشتر مسلط است یا خود شما؟ كسي كه كليد برق عالم در اختيار اوست با يك اراده، كل عالم را به تاريكي مي‌برد يا به روشنایی برمی‌گرداند و اين وسائل برقي در برابر قدرت او هيچ اختياري از خود ندارد.

اولياء خدا در عالم خلقت درست مانند روح در بدن انسانند و تمامي موجودات عالم كوچك يا بزرگ زير سلطه خدا و اولياء خدا قرار گرفته‌اند. نمونه صنعت آن‌ها معجزاتيست كه داشته‌اند. مي‌بينيم هر پيغمبري در زمان خود محيط و مسلط بر قدرت‌های بزرگ زمان خود بوده و بر اراده آن‌ها غلبه داشته است. در اخبار مربوط به ظهور امام زمان (ع) است كه ايشان با يك سخنراني تمامي كره زمين و جمعيت آن را در تصرف خود قرار می‌دهد. هر انساني او را در يك قدمي خود مي‌بيند، سخن او را مي‌شنود و خود را در حيطه تصرف ايشان مي‌بيند و از خود برای خود هيچ اراده و اختياري ندارد؛ لذا ايشان بدون قتل و كشتار، با يك سخنراني، بشريت و عالم آفرينش را به اختيار خود در مي‌آورد. حاكم بر اراده انسان‌ها است و اگر به دست كسي فرمان دهد كه چشم او را كوركند يا زخمي بر بدنش ايجاد كند، آن دست، فرمان امام را انجام می‌دهد پيش از آنکه به فرمان صاحب دست باشد.

اولياء خدا از نظر علم و قدرت برابر خداوند متعال هستند و همانطور كه خداوند تعالي محيط و مسلط بر همه كائنات، كوچك و بزرگ، از پشه و مگس تا فيل و شتر است، اولياء خدا هم همين طورند. همه چيز در اختيار آن‌هاست و آنچه از جانب خداوند متعال مقدر می‌شود مي‌دانند و از سرنوشت انسان‌ها باخبرند. چنانند كه خدايتعالي مي‌فرمايد: «وَ اللَّهُ مِنْ وَرائِهمْ مُحِيطٌ **[[32]](#footnote-33)**»، لذا تجربه شده است كه كسي نتوانسته نيت خود را يا چيز ديگري را كه دارد از امام زمان خود پنهان بدارد. چقدر زياد بوده‌اند افرادي كه در زمان ائمه اطهار (ع) برای امتحان كردن امام، چيزي را نيت می‌کردند تا بدانند كه امام (ع) از نيت آن‌ها باخبر است يا خير و آیا درست است كه آن‌ها بر ظاهر و باطن عالم محيط مي‌باشند و مي‌ديدند كه امام از نيت آن‌ها با خبر است.

پس موقعيت ائمه اطهار (ع) در ارتباط با عالم و آدم چندين هزار برابر از موقعيت نور خورشيد بر كائنات بهتر و بيشتر است. آن‌ها در غيب عالم نظارت دارند و انسان‌ها را اداره مي‌كنند تا روزي كه اين حکومت‌های پوشالي انسان بر انسان خاتمه پيدا كند و حكومت اولياء خدا در كره زمين داير گردد. در اين وضعيت كه خدا و اولياء خدا دارند حضرت زهرا (س) انبار فيوضات و بركاتيست كه از جانب خدا برای خلق خدا نازل می‌شود. همه جا در مقام تشبيه، موقعيت ايشان را به فضاي آسمان تشبيه و ترسيم كرده‌اند و موقعيت پيغمبران و ائمه (ع) را به صورت ستارگان آسمان. ايشان به منزله انبار بركات وجودی خدا و پيغمبران و مأموران خدا به منزله كارواني كه آن بركات را از اين انبار برداشت نموده و به بزرگان خدا برسانند. به اين مناسبت ايشان را مباركه ناميده‌اند. «مبارك» ميداني را مي‌گویند كه شترها برای باراندازي يا بارگيري در آن ميدان زانو به زمين مي‌زنند. در روزگار قديم كه شترها به صورت قطار و كاروان، ارزاق مردم را از شهري به شهري انتقال مي‌دادند، در هر شهري ميدان مخصوصي برای بارانداز و بارگيري شتران بوده كه آن ميدان را، **مبارك** مي‌ناميدند. اگر ارزاقي را كه از جانب خدا برای بشريت مقدر می‌شود تشبيه به كارواني كنيم كه میلیون‌ها شتر يا كاميون قطار شده و آن ارزاق را از جانب خدا مي‌آورند، ميدان يا انباري كه همه آن بركات را تحويل آن مي‌دهند وجود مبارك حضرت زهرا (س) مي‌باشد. به اين مناسبت ايشان را **مباركه** ناميده‌اند يعني ميدان با‎بركت يا انسان با‎بركت.

معناي «صديقه»

و از جمله اسماء آن حضرت (س) «صديقه» است. صديقه از كلمه صدق و صداقت گرفته شده است. صدق يعني راست‌گویی و صادق و صادقه يعني راست‌گو، تصديق به معني باور كردن حرف راست از خدا و اولياء خدا. كسي را كه از واقعيتي چنان كه هست خبر می‌دهد بدون كم و زياد، صادق مي‌نامند و در مقابل، كاذب و دروغ‌گو كسي است كه خلاف حقيقت و واقعيت خبر می‌دهد. مثلاً كسي كه به تشنگان بيابان خبر از چشمه آبي می‌دهد كه در فلان محل مي‌جوشد و خبر او مطابق واقع است را صادق و كسي را كه خبر غيبي او را قبول مي‌كند و ترتيب اثر می‌دهد، صديق مي‌نامند. خدا و اولياء خدا واقعیت‌ها و حقیقت‌ها را چنانكه هست و يا خواهد بود بدون كم و زياد مي‌دانند و خبر مي‌دهند. به اين جهت مي‌گویند هر امامي كه به دنيا مي‌آيد خداوند بر بازوي او آيه: «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلًا»، را مي‌نويسد. يعني با تولد ايشان حقايق موجود يا غائب در عالم خلقت چنان كه هست به نمايش گذاشته شده است و با بودن اين امام و پيغمبر چيزي از مردم پنهان نمی‌ماند. آنچه هست و چنان كه هست را در اختيار مردم قرار می‌دهد و با احكام عادلانه عدالت اجتماعي به وجود مي‌آورد. پس اين امام يا پيغمبر در بيان حقايق غيبي و در بيان احكام عادلانه، صداقت و عدالت را كامل مي‌كند و به اتمام مي‌رساند. البته خداوند متعال به آنچه خلق كرده يا خلق مي‌كند آگاهي كامل دارد و تمام عالم آفرينش مانند صفحه اي در اختيار اوست كه به آنچه در اين صفحه نوشته يا خلق كرده آشنایی كامل دارد. پس خدايتعالي آنچه می‌گوید چنانست كه می‌گوید و او صادق و عادل است.

و اما انسان‌های ضد خدا كه شيطان و منافق شناخته شده‌اند آنچه مي‌گویند دروغ و خلاف حقيقت است. در ابتداي گفتن و عمل كردن، خود را انساني صالح و مهربان معرفي می‌کنند با اينكه دروغ مي‌گویند و به صورت انسان تظاهر می‌کنند وليكن شيطان مجسم هستند و در لباس حق و حق به جانب ظاهر می‌شوند با اينكه حق نيستند. تمامي گفته هاي آنان خلاف حقيقت است و كاذبند زيرا اولاً از واقعیت‌ها خبر ندارند و يا اگر خبر دارند خلاف آن را به ديگران می‌رسانند. اهل حق را كه انبياء و اولياء خدا هستند اهل باطل معرفي می‌کنند و اهل باطل را كه كفار و گناهكارانند به صورت اهل حق. پس آن‌ها كاذب و دروغ‌گو هستند.

در اين ميان انسان‌های مؤمن و صالح و انسان‌های خوب كساني هستند كه خدا را به عظمت و حقانيت مي‌شناسند و شياطين و منافقين را هم به كفر و گناه و آنچه را خدا می‌گوید تصديق می‌کنند. خبرهاي غيبي خدا را چنان باور می‌کنند كه گویی به چشم خود مي‌بينند و تبليغات شياطين را هم چنان مي‌بينند كه خلاف حقيقت است و به حقيقت مي‌دانند كه شياطين دروغ مي‌گویند و خدا و اولياء خدا راست‌گو هستند. يك چنين انسان‌هایی را صديق می‌نامند.

خداوند تعالي ابتدا حضرت مريم (س) را با كلمه صديقه تعريف مي‌كند. مي‌فرمايد: «صَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا[[33]](#footnote-34)»، آنچه را خدا به مريم گفت باور كرد و گفته هاي غيبي خدا را چنان قبول كرد كه گویی به چشم خود مي‌بيند. خداوند تعالي به او خبر می‌دهد كه بدون شوهر مي‌خواهد به او فرزندي بدهد كه اين فرزند، پيغمبر خدا و حجت خدا باشد. در دوران شيرخوارگي و كودكي و بزرگي با مردم سخن مي‌گوید و علم و كلام الاهي در دهان و بر زبان خود دارد.

مادري كه بدون شوهر حامله می‌شود و فرزندي بدون پدر به دنيا مي‌آورد در نظر جوامع بشري صددرصد ملعون و منفور است. هيچ ملتي كافر باشد يا مسلمان، بچه زني را كه تماس با شوهر نداشته قبول ندارند و ممتنع مي‌دانند و اگر قبول كنند آن طفل را زنا زاده و آن مادر را زناكار مي‌دانند. چنين مادر و كودكي منفور جامعه می‌شوند كه در هر مرام و ديني محكومند، زيرا منشأ شر و فسادند. با بودن يك چنين فكر و فرهنگي در جهان بشري، خداوند تعالي به حضرت مريم (س) كه بهترين و پاک‌ترین زنان زمانه است و به ايمان و تقدس جهاني شهرت دارد و مرجع دعاي مستجاب و حوائج مردم است پيشنهاد مي‌كند كه تقدير خدا اين است كه بدون شوهر فرزندي به دنيا بياورد تا آن فرزند، حجت خدا باشد. عقلي كه چنين پيشنهاد و گفته اي را باور مي‌كند و قدرت خدا را در اين رابطه قبول دارد و می‌داند كه خداوند تعالي چنين كودكي را به جای اينكه در نهايت ذلت و خواري باشد به كرسي عزت مي‌نشاند، چنين عقلي سرآمد عقول و استعدادهاي زمان است و فوق‌العاده قوي، كه خدا را به خدایی‌اش شناخته و او را قادر مطلق می‌داند و فرمان او را تصديق مي‌كند. تصديق گفته هاي خداوند تعالي وقتيست كه خلاف طبيعت باشد. مثلاً طبيعت و خلقت و اقتضاء آب و خاك و نور و هوا و حرارت اجازه نمی‌دهد مرده خاك شده زنده شود زيرا هيچ اثري از او باقي نمانده است وليكن در برابر قدرت خدا زنده شدن مردگان از خلق ابتدایی آن‌ها آسان‌تر است، لذا عقل و افكاري كه قيامت را قبول مي‌كند نسبت به عقل و فكري كه به جز طبيعت چيزي نمی‌شناسد خيلي بالاتر و والاتر است؛ لذا خداوند تعالي به يك چنين افرادي لقب صديق و صديقه می‌دهد و چنين اسم و لقبي در تاريخ انبياء و كتب آسماني اختصاص به دو زن پيداكرده است: حضرت مريم و حضرت زهرا سلام الله عليهما.

هنر بزرگ حضرت زهرا (س) اين بود كه خبرهاي غيبي قرآن و رسول خدا (ص) و شوهرش امیرالمؤمنین (ع) را کاملاً تصديق كرد. او در زماني از حق ولايت و امامت شوهرش دفاع كرد و در راه دفاع شهيد شد كه هیچ‌کس آن حضرت را به حقانيت نمی‌شناخت و خبرهاي غيبي پيغمبر اكرم (ص) را درباره ايشان قبول نمی‌کرد.

رهبران الاهي و آسماني به دو كيفيت و دو حال در جامعه جلوه مي‌كنند. گاهي در رأس جامعه قرارگرفته، پيشواي هزاران انسان مي‌شوند كه او را به رهبري قبول كرده و با او بيعت نموده‌اند و گاهي در حال غربت و تنهایی قرار مي‌گيرند و از نظر محاسبات و ملاكات اجتماعي عقب افتاده محسوب مي‌شوند. چون مال و ثروت ندارند ثروتمندان، خود را بالاتر از آنان مي‌دانند و چون قدرت ظاهري ندارند، قدرتمندان، آن‌ها را رعيت خود به حساب مي‌آورند. عوام‌الناس هم در اظهار علم و عقيده خود تابع ثروتمندان و قدرتمندان هستند. مي‌بينيم فرعون را كه آن همه جواهرات به خود بسته و ادعاي خدایی دارد می‌پرستند و او هم به موسي (ع) می‌گوید تو اگر حجت خدا و بهترين انسان‌ها هستي چرا كسي تو را سجده نمی‌کند و چرا طلا و جواهر همراه خود نداري.

اهل‌البیت عليهم السلام و مخصوصاً مولا علي (ع) بعد از وفات پيغمبر اكرم (ص) در غربت كامل قرار گرفتند. اكثريت مسلمانان از دين اسلام و از ولايت رسول خدا (ص) كه مخصوص علي ابن ابيطالب (ع) بود برگشتند و علي (ع) در شهر مدينه غریب‌ترین و ضعیف‌ترین افراد شناخته شد. افكار و عقايد مردم در شناخت شخصيت ايماني و جهادي آن حضرت به شك و شبهه افتاد و همه از آن حضرت برگشتند و با آن خليفه غير رسمي قلابي بيعت كردند. تنها كسي كه در اين غربت، اعتقاد به شخصيت مولا و به حقانيت دين اسلام را از دست نداد و شك و شبهه اي در او راه نيافت حضرت زهرا (س) و حسنين عليهما السلام بودند. مخصوصاً حضرت زهرا (س) كه در راه حفظ امامت و ولايت علي (ع) چنان تبليغات عجيبي به راه انداخت و با سخنرانی‌های خود و گريه هاي شبانه روزي خود به مسلمانان آگاهي داد كه چگونه گمراه شده‌اند و با كنار گذاشتن اهل‌بيت عصمت از دين خدا برگشته و مرتد شده‌اند. حقیقتاً در راه احقاق حق ولايت، جهاد كرد و مانند مجاهدين ديگر خود را به كشتن داد. در نتيجه خلفاء غاصب و منافقين گمراه و گمراه كننده زمان كه ديدند با بودن آن حضرت و تبليغات و سخنرانی‌های عميق و عجيب او، بازار كفر و نفاق آن‌ها رواج پيدا نمی‌کند و ممكن است در اثر گريه هاي مظلومانه ايشان مردم آگاه شوند كه چگونه حق اهل بيت رسول خدا را ناديده گرفته و منافقين بي مايه و بي پايه را در مسند رسول خدا (ص) جاي داده‌اند، تصميم به قتل آن حضرت گرفته و در جريان بيعت گرفتن از امیرالمؤمنین (ع) مردي شرور و بي‎حيا به نام قنفذ را وادار كردند تا آن چنان حضرت را بزند كه اگر كشته نشود، بر اثر ضربات و صدمات از دنيا برود. آن بي‎حيا هم با دسته شمشير كه مانند گرزي آهنين بود آن قدر به پشت و پهلوي ايشان كوبيد كه دنده هاي مبارك شكست، جنين شش ماهه در رحم كشته شد و بعد از چند روزي از دار دنيا رحلت كرد.

پس در آن زمانه‌ي غربت علي (ع)، تنها كسي كه در راه حفظ امامت و ولايت فداكاري كرد و در راه خدا شهيد شد حضرت زهرا (س) بود. در حالي كه اكثريت مردم به دليل روی كار آوردن غاصبين خلافت در حقانيت اسلام شك داشتند، آن حضرت كه دين اسلام را به حقيقت مي‌شناخت، در راه حفظ آن فداكاري كرد و ذره‎اي شك و شبهه در حقانيت شوهر و فرزندانش نداشت. پس ايشان به حقيقت «صديقه» به تمام معنا است.

بيان تفصیلي «اميت»

از جمله اسماء و القاب آن حضرت (س) كلمات «ام‌الکتاب»، «ام الائمه»، و «ام ابيها» مي‌باشد. لغت «ام» كه در فارسي به معني مادر است در لسان قرآن اصالت عجيبي دارد. **اُم،** يعني مبدأ پيدايش تمام بركات الاهي و نعمت‌های خداوند متعال در عالم. ماسواي خدا را از خلايق، خواه فرشتگان باشند يا انسان‌ها و يا جمادات و نباتات و حيوانات و هر چه هست، اگر به صورت اعدادي قابل شمارش و يا فرزنداني به نظر بياوريم، از يك تا بينهايت، از مبدئی به وجود آمده‌اند. پس می‌توانیم خلايق را به دو قسمت تقسيم كنيم، عدد و مبدأ اعداد.

هر چيزي كه در عالم، قابل تشخيص و قابل شمارش است، هر چيز كه نمود و نمايش دارد و در مقابل چشم انسان يا عقل او نمايش پيدا مي‌كند، آن را عدد مي‌نامند. عدد يعني موجودي مشخص و معين و قابل نام‌گذاری و قابل شمارش. تمام موجودات عالم غير از خداوند تبارك و تعالي واحدهاي قابل شمارشند. انسان‌ها را شمارش می‌کنیم كه واحد عددي هستند و همين طور هرچه هست. فقط خداوند متعال واحدي است كه فوق عدد می‌باشد و قابل شمارش نيست كه مولا علي (ع) در تعريف وحدانيت خدا مي‌فرمايد: «وَاحِدٌ بلاعدد[[34]](#footnote-35)»، خداوند يك است، واحد است نه اينكه مانند اعداد قابل شمارش باشد. ماسواي خدا هر كدام يك واحدند، ولي واحد هاي عددي هستند كه در برابر خود دو و سه و چهار دارند. ميگوییم يك ستاره، دو ستاره، يك دريا و دو دريا و تمامي موجوداتي كه خدايتعالي آفريده واحدهاي عددي هستند و قابل شمارشند و اين واحد هاي عددي يك مبدأ دارند كه از آن مبدأ به وجود آمده‌اند. مثلاً اگر دريا را به قطرات قسمت كنيم آن قطرات هر كدام واحد عددي هستند و دريا واحد مبدئی. مبدأ اعداد يعني آن اصلي كه تمام اعداد از آن خارج شده‌اند، پس دريا اصل قطرات است و می‌توانیم دريا را ام‎القطرات و مادر تمام آب‌هایی كه در عالم پيدا می‌شود بناميم. تمامي موجودات عالم، شاخ و برگ عالم خلقت هستند و همه از مبدئی به وجود آمده‌اند كه آن مبدأ به جاي مادر است.

خداوند تعالي به حضرت زهرا (س) سمت اميّت داده است. يعني مادر همه انبياء، همه اولياء و تمام فرشتگان و مادر هر كس و هر چيز كه در عالم هست. معناي اميت اين است كه اگر اين مادر نبود خداوند تعالي چيزي را خلق نمی‌کرد پس او را «ام‌الکتاب» ناميده است. در تعريف كلمه «زهرا» گفته شد كه چرا آن حضرت را زهرا ناميده‌اند. گفته شد كه خداوند تعالي به بركت ايشان، عالم را خلق كرد و فرشتگان كه عوامل سازنده عالم و آدم هستند نمايش پيدا كردند. اگر عالم خلقت را به شجره‎اي تشبيه كنيم، آن بذر ابتدایی كه درخت را توليد مي‌كند مادر به حساب مي‌آيد. ائمه اطهار (ع) مي‌گویند ما از نظر مقام و موقعيت و از نظر ارزش وجودی به منزله فرزنديم و فاطمه زهرا (س) به منزله مادر. يعني مادر امامت.

خداوند تعالي حضرت زهرا (س) را، ام‌الکتاب ناميده است يعني اين كتاب خدا كه قرآن است، بركات علمي و وجودی آن حضرت می‌باشد. امام‌ها هر كدام كتاب ناطقند يعني قرآن مجسم؛ و فاطمه زهرا (س) ام‌الکتاب است. تمامي موجودات عالم، كلمات خلقت و ايشان، ام‌الکتاب است. او علت غایی عالم خلقت است يعني اگر او و اولاد او نبودند خلقت عالم لغويت پيدا می‌کرد و مانند يك درخت بي ثمر بود. اين سمت اميت خيلي پر‎محتوا و پر‎معناست. پيغمبر اكرم (ص) او را «ام ابيها» ناميد يعني من به بركت زهرا (س) پيدا شدم. من از بركات وجودی اين دختر به نبوت رسيدم نه اينكه او از بركات وجودی من باشد. وقتي كه زهرا (س)، ام‌الکتاب باشد و تمامي بركات وجودی پيغمبر خدا همين قرآن است، پس از نظر روحي و رواني، اين قرآن و پيغمبر، از بركات وجودی اين دختر مي‌باشد نه زهرا (س) از بركات وجودی او باشد. در اين رابطه احاديث زيادي هست از آن جمله اين كه رسول اكرم (ص) مي‌فرمايد: يا علي اگر من نبودم، خدا تو را خلق نمی‌کرد و وجود تو بي ثمر بود و اگر تو نبودي وجود من بي ثمر بود و اگر فاطمه نبود وجود من و تو بي ثمر بود[[35]](#footnote-36). چون فاطمه (س) بود خداوند تعالي پدري برای او مانند من و همسري برای او مانند تو خلق كرد. در هر صورت ايشان سمت اميت دارد يعني مادر همه كس و همه چيز. جلوه هایی كه در قرآن و قيامت دارد همه جا اصالت و اميت ايشان را تأييد مي‌كند.

در اينجا لازم است آیات و عباراتي را كه در قرآن در شأن حضرت زهرا (س) نازل شده بررسي كنيم تا ببينيم و بدانيم چگونه ايشان در عالم خلقت و روحانيت، اصالت و اميت دارد.

نفس حضرت زهرا (س) مركز و ظرف علم خداست

ازجمله آیات قرآن كريم كه به وجود آن حضرت (س) تفسیر شده آیات سوره «قدر» است كه خداوند تعالي مي‌فرمايد: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ القدر»، ما اين قرآن را در وجود حضرت زهرا قرار داديم. لطایف اين تعبيرات بعداً روشن می‌گردد. آيه ديگر در سوره «دخان» است كه مي‌فرمايد: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مباركه»، بر اساس تأويل همين دو آيه شريفه كه از ائمه اطهار (ع) به ما رسيده است حضرت زهرا (س) را به عنوان ظرف بركات الاهي معرفي كرده‌اند.

اين را مي‌دانيم كه هر نعمتي ظرفي لازم دارد. ظرف، آن چيزيست كه استحقاق پيدا مي‌كند پر شود. كوزه ظرف آبست، مستحق است پر از آب شود. فضاي نامتناهي عالم ظرف وجود ستارگان است، مستحق است از خورشيد و ماه و ستارگان پر شود. همچنين دريا، ظرف ماهی‌ها و حيوانات ديگريست كه در دريا خلق مي‌شوند. پس دريا مستحق است پر از ماهی‌ها شود. به همين كيفيت، ظرف و مظروف دو حقيقت ملازم يكديگر هستند. اگر كيسه اي يا اطاقي را در اختيار كسي ببيني می‌پرسی اين كيسه يا اطاق برای چيست؟ او كسي يا چيزي را معرفي مي‌كند كه آن را پركند. اطاق، ظرف وجود آدم، كره زمين، ظرف وجود آدم‌ها و فضا، ظرف وجود ستارگان است. اين را ميدانيم كه همه جا ظرف از مظروف بزرگ‌تر است. ظرف مانند كوزه و مظروف، آب كوزه. ظرف مانند آسمان و مظروف، ستارگاني كه در آن خلق شده‌اند و فضاي آسمان را پر كرده‌اند.

به همين كيفيت، بركاتي كه از جانب خدا سرازير می‌شود تا در اختيار خلايق قرار گيرد هم ظرفي لازم دارد يا به تعبير ديگر انباري، تا در آنجا ذخيره شده و بعد در ميان خلايق توزيع شود. خداوند متعال، مبدأ دو نوع بركات است كه از آن‌ها تعبير به ماديات و معنويات می‌شود. بركات مادي، همين خلايق و روزی‌هایی است كه در عالم، خلق كرده و اين همه عجايب در زمين و آسمان به نمايش گذاشته است. بركات معنوي، علم خداوند متعال است. علم و قدرت و هنر. اين چه علمیست كه اين همه عجايب را می‌داند و خلق مي‌كند و اين چه قدرتيست كه همه كائنات و زمين و آسمان را آفريده و به اراده خود مي‌چرخاند و مي‌گرداند. قدرتيست نامتناهي و علمیست نامتناهي. اين علم و قدرت هم كه از جانب خداي متعال نازل می‌شود، ظرف وجود لازم دارد. رابطه انسان‌ها با خدا رابطه استاد و شاگرد است. غير از انسان در عالم، مخلوقي پيدا نمی‌شود كه علم خدا را فرا گيرد و خدا علم خود را به او بياموزد. او فرا گيرد و خدا به او بياموزد. تمامي موجودات عالم، شيئی هستند فاقد علم و دانش. خداوند آن‌ها را به اراده خود ساخته است. مثلاً يك استاد سازنده هواپيما كه قدرت دارد از فلزات آهن و مس و غيره، صنعتي، مثلاً هواپيمایی بسازد، ظرفي لازم دارد كه صنايع خود را آنجا بسازد. اين ظرف، سطح كره زمين يا فضاي عالم است. هواپيماي خود را در سطح زمين بسازد و در فضاي آسمان به پرواز در آورد. همين استاد سازنده، ظرف ديگري لازم دارد كه علم و هنر خود را به آن ظرف بسپارد و در آن ذخيره كند و اين ظرف دوم، انسانيست كه به شاگردي او انتخاب می‌شود. در كلاس درس او مي‌نشيند و استاد به شاگرد مي‌آموزد. اين استاد از يك طرف، فيض مالي و مادي دارد كه صنايع اوست و ظرف آن كره زمين است و از طرف ديگر، فيوضات معنوي، يعني علم و هنر دارد كه ظرف آن انسان است.

آن سازنده عظيم و عجيب، خداوند متعال است با علم و هنر بينهايت و اين خداي عظيم در برابر خود دو ظرف لازم دارد تا صنايع خود را به آن دو بسپارد. اين فضاي نامتناهي ظرف مخلوقات اوست كه هر چه مي‌سازد در اين فضا مي‌سازد و مخلوقات او، بركات مالي و مادي او هستند كه در انبار عالم خلقت قرار گرفته‌اند. خداوند ظرف ديگري هم لازم دارد كه علم و هنرش را، يعني بركات معنوی‌اش را به آن بسپارد و آن ظرفي كه اين بركات را تحويل مي‌گيرد و ظرفيت پيدا مي‌كند برای دريافت آن، انسان است. انسان‌ها از دوران كودكي تا انتهاي بي انتها شاگردان مكتب خدا هستند. از كودكان یک ساله و دو ساله گرفته تا انسان‌هایی كه داراي عمر هزار ساله هستند، همگي ظرف فيوضات و بركات معنوي خداوند متعالند. مخلوقاتي هستند كه خداوند علم و هنرش را به آن‌ها مي‌سپارد و آن‌ها را پس از اينكه به كمال مطلق رساند و در مكتب خدا فارغ‌التحصیل شدند به جای خود مي‌نشاند. آن انسان‌های كامل در اداره عالم و آدم خليفه خدا می‌شوند و مديريت عالم و آدم را به آن‌ها واگذار مي‌كند. آن‌ها به اراده خداوند متعال، مخلوقات خدا را خلق می‌کنند و تربيت می‌کنند تا به ثمر برسانند. پس يك چنين انسان‌هایی كه به كمال مطلق رسيده‌اند و فارغ‌التحصیل خداوند متعال شده‌اند، ظرف بركات معنوي خداوندند يعني خداوند، علم و قدرت و حكمت خود را به آن‌ها سپرده و در وجود آن‌ها ذخيره كرده است. آن‌ها مجهز به علم خدا شده‌اند مانند او مي‌دانند و مانند او مي‌توانند. اسم اعظم خدا هستند. در اين ميان تنها انساني كه علم و قدرت نامتناهي خداوند را فرا گرفته و فهميده و خداوند متعال او را مبدأ و منبع علم و قدرت خود قرار داده و او را انبار ذخائر وجودی خود معرفي كرده و تمامي خلايق را به طرف او حواله نموده است، حضرت زهرا (س) است. او ظرفي است نامتناهي كه بركات نامتناهي خداوند متعال را تحويل گرفته، از يك طرف به خلايق خدا مربوط است كه به آن‌ها خير و بركت را برساند و از طرف ديگر به ذات مقدس خدايتعالي كه فيض و بركت را از او می‌گیرد؛ لذا آیات قرآن هر جا ظرف و مظروفي را تعريف مي‌كند مصداق كامل آن، وجود مبارك حضرت زهرا (س) مي‌باشد.

طبیعت، کتاب است و انسان، معنای این کتاب

در اين قسمت، آیاتي را تفسير مي‌كنيم كه در آن آیات، خداوند تعالي آن حضرت را به جای فضاي آسمان و بندگان مؤمن خود را به جای ستارگان آسمان مي‌داند.

خداوند تبارك و تعالي اين عالم طبيعت را جاي كتاب دانسته و انسان را جاي معناي اين كتاب. قرآن، ابتدا اشياء و موجوداتي را كه در طبيعت هستند تعريف مي‌كند. از خورشید و ماه و ستاره سخن می‌گوید وليكن خورشيد و ماه و ستاره مانند كلماتي هستند كه دلالت بر وجود انسان‌هایی مي‌كنند كه معاني اين كلمات هستند. تفسير و تأويل را مي‌توانيد از داستان حضرت يوسف (ع) و از خواب هایی كه مي‌بينيد بفهميد. حضرت يوسف (ع) در خواب ديد كه يازده ستاره و ماه و خورشيد از آسمان نازل شده به دست و پاي او افتاده او را سجده می‌کنند. فردا كه از خواب بيدار شد خوابش را برای پدرش نقل كرد. پدر از اين خواب كشف كرد كه فرزند او به سلطنت و قدرت می‌رسد و يازده برادر او تسليم قدرت او می‌شوند. گفت پسر جان خوابت را برای برادران تعريف نكن مبادا احساس كنند تو به مقام بهتر و بالاتري انتخاب مي‌شوي و با تو حسودي كنند.

ديدن اين خواب كه يازده ستاره بر او سجده می‌کنند ظاهر قرآن است كه آن را تفسير مي‌گویند و وقتي كه به سلطنت رسيد و برادرهايش او را سجده كردند، اين سجده برادرها، تأويل قرآن است. يا ميگوییم سجده ستاره‌ها، ظاهر قرآن و سجده برادرها، باطن قرآن است. همين طور در اين داستان، سلطان مصر در خواب ديد كه هفت گاو لاغر بر هفت گاو فربه مسلط شدند و آن‌ها را خوردند. تعجب كرد كه چرا گاو‎هاي لاغر، گاوهاي چاق را خوردند، پس دانشمندان را جمع كرد و از آن‌ها خواست خوابش را تعبير كنند، ولي آن‌ها از تعبیر خواب عاجز ماندند. يك نفر از درباريان كه يوسف را مي‌شناخت و مي‌دانست او خواب را تعبير مي‌كند به زندان رفت و از يوسف كه در زندان بود تعبير خواب را پرسيد. يوسف (ع) خواب را این‌طور تعبیر کرد كه گاو لاغر و چاق، كنايه از سال‌های خشك و سال‌های پر محصول است و گاو، سمبل ارزاق مردم است. خداوند تعالي آن‌ها را به اين كيفيت در عالم خواب به نمايش گذاشته تا سلطان بفهمد كه خشكسالي برای مردم مقدر شده و برای نجات مردم از قحطي و گرسنگي بايستي در هفت سال آينده كه برف و باران زياد است، فراوان بكارند و زراعت كنند و ارزاق مردم را برای سالهای خشك بعدي ذخيره نمايند. سلطان كه از تعبیر خواب يوسف (ع) خوشش آمده بود او را از زندان به دربار آورد و نخست وزيري مملكت را به او سپرد و از او خواست هرچه بيشتر مردم را وادار به زراعت كند تا برای سالهای قحطي، ارزاق ذخيره نمايند.

در اينجا ظاهر قرآن مانند خواب سلطان است كه هفت گاو لاغر و فربه به او نمايش داده شده و باطن قرآن، انسان‌ها هستند كه بايستي فعاليت كنند و انبارها را در سالهای پربركت پر از غله كنند و مردم را از گرسنگي نجات دهند. بسياري از آیات قرآن همين طور ظاهر و باطن دارد. ظاهر قرآن، طبيعت را به نمايش مي‌گذارد اما باطن قرآن، انسان‌های بد و خوب را به نمايش مي‌گذارد. ظاهر قرآن از اشياء عالم سخن مي‌گوید مانند زمين و آسمان و كوه و دريا، ولي باطن قرآن از اشخاص سخن مي‌گوید. هر جا كلمه كوه و دريا در قرآن مي‌بينيد يعني ابر قدرت‌ها و دانشمندان و آنجا كه اسمي از خورشيد و ماه و ستاره به ميان مي‌آورد، خورشيد چهره نوراني پيغمبران است كه به علم و دانش خود افكار مردم را روشن می‌کنند و ستارگان، ستارگان هدايت هستند كه با علم و دانش خود مردم را تربيت می‌کنند. خداوند تعالي برای اينكه معلومات اوليه ساده اي برای مردم بسازد از اشياء سخن می‌گوید اما منظورش اشخاص است زيرا انسان‌ها هستند كه محور علم و تربيت و مكتب و هدايت هستند. تقریباً می‌شود گفت بعضي آیات و داستان‌های قرآن نمونه داستان‌های كتاب كليله و دمنه است. دانشمندان قديم برای اينكه انسان‌های بد و خوب و حکومت‌های بد و خوب را تعريف كنند و مردم را با آن‌ها آشنا كنند از زبان حيوانات داستاني ساخته‌اند و در کتاب‌ها نوشته‌اند. شير جنگل را به صورت سلطان و پلنگ را به صورت انسان متكبر، روباه را به افراد حيله گر، گاو و شتر را به افراد ساده‎لوحي كه دائم طعمه شير و پلنگ می‌شوند و به اين ترتيب از زبان این‌ها داستان‌ها ساخته‌اند و يك چنين كتاب زيبا و پر‎محتوایی به وجود آورده‌اند كه آن كتاب در دانشگاه‌ها تدريس می‌شود. دانشجويان با خواندن آن مي‌فهمند كه بعضي سلاطين مانند شير و پلنگ هستند كه مردم را طعمه خود مي‌سازند و بعضي افراد ساده‎لوح و فاقد علم و فرهنگ، مانند آهو و گاو و شتر هستند كه طعمه قدرت‌ها می‌شوند و ضمن همين داستان‌ها از زبان حيوانات به دانشجويان مي‌فهمانند كه سلطان بايد چه كسي باشد و چگونه عدالت كند.

پس در اين نوع کتاب‌ها اگر‎ چه از حيوانات سخن می‌گوید وليكن منظور انسان‌هایی است كه به طبيعت شير و پلنگ هستند و بر مردم مسلط می‌شوند يا به طبيعت گاو و گوسفندند كه لقمه و طعمه ابرقدرت‌ها می‌شوند. قرآن هم به همين كيفيت. ابتدا به زبان ساده از طبيعت و مخلوقات طبيعت كه مردم خيلي زود آن را مي‌فهمند، سخن می‌گوید وليكن به زبان علمي خود، از انسان‌ها سخن می‌گوید. مثلاً خداوند تعالي مي‌فرمايد دو نوع خورشيد و دو نوع ماه و ستاره خلق كرده ام. خورشيدي كه فضا را روشن مي‌كند و ماه و خورشيدي كه افكار مردم را روشن مي‌كند و انسان‌ها را به علم و دانش می‌رساند. تفسير قرآن، اين ظواهر قرآن است كه از طبيعت سخن می‌گوید و تأويل آن، باطن قرآن است كه از انسان سخن مي‌گوید. به همين مناسبت ائمه اطهار (ع) ظواهر قرآن را به معاني انساني آن تفسير كرده‌اند. گفته‌اند ستاره هاي آسمان يعني ستارگان هدايت، كه انسان‌ها هستند. خورشيد آسمان يعني پيغمبران كه مانند خورشيد در افكار مردم مي‌درخشند. درختان، انسان‌هایی هستند كه بعضي پر محصول و بدون خار و خس و بعضي پر از خار و خسند. به همين كيفيت هر جا در قرآن آيه اي مي‌بينيد كه از شب و روز طبيعت سخن می‌گوید معناي اصلي و واقعي آن انسان‌های تاريك و روشن می‌باشد. از انسان جاهل و تاريك يا مخفي تعبير به شب و از انسان شناخته شده تعبير به روز مي‌كند. نتيجه اينكه هر آيه اي سه مصداق دارد. مصداق اول طبيعت و موجودات آن، دوم انسان‌ها و بدي و خوبي آن‌ها و سوم ذات مقدس خداوند تعالي و فرشتگان. همه جا آیات قرآن دو معنایی و سه معنایی می‌باشد.

آیات ليلة القدر و ليلة مباركه به نكته عجيبي اشاره مي‌كند. در اين تعريف، خداوند تعالي برای علم نامتناهي خود ظرفي را تعريف مي‌كند كه آن علم را در آن ظرف قرار داده است. خداوند تعالي وجود مبارك حضرت زهرا (س) را به صورت ظرفي نمايش می‌دهد كه علم الاهي در آن ظرف قرارگرفته و تمامي پيامبران و دانشمندان به منزله كلماتي هستند كه در آن ظرف نوشته شده‌اند. اين تعبير در تعريف آن حضرت از عجايب تعبيرات است كه خداوند تعالي برای علم قرآن كه علم خداوند است ظرف و مظروفي به نمايش مي‌گذارد. ظرف مانند كوزه و مظروف مانند آبي كه در آن است.

ظرف و مظروف، صورت‌های مختلفي دارد. كوچك و بزرگ، كه هر كدام با ديگري متناسب است. كوزه كه ظرف آبست با چيز ديگري متناسب نيست. شيشه اي كه برای عطر و مواد خوشبو ساخته می‌شود متناسب با همان مواد است و غيره؛ و اما انسان را خداوند تعالي ظرف علم و دانش معرفي مي‌كند. هر وقت كلمه اي را مي‌فهمد يا حفظ مي‌كند، قلب و مغز او ظرفيست كه كلمات و معاني در آن ذخيره می‌شود. حافظه كه قسمتي از مغز است ظرف كلماتيست كه حفظ کرده‌اید و ظرف خاطرات است. همين طور قلب انسان، ظرف نور علم و معرفت است. كلمات خدا و علومي كه از جانب خدا نازل می‌شود در ظرف قلب انسان جاي مي‌گيرد پس قلب، ظرف ايمان و علوم الاهي است و معرفت به خدا و اولياء خدا در آنجا جاي مي‌گيرد. منظور از قلب قطعه گوشتي نيست كه در سينه انسان است بلكه مركزيست كه خود شما مي‌باشيد و آن را نفس مي‌نامند. مركز اراده شما و خاطرات شما و آن مركز، ظرفيست نوراني و مجرد كه به قله قلب شما تعلق دارد وليكن در قلب نيست. علم شما و معلومات و معارف شما در قلب شما مانند صورتهاییست كه در آينه قرار مي‌گيرد. وقتي شما مقابل آينه مي‌ايستيد خود را در آن مي‌بينيد. از يك طرف در آينه هستيد و از طرفي در آينه نيستيد. چطور می‌شود كسي هم در آينه باشد و هم نباشد؟ اين برای اين است كه خود شما كه جسم هستيد در آينه جاي نمی‌گیرید وليكن عكس شما كه جسمانيت ندارد در آينه جاي می‌گیرد. از یک طرف در آينه هست و از طرفي به معناي ديگر، نيست. نفس انسان در قلب گوشتي مثل صورت شما در آينه است. میلیون‌ها و ميلياردها كلمه و صورت در نفس شما وارد می‌شود ولي جایی را اشغال نمی‌کند و تنگ يا گشاد نمی‌کند. همه اين معلومات در قله قلب شما يعني همان نفس كه به قله قلب تعلق گرفته قرار مي‌گيرد.

گفته شد وجود نفس و معلومات انسان در اين قلب گوشتي و خوني مانند تصوير در آينه است. تصوير در آينه، جسم نيست وگرنه در آينه جاي نمی‌گیرد. همين طور معلومات انسان درباره اشياء يا اشخاص جسم نيستند كه در اين قلب گوشتي جاي بگيرند، بلكه صورت‌هایی مجرد از جسمانيت هستند. در اين آیات نيز خداوند متعال قلب حضرت زهرا (س) را به صورت آينه اي تعريف مي‌كند كه علم الاهي در آن منعكس شده است. ظرف در اين مورد، قلب آن حضرت و مظروف، علم خدا، يا همان قرآن است. علم خدا نامتناهي و ظرف آن هم كه وجود آن حضرت است نامتناهي است.

محوريت حضرت زهرا (س) در امامت و قيامت

خداوند تبارك و تعالي در بسياري از آیات قرآن؛ و ائمه اطهار (ع) در احاديث و روایاتي كه نقل شده، وجود مبارك حضرت زهرا (س) را از جهتي به عنوان مادري تعريف می‌کنند كه تمامي علوم و حقايق را توليد مي‌كند. همانطور که بشريت را مادران توليد می‌کنند و اگر مادر نبود فرزندي به دنيا نمی‌آمد، علم و دانش را هم آن حضرت توليد كرده است. همه جا مي‌بينيم كه خداوند تعالي پيغمبر و امامان (ع) را به صورت وابستگي به حضرت زهرا (س) تعريف مي‌كند. همانطور كه ما در تعريفات خود اول نام پيغمبر (ص) را بر زبان جاري مي‌كنيم و بعد امامان را به صورت وابستگي به ايشان و مي‌گوییم علي (ع)، وصي رسول خدا (ص) و امامان ديگر اولاد پيغمبر، خداوند متعال هم وقتي امامان و پيغمبران را معرفي مي‌كند، به صورت وابستگي به حضرت زهرا (س) تعريف مي‌كند. در حديث كساء، كه در واقع حديث تاج‌گذاری پيغمبر خاتم (ص) و ائمه اطهار (ع) است، حضرت زهرا (س) را به صورت تاج‌بخش معرفي مي‌كند. پيغمبر اكرم (ص) كسوت الاهي را از آن حضرت مطالبه مي‌كند. به دخترش مي‌گوید فاطمه جانم آن كسوت الاهي را به قامت من بپوشان تا مردم مرا در كسوت الاهي ببينند و بشناسند و هر كسي ادعا نكند كه مانند من است و مي‌تواند خليفه و جانشين من باشد. در اينجا آن كسوت الاهي به دست حضرت زهرا (س) به قامت پيغمبر (ص) پوشانده می‌شود. وقتي فرشتگان از خدا می‌پرسند كه اين خورشيدها كه در زمينند و به آسمان‌ها نور افشاني می‌کنند چه كساني هستند كه اين همه عظمت دارند و ظاهر و باطن عالم را به نور خود روشن کرده‌اند، خدايتعالي اول، نام فاطمه (س) را و بعد نام پيغمبر و امامان را به صورت وابستگي به آن حضرت تعريف مي‌كند. مي‌فرمايد: آن بزرگان زمين كه در كسوت الاهي جلوه می‌کنند، فاطمه (س) می‌باشد و پدر فاطمه (س) و شوهرش و فرزندانش. فاطمه (س) را اصل شجره و پيغمبران و امامان را شاخ و برگ آن شجره معرفي مي‌كند. و نيز در داستان حضرت آدم (ع) كه در بهشت خلق شد و بعد در اثر معصيت به زندگي دنيا هبوط كرد نوشته‌اند آدم و حوا در بهشت گردش مي‌كردند، قصري را ديدند كه در آن قصر خانمي بسيار مجلله و باشكوه بر تخت سلطنت نشسته و چنان مي‌درخشد كه تمام عوالم را روشن كرده است. تاجي به سر دارد و گردنبندي بر گردن و گوشواره هایی در گوش. آدم (ع) از جبرائیل می‌پرسد اين قصر مال كيست و آن خانم كيست؟ جبرائیل پاسخ می‌دهد اين قصر مال ملكه بهشت و آن خانم حضرت زهرا (س) ملكه بهشت است. تاج سرش پدرش و گردنبندش شوهرش و گوشواره‌اش فرزندانش امام حسن (ع) و امام حسين (ع) می‌باشند.[[36]](#footnote-37)

اينجا نيز مي‌بينيم كه خداوند تعالي پدر و شوهر و فرزندان آن حضرت را به عنوان زينت برای حضرت زهرا (س) به نمايش مي‌گذارد. همانطور كه يك ملكه با تاج گوهر نشان جلوه مي‌كند، حضرت زهرا (س) نيز به وسيله پدر بزرگوارش در افكار بشريت جلوه مي‌كند و به وسيله پدر و شوهر و فرزندانش در عالم عقول و افكار جلوه مي‌كند. پس در اينجا نشان می‌دهد كه جلوه پيغمبر (ص) به نبوت؛ و شوهر و فرزندانش به امامت؛ از طريق وابستگي به حضرت زهرا (س) است.

در تعاريف ديگر فرموده‌اند كه آن حضرت، مادر امامت است، نه تنها مادر امامان. مادر امام كه امام را به دنيا مي‌آورد خيلي مهم نيست. زنان ديگري هم هستند كه امام را به دنيا آورده‌اند مانند مادر امیرالمؤمنین (ع) و مادران ساير امامان ولي مادر امامت معناي ديگري دارد. يعني علم امامان، مقام و عزت و عظمت و جلال و شكوه امامان به وسيله آن حضرت نمايش پيدا مي‌كند. پس زهرا (س) را به عنوان اصل شجره نبوت و امامت و پيغمبران و ائمه (ع) را به عنوان شاخ و برگ اين شجره تعريف مي‌كند. همين طور جلوه اي كه در صحراي قيامت دارد بسيار عجيب و عظيم است. در اينجا جلوه آن حضرت را در داستان قيامت ذكر مي‌كند.

قيامت روزي است كه تمامي انسان‌ها از آدم و حوا تا قيام امام زمان (ع) در آنجا جمعند. امام زمان (ع) كه قيام مي‌كند بر انسان‌های موجود در زمان، حاكميت پيدا مي‌كند. بعد از حاكميت بر عالم، لازم است برای رسيدگي به حساب‌ها، مردگان هم زنده شوند. زيرا هر عمل خوبي و هر آدم خوبي محصول تمام آدم‌های خوب و اعمال خوب تاريخ است و از آن طرف هر ظلم و ستمي و بدعتي هم، محصول علم و عمل انسان‌های بد است. به طور كلي انسان‌ها دو گروه يا به تعبير ديگر دو شجره‌اند. شجره خبيثه، آدم‌های بد هستند. آدم‌هایی كه به جز ظلم و ستم و جرم و جنايت، كاري از آن‌ها بروز نمی‌کند. عالم را پر از ظلم و جور و فساد می‌کنند. جنگ‌های تاريخ و آدمكشي‌ها و دزدی‌ها و قتل و غارت‌ها، كوچك يا بزرگ، محصول شجره خبيثه يعني محصول آدم‌های بد است. آخرين محصول اين شجره، آتش‌های هسته اي و كشتار دسته جمعي است كه عاقبت كفار تصميم مي‌گيرند با اين كشتار، بشريت را نابود كنند و گنهكار و بی‌گناه را از بين ببرند زيرا هدف آن‌ها در زندگي مال و ثروت است و اين مال و ثروت بدون ظلم و ستم و قتل و كشتار قابل ظهور نيست. پس آن‌ها مجبورند برای رسيدن به مقاصد شوم خود همه جا فتنه و كشتار به راه اندازند و آخرين ضربه اي كه به جامعه بشري می‌زنند آتش‌های هسته اي است و اين آتش‌ها محصول علم و عمل تمامي جنايتكاران تاريخ است. هركس به بندگان خدا ستمي كرده، بدعتي را رسميت داده و سنت‌های خوب را تعطيل كرده است، كمك به پيدايش اين آتش‌های هسته اي و كشتار دسته جمعي نموده و بنابراين در حساب قيامت، اين آتش به تمامي آن‌ها برمی‌گردد. خداوند تعالي ابولهب عموي پيغمبر (ص) را يكي از عوامل آتش سازي و آتش سوزي در آخرالزمان می‌داند. مي‌فرمايد: «سيصلي نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ[[37]](#footnote-38)»، ابولهب با جرم و جنايت خود يكي از عوامل سازنده جهنم است. پس آخرين پديده كفار و آخرين محصول آن‌ها كه آتش‌های هسته اي و آتش جهنم است، نصيب تمامي كفار از اولين و آخرين می‌شود. لازم است تمامي كفار تاريخ زنده شوند و محصول علم و عمل خود را بچشند؛ و از آن طرف انسان‌های خوب، مؤمنین و متقين كه از جرم و جنايت متنفرند و همه جا عامل آرامش و آسايش در جامعه هستند، آخرين محصول علم و عمل آن‌ها، پيدايش حكومت الاهي و عدالت جهاني كه همان بهشت موعود به رهبري امام زمان (ع) است، می‌باشد. امام زمان (ع) مفتاح تمامي درهاي خير و بركت و مفتاح زندگي بهشتي و عدالت جهاني می‌باشد. حكومت آن حضرت، محصول خدمات و زحمات تمامي انسان‌های خوب تاريخ است. زماني كه حاكميت عالَم در اختيار آن حضرت قرار می‌گیرد، اين زندگي دنیایی توأم با رنج و زحمت را تبديل به زندگي بهشتي مي‌كند و تمامي وعده هایی كه خدايتعالي در قرآن داده به وسيله آن بزرگوار تحقق پيدا مي‌كند. پس قيامت به دو دوره تقسيم می‌شود، دوره حسابرسي كه هر آدمي زنده شود و محصول خدمات و نتایج علم و عمل خود را ببيند كه جهنم است يا بهشت و بعد از جمع شدن اولين و آخرين در صحراي قيامت كه همه در انتظار افتتاح زندگي بهشتي هستند، انساني كه آن زندگي را افتتاح مي‌كند حضرت زهرا (س) می‌باشد. در احاديث دارد كه زهرا (س) اول كسي است كه وارد بهشت می‌شود و از خدا تقاضا مي‌كند و اجازه می‌گیرد كه دوستان و فرزندان خود و دوستان دوستان و فرزندان و هر كسي را كه کوچک‌ترین رابطه با آدم‌های خوب داشته باشد شفاعت كند و سند كامل شفاعت را از خداوند متعال می‌گیرد. خدايتعالي به او می‌گوید: «حَبِيبَتِي سَلِينِي تُعْطَيْ وَ أَشفعي تُشَفَّعِي[[38]](#footnote-39)»، اي حبيبه من امروز روز خواهش تو و اجابت من است. هر چه می‌خواهی از من بخواه. حضرت زهرا (س) هم كه سمت مادري نسبت به تمام مؤمنین و مؤمنات دارد، اجازه شفاعت را از خدا مي‌طلبد و خداوند تعالي اين اجازه را به او می‌دهد و مي‌فرمايد: هركس ذره‎اي رابطه با دوستان تو و فرزندان و شيعيان تو داشته باشد آن رابطه به صورت نوري در وجودش مي‌درخشد و در نتيجه وضعيت وجودی او با کسانی که آن رابطه را ندارند فرق دارد. يعني کسانی که ذره‎اي رابطه با دوستان تو دارند چهره آن‌ها نورانيست. فرشتگان هم مأمور تو هستند كه آن‌ها را به زندگي بهشتي برسانند. در نتيجه به وسيله حضرت زهرا (س) درهاي رحمت و بركت الاهي باز می‌شود. چقدر زياد و زيادتر از زياد، انسان‌ها به زندگي بهشتي كشيده مي‌شوند و آن جنايتكاران درجه يك كه منشأ اين همه ظلم و فساد بوده‌اند در محروميت قرار مي‌گيرند و به اين آتش‌های ظلم و ستم كه در دنيا روشن كرده‌اند معذب می‌شوند.

پس جلوه حضرت زهرا (س) در صحراي قيامت، جلوه مخصوصيست كه برتري او را بر همه كائنات و بر تمامي نيكان عالم ثابت مي‌كند.

جلوه آن حضرت در آيه نور و سوره نور

آيه نور در قرآن ساده‌ترین آیاتيست كه خداوند، حقايق عميق و عجيب را به نمايش مي‌گذارد. کسانی که معاني آیات را منحصر به همين ظواهر مي‌دانند بسيار در اشتباهند. اگر معاني آیات قرآن همين باشد كه از ظواهر آن مي‌فهميم قرآن نمی‌تواند ادعا كند كه كتابيست علمي و علوم گذشته، آينده و علوم موجود، همه در قرآن گنجانده شده است. قرآن كريم ادعا دارد كه پيشواي علمي همه دانشمندان و مبدأ پيدايش تمامي کتاب‌های عالم است. يك چنين ادعاي بزرگي با ظواهر آن سازگار نيست، لذا بعضي از کوته‎نظران مي‌گویند چرا علم جديد در قرآن نيست. چرا قرآن، طب و طبابت و فيزيك و شيمي و معاني ديگر را به مردم ياد نداده است. نمی‌دانند كه قرآن، اصول خلقت و طبيعت را در اختيار مردم مي‌گذارد. مثلاً اصول طب و طبابت، موت و حيات و حركت است كه خداوند تعالي به دانشمندان معرفي مي‌كند. اگر اصول حيات و حركت و كيفيت تركيب آن اصول را با يكديگر بدانند، خواهند دانست كه خداوند تعالي بينهايت زمان از علم طب جلوتر را گفته است و توانسته اسرار حيات را در اختيار علم و دانش بگذارد. آنجا كه خداوند تعالي مي‌فرمايد: «يُحْيِي وَ يُمِيتُ [[39]](#footnote-40)»، و مي‌فرمايد: «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ[[40]](#footnote-41)»، در ايجاد موت و حيات، اصولي را تعريف مي‌كند كه میلیون‌ها سال پيشرفته تر از علوم طبي است كه به وسيله بشر تنظيم شده است. علوم بشري تا اندازه اي از آنچه خدا در طبيعت ساخته مي‌تواند استفاده كند وليكن نمی‌تواند طبيعت بسازد و موت و حيات ايجاد كند، دريا و صحرا و برف و باران به وجود آورد. علوم طبيعي، پايه و مايه علوم فيزيك و شيمي و صنايع ديگر است. اگر خداوند در طبيعت مس و آهن نسازد كجا مي‌تواند انسان، اين مواد اوليه را توليد كند و يا اگر آب و خاك را در طبيعت به وجود نياورد و آن را اين چنين به عوامل آفرينندگي و سازندگي مجهز ننمايد كجا مي‌توانند انسان‌ها برگ گياهي يا حبه گندم و برنجي برای خود بسازند.

اصول صنايع انساني و طبيعي به دست خداوند متعال است كه اين اصول را با تمامي مشخصات در قرآن تعريف كرده است. اصول علمي قرآن چهار كلمه است كه دانشمندان درجه يك بشريت هم از دانستن سه كلمه آن محرومند و هر چه بيشتر تلاش می‌کنند كمتر به حقيقت آن پي می‌برند. آن چهار کلمه، اصل وجود آفريننده و سازنده عالم و آدم؛ و اصل مبدأ مادي خلايق، كه خداوند تعالي از ترکیب آن‌ها با يكديگر اين همه خلايق عجيب و غريب مي‌سازد، مثلاً ماده در ذات خود چيست كه به اين صورت‌های مختلف ظاهر می‌شود و ماده از كجا نيروی حيات و حركت مي‌گيرد كه گاهي جسمي مرده بدون حيات و حركت و گاهي زنده و داراي حيات و حركت است؟ اين اصل بر علم مجهول است و لازم بوده كه طبيعت در مسير ساخت و سازندگي خداوند متعال هفت نوع تحول پيدا كند تا به صورتي در آيد كه برای بشريت قابل استفاده باشد. پس اين اصل هم كه ماده در ذات خود چيست و روح چه جنسيتي دارد كه مبدأ حيات و حركت ماده می‌شود بر علماء مجهول است.

كلمه سوم كه مجهول‌ترین معلومات انسان است و هرگز با تلاش خودش قابل ظهور نيست كلمه کیفیت‌هاست. مواد اوليه به خودي خود خاصيت حيات و حركت ندارند بلكه اين حيات و حركت، خاصيت هندسه و تركيب است. همانطور كه در صنايع برقي نيروی برق را به ولتاژ كم و زياد قسمت می‌کنند و صنايع برقي را هم از نظر استعداد فراگيري نيروی برق به مقاومت وعدم مقاومت تقسيم می‌کنند و لازم مي‌دانند كه بين اين دو اصل، تناسب و رابطه برقرار كنند به طوری که ولتاژ برق، برابر مقاومت ماشين آلات و همچنين بالعكس باشد، تا انسان بتواند از اين دو نيرو استفاده كند، طبيعت هم همين طور است. تمامي حشرات و حيوانات و نباتات و غيره، همه و همه مانند صنايع برقي در طبيعت هستند. آن ماده اي كه از آن پشه و فيل ساخته می‌شود در ماديت خودش يك جنس است وليكن از نظر مقاومت روح و ساختمان جسم، اسراري دارد كه روح فيل و شتر در وجود پشه و مورچه قابل تنزل نيست و ساختمان جسم پشه و مورچه هم در برابر روح فيل و شتر طاقت و مقاومت ندارد. اين سرّ هندسه تركيبي خلقت بر همه كس مجهول است، مگر بر انسان‌هایی كه شاگرد مكتب خدا هستند و در مكتب او تربيت شده‌اند.

كلمه چهارم مجهول، علت غایی عالم خلقت است. يعني هدف خدا از خلقت عالم و آدم. هركس بتواند خود را با هدف خدا جور كند حيات دائمي و ابدي پيدا مي‌كند و اگر نه، به حاشيه زندگي رانده می‌شود و از دايره اعتبار ساقط می‌گردد. نمی‌تواند ارزشي پيدا كند كه مطلوب خدا و اولياء خدا قرار گيرد.

اين چهار کلمه را كه حكمت قرآن است، اگر تشبيه به اقيانوسي كنيم، كه تشبيه درستي است، زيرا خداوند خودش مي‌فرمايد: «وَ إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ**[[41]](#footnote-42)**» و امثال آن، از اين درياي علم خدا و ائمه اطهار (ع) نَمي هم در اختيار مردم قرار نگرفته است و آن مقدار علمي هم كه دارند حیات‌بخش نيست و زندگي را ميميراند و می‌کشد؛ لذا كفار در صنايع فيزيكي و شيميایی و برقي خود عاقبت زندگي بشر را به نابودي می‌کشانند و نمی‌توانند حيات گوارایی در اختيار مردم قرار دهند. آيه نور اگر‎ چه در ظاهر، يك چراغ فتيله اي را برای ما تعريف مي‌كند وليكن در واقع چراغ وجود خداست. خدایی كه با علم و قدرت خود اين همه حقايق را به وجود آورده است و فقط او مي‌تواند به انسان حيات دائمي و ابدي ببخشد. بقيه راه‌ها به جز افسانه‌اي كه چند روزي فكر كودكان را به خود مشغول مي‌كند بيشتر نيست. به قول حافظ شيرازي:

*جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون نديدند حقيقت ره افسانه زدند*

خداوند تعالي در آيه نور، ابتدا خود را به نورانيت معرفي مي‌كند و مي‌فرمايد: خدا نور آسمان‌ها و زمین‌هاست[[42]](#footnote-43). ميدانيم كه آسمان و زمين گاهي روشن است و گاهي تاريك و در تاريكي، همه چيز از نظر انسان پنهان می‌شود و در روشنایی همه چيز برابر او نمايش پيدا مي‌كند. نور و ظلمت دو حقيقت خيلي عجيب است و نمی‌توانیم اين دو را مساوي بدانيم. در ظلمت همه چيز از اختيار انسان خارج می‌شود و در نور، همه چيز در اختيار اوست. ظلمت، يعني مرگ زندگي؛ و روشنایی، حيات آن است. همان تفاوتي كه بين مردگان و زندگان هست، بين نور و ظلمت هم هست. در اين آيه خداوند تعالي مي‌فرمايد اگر می‌خواهید خداي خود را بشناسيد، نور آسمان‌ها و زمین‌ها را بشناسيد. حال اگر منظور همين نور خورشيد و ستارگان باشد، پس آيه می‌گوید همين روشنایی‌ها خداست و تاریکی‌ها غير خداست و اگر روشنایی، خدا باشد قابل پرستش است و اين ماه و خورشيدها كه روشني بخش هستند گویا چهره خدا را به نمايش می‌گذارند؟ به اين دليل است كه بسياري از آدم‌ها ماه و خورشيد را مي‌پرستيده‌اند و مي‌گفتند خدا نور آسمان‌ها و زمين است و اين خورشيدها چهره خدا را به نمايش می‌گذارند، با اينكه تمامي پيامبران الاهي همانطور كه با بت پرستي مبارزه كرده‌اند با پرستش ماه و خورشيد هم مخالفت كرده‌اند و گفته‌اند كه این‌ها مخلوق خدا هستند و خداوند، خالق انوار است. از امام معصوم (ع) راجع به اين آيه پرسيدند. امام فرمودند كه در عالم دو روشنایی وجود دارد. يك نور به معني همين نور روشن كننده زمين و آسمان و نور ديگر به معناي روشنایی علم و حكمت. علم و حكمت اگر نمايش ندارد و ديده نمی‌شود، از نور خورشيد و ستاره روشن‌تر است. اگر چهره خورشيد تاريك شود با علم و حكمت مي‌توان آن را دوباره روشن كرد اما اگر علم و حكمت نباشد خورشيد و ماه قابل ظهور نيست و قابل بهره برداري هم نمی‌باشد. پس نور علم از نور ظاهر روشن‌تر است. عالِم با علم خود ماه و ستاره مي‌سازد وليكن ماه و ستاره با نور خود نمی‌توانند علم و عالم بسازند.

تعريفي از نور علم و نور طبيعت

خدا علم آسمان‌ها و زمین‌هاست. لازم است در اينجا بين علم و نور مقايسه كنيم و نور علم را با نور خورشيد بسنجيم تا ببينيم و بدانيم كداميك روشن‌تر هستند. آنچه مسلم است تمامي موجودات عالم، مخلوق علم و قدرت هستند. ما انسان‌ها از نظر اينكه مجهز به علم و قدرت هستيم اين همه صنايع برقي و غير برقي ساخته‌ایم و زندگي خود را با صنايع خود روشن کرده‌ایم. پس اگر كسي بپرسد آیا نور برق روشن‌تر است يا علمِ كسي كه نور برق را از ظلمات طبيعت استخراج كرده و به نمايش گذاشته است البته جواب می‌دهیم كه سازنده نور برق و اختراع كننده وسائل برقي از برق روشن‌تر است. همين طور ميگوییم آیا خورشيد و ماه و ساير مخلوقات روشن‌ترند يا خدایی كه این‌ها را ساخته است؟ جواب اين است كه آفريننده موجودات از آنچه آفريده روشن‌تر است. او با روشنایی ذاتي خود كه علم و قدرت باشد اين همه صنايع و عجايب آفريده و از بهترين و عجیب‌ترین آفريدگان او همين انسان است. انسان در دل خود چراغي به نام علم روشن دارد كه از روشنایی خورشيد بالاتر است زيرا من كه انسان هستم خورشيد را مي‌شناسم كه نورانيست ولي خورشيد مرا نمی‌شناسد كه به نور علم روشن هستم. همين طور آنچه را مي‌بينيد با نور چشم و فضا مي‌بينيد ولي آنچه را ميدانيد با نور علم ميدانيد. گاهي چراغ علم انسان و فضاي زندگي، هر دو روشن هستند و گاهي يكي از اين دو چراغ یا هر دو تاريكند. مثلاً در شب تاريك در بيابان تاريك كه انساني وجود ندارد هم چراغ فضا خاموش است، كه نور خورشيد باشد و هم چراغ علم، كه كسي نيست بداند فضا تاريك است يا روشن؛ و گاهي چراغ علم روشن است وليكن فضا تاريك؛ و گاهي هر دو چراغ روشن است. انسان دانشمند در فضاي روشن.

به طور كلي نور علم در وجود خدا یا انسان از نور آسمان‌ها و زمین‌ها روشن‌تر است زيرا با علم خود روشنایی را مي‌فهمي اما با روشنایی فضا، علم را نمی‌شناسی. در اين رابطه است كه خدايتعالي خود را نور آسمان‌ها و زمين معرفي مي‌كند، يعني علم آسمان‌ها و زمین‌ها، كه با علم خود اين همه عجايب و صنايع را ساخته است و خداوند همانطور که برای نورِ فضا يك چهره نوراني به نام خورشيد و ستاره ساخته است برای نمايش دادن علم و دانش خود هم چهره هاي عالِم و نوراني به وجود آورده كه آن چهره‌ها را در اين آيه شريفه معرفي مي‌كند. يكي از اين چهره‌ها در آيه‌ي نور «مشکاة نور» است كه به وجود حضرت زهرا (س) تفسیر شده است.

توضيحي راجع به «مشكاة» در آيه نور

حضرت زهرا (س) مشکاة علم خداست. علم و حكمت الاهي در ظرف وجود آن حضرت قرار گرفته است زيرا كه ايشان همه جا با عمل و بيان خود، علم و حكمت الاهي را به نمايش مي‌گذارد، همانطور كه در سخنراني مسجد مدينه، علم و حكمت الاهي را به نمايش گذاشته و سازمان ظلم و ستم و كفر و گناه را تا ابد محكوم نموده است[[43]](#footnote-44). پس او ظرف نورِ علمِ خداوند متعال است. خداوند تعالي شخصيت آن حضرت را همه جا در آيات قرآن به عنوان ظرف و مظروف تعبير مي‌كند كه مي‌فرمايد علم قرآن و علم مقدرات در شب با‎بركت قرارگرفته است. در سوره دخان مي‌فرمايد: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ (القرآن) فِي لَيْلَةٍ مباركه»، ما علم قرآن را در شب با‎بركت جاي داده‌ایم و ما ميدانيم كه علم در وجود انسان قرار می‌گیرد نه در زمان و مكان. علم خدا كه قرآن است بر انسان نازل می‌شود. اگر قرآن را در مسجدها بگذارند يا سر کوه‌ها یا در روی زمين و دريا، كوه و دريا با نزول قرآن عالِم نمی‌شوند.

هر چيز جاي مخصوص به خود دارد. ظرف مناسب برف و باران، كوه و دشت است و مناسب آب‌ها، دريا و اقيانوس است. مناسب علم هم وجود انسان است. پس علم و دانش در زمان و مكان نيست و در زمان و مكان هم جاي ندارد فقط در وجود انسان جاي دارد. پس اين شب بابركت در سوره دخان كه علم الاهي در آن جاي گرفته وجود انسان است و در بيان ائمه اطهار (ع)، حضرت زهرا (س) است. فرموده‌اند ليلة القدر و ليلة مباركه، وجود ايشان است و خداوند متعال قرآن را در قلب ايشان جاي داده است. پس وجود حضرت زهرا (س) يك ظرف وسيع نامتناهيست كه علم نامتناهي خداوند تعالي را در ظرف وجود خود جاي داده است. مشکاة نور هم به حبابي مي‌گویند كه داخل آن چراغ روشن می‌شود. مشاهده می‌کنید گاهي يك چراغ برق داخل حبابي از شيشه قرار می‌گیرد و يا قنديلي مي‌سازند و داخل آن چراغ روشن می‌کنند. خداوند مي‌فرمايد زهرا (س) همان حبابيست كه در دل او چراغ علم الاهي روشن شده و علم و دانش او برابر علم و دانش خداوند متعال است.

آيه دوم، سوره دخان مي‌فرمايد: «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ امرحكيم [[44]](#footnote-45)»، تمام مقدرات حكمت آميز خدايتعالي در حضور آن حضرت مقدر می‌شود. حضرت زهرا (س) را به عنوان يك مشاور خدا تعريف مي‌كند، مثل اين است كه مجلسي در حضور خدا تشكيل می‌شود و انسان‌هایی كه علم و دانش و عقل و استعداد آن‌ها با علم خدا برابري مي‌كند در آن مجلس حضور دارند. مجلس شورایی كه رئیس آن خداوند متعال و اعضاء آن در مرتبه اول، حضرت زهرا (س) و ائمه اطهار (ع) هستند. خداوند تعالي مقدرات زندگي بشر را در اختيار حضرت زهرا (س) و ائمه اطهار (ع) قرار می‌دهد و مي‌فرمايد مقدرات بشر در سال جاري چنين و چنان است. مقدر است جایی جنگ واقع شود و جایی زلزله و يا در كجا مقدر است برنامه ديگري پياده شود. تمامي حوادث سال و ماه جاري در آن مجلس مطرح می‌شود و اول كسي كه از اسرار زندگي و مقدرات مردم باخبر می‌شود حضرت زهرا (س) و سپس ائمه اطهار (ع) هستند؛ لذا گفته‌اند شب قدر، ارتباط پيدا كردن با آن حضرت می‌باشد. کسانی که معرفت به ايشان دارند شب قدر را درك كرده‌اند. خداوند متعال آن‌ها را به علم و ايمان مجهز مي‌كند و مستحق زندگي بهشتي می‌شوند و ديگران كه معرفتي به علم و عصمت ايشان ندارند شب قدر هم ندارند يعني خداوند به آن‌ها ارزش ايماني و انساني نمی‌دهد.

مشاهده می‌کنید در اين آیات سوره قدر، دخان و نور، خداوند تعالي حضرت زهرا (س) را به صورت ظرفي به نمايش مي‌گذارد كه به علم الاهي مجهز است.

حديث مشهور: رضايت فاطمه رضايت خدا است

حديث مشهور در تعريف آن حضرت كه مي‌فرمايد: «إِنَّ اللَّهَ يَرْضِي لِرِضَاهَا وَ يَغْضَبُ لِغَضَبِهَا[[45]](#footnote-46)»، همين معنا را تأييد مي‌كند كه آن بزرگوار، مخزن علم و دانش خداوند تعالي می‌باشد. اين حديث مشهور بزرگ‌ترین مدرك عظمت وجودی آن حضرت است. رضا و غضب خداوند متعال كه بر چه كساني رحم كند و از آن‌ها راضي شود و بر چه كساني غضب نمايد و از آن‌ها ناراضي باشد خيلي عظيم و عجيب است و اين رضا و غضب در پي رضا و غضب آن حضرت تحقق پيدا مي‌كند. از هر كس و به هر ميزاني كه ايشان راضي باشد خدا هم از او راضيست و بر هر كس به هر ميزاني كه ايشان غضب كند خدا هم غضبناك است.

اين مسئله بسيار عجيب است. يك چنان علم سنگيني است كه کوه‌های قدرت هم تحمل آن را ندارند. چطور ممكن است انساني به مقامي برسد كه صددرصد صفات او و فكر و فهم او، علم و قدرت او و در نتيجه رضا و غضب او، برابري با علم و قدرت خدايتعالي داشته باشد؟

خداوند تعالي در علم و قدرت، يك حقيقت نامتناهيست و نمی‌شود برای علم و قدرت او يا رضا و غضب او حد و مرزي پيدا كرد و در عين حال اين همه خلايق در كره زمين، از افراد بسيار ساده و سطحي گرفته تا دانشمندان درجه يك، كه دنيا را به علم و صنعت خود آباد کرده‌اند، همه و همه به ضميمه انسان‌های كامل مانند پيغمبران و ائمه اطهار (ع)، از مسير رضا و غضب حضرت زهرا (س) مستحق بهشت يا جهنم می‌شوند؟ اين حديث آنقدر بزرگ و سنگين است كه شايد انسان‌ها در كشف حقيقت آن مشكلاتي پيدا كنند كه چگونه خدا با آن عظمت، كه در ذات خود رحمت نامتناهي و غضب نامتناهي می‌باشد، رحمت و غضب خود را در مسير رضا و غضب حضرت زهرا (س) قرار داده است؟ شايد بعضي این‌طور توجيه كنند كه اين مسئله مربوط به علاقه و محبتي است كه خداوند تعالي به حضرت زهرا (س) دارد. مانند پدر و مادري كه دختر زيبا و شايسته خود را خيلي دوست دارند و همه جا مطابق ميل او حركت می‌کنند، اگر‎ چه خلاف حكمت و مصلحت باشد. شايد حضرت زهرا (س) هم بر طبق عواطف وجودی خود از كسي آنقدر رضايت پيدا كند كه نبايد بكند و يا بر كسي چنان غضبناك شود كه نبايد بشود، مثل مادري كه بر طفل خود كه او را اذيت كرده غضب مي‌كند و عذابي بيش از حد به او می‌دهد كه عقلاً درست نباشد. اگر تمامي انسان‌ها را در برابر پيامبران و ائمه (ع) مانند كودكاني در برابر پدر و مادر بدانيم كه گرفتار هوا و هوس خود می‌شوند و معصيت می‌کنند و اين همه جنگ و مصيبت ايجاد می‌کنند، طبعاً اولياء آن‌ها بر آن‌ها غضب می‌کنند اما نه تا اين اندازه كه آن‌ها را به جهنم بیندازند و تا ابد بسوزند و راه نجاتي هم نداشته باشند. شايد عقلا بگویند اين مقدار عذاب جهنم خيلي بيشتر از جنايت جنايتكاران است.

در اين رابطه از امام سؤالاتي كرده‌اند و امام (ع) جواب‌هایی داده‌اند كه بعضي از آن‌ها ظاهراً قانع كننده نيست. از آن جمله پرسیده‌اند: اي امام بزرگوار انسان‌های كافر و معصيت كار كه در مدت هفتاد هشتاد سال عمرشان معصيت خدا کرده‌اند، خداوند متعال آن‌ها را به عذاب ابد تهديد كرده است. شايد عذاب خدا بيشتر و بزرگ‌تر از گناه آن‌ها باشد. ائمه اطهار (ع) در برابر اين سؤالات، دو نوع جواب داده‌اند كه يك جواب آن شهرت يافته و جواب ديگر مجهول مانده است. جواب مشهور اين است که امام (ع) مي‌فرمايد: كافران به دليل نيت كفرشان در جهنم حبس شده‌اند[[46]](#footnote-47). چون نيت آن‌ها اين بوده كه اگر تا ابد زنده باشند معصيت كنند تا ابد معذب می‌شوند. اما احاديث ديگري داريم كه خداوند تعالي به دليل نيت گناه كسي را عذاب نمی‌کند بلكه به دليل عمل گناه او را مجازات مي‌كند جواب قانع كننده چيست؟

جواب قانع كننده اين است كه گناه و معصيت، ذات انسان را چنان تيره و سياه مي‌كند كه اين فرد از خط انسانيت خارج شده و تغيير ماهيت می‌دهد و تبديل به يك حيوان درنده می‌شود. چنان ذات خود را تاريك و سياه مي‌كند كه اصلاح آن به اراده خدا هم ممكن نيست چه برسد به اراده خلق. يعني انسان تمامي ارزش‌های خود را از دست می‌دهد و داراي ضد ارزش‌ها می‌شود به طوری که اگر هم او را به بهشت انتقال دهند باز هم همان درنده خطرناك است. وقتي گناه و معصيت، ذات فردي را تغيير دهد، يك جنس گرگ صفت، مستحق رحمت خدا نخواهد بود. پس در اين جواب كه مطابق آیات قرآن است امام (ع) مي‌فرمايد: عذاب‌های دنيا و آخرت ثمراتيست كه از كفر و گناه پيدا می‌شود.

در اينجا لازم است روشن گردد كه نتيجه گناه و معصيت غير از كيفر گناه و معصيت است. كيفر مانند جريمه است كه دولت برای متخلفين مقرر مي‌كند. مثلاً يك راننده گاهي خلاف مقررات رانندگي مي‌كند بدون اينكه تصادف كند و دولت او را جريمه كند، يا ممكن است دولت از جريمه او صرف‌نظر كند. اين جريمه، كيفر ناميده می‌شود كه از عمل خلاف جدا است زيرا عمل خلاف هست اما ممكن است جريمه را ببخشند يا نبينند. اما نتيجه گناه مثل تصادف است كه راننده خلاف مقررات عمل مي‌كند و به دره اي سقوط مي‌كند يا با ماشين ديگري برخورد مي‌كند و كشته می‌شود. اين تصادف نتيجه عمل خلاف راننده است و به دست كسي نيست. رانندۀ كشته شده يا زخمي شده نمی‌تواند كسي را جز خودش ملامت كند. عذاب‌های آخرت از نوع تصادفات رانندگي به علت عمل خلاف مقررات است نه از نوع جريمه، كه به دست خدا باشد. كفار برای تسلط بر انسان‌های مظلوم مجبورند سلاح‌های جنگي بسازند و قتل و كشتار به راه اندازند و خودشان هم گاهي كشته می‌شوند و آخرين اسلحه اي كه به آن متوسل می‌شوند و ملت‌ها را دسته جمعي می‌کشند همين اسلحه هاي هسته اي است كه كشتار جمعي مي‌كند و اين همان جهنمي است كه خدايتعالي خبر داده است. آیا فكر می‌کنند اين جهنم را خدا ساخته و مردم را سوزانده است یا کفار ظالم ساخته‌اند و خود و مردم را سوزانده‌اند؟

روز قيامت تمامي انسان‌هایی كه با زخم و جراحت مرده‌اند يا با آتش سوخته‌اند، ظالم بوده يا مظلوم، با همان ميزان حرارت كه آن‌ها را سوزانده و با همان زخم‌ها و جراحت‌های وارده زنده می‌شوند و اين همان عذاب‌های آخرت است. اگر مؤمن و بی‌گناه باشد به خدا پناهنده می‌شود و خدا او را شفا داده به بهشت مي‌برد و اگر كافر و ظالم، از آنجا كه خدا را نمی‌شناسد يا امام و پيغمبري كه به او پناهنده شود، در همان عذاب و بلا كه از دنيا با خود برده مي‌ماند. مانند مريضي است كه طبيب نمی‌شناسد تا به او پناهنده شود. مؤمنين و مؤمنات، طبيب معالج خود را كه خدا و پيغمبران هستند مي‌شناسند و به آن‌ها پناهنده شده شفا مي‌گيرند اما کافر که در ظلمت كفر و گناه مرده است، آنقدر جاهل است كه خدا یا پيغمبري را نمی‌شناسد تا توبه كند و شفا بگيرد. پس در همين عذاب و حرارت آتشي كه از دنيا با خود برده‌اند می‌مانند و اين همان جهنمي است كه خود ساخته‌اند و خود را سوزانده‌اند. حال فکر کنید آیا جهنم را خدا مي‌سازد و مردم را به آن مبتلا مي‌كند یا کافران و ستمكاران؟ و با همه این‌ها اگر توبه كنند خدا مي‌پذيرد اما در اثر ظلم و ستم، كافران ماهيت حيواني پيداكرده و علم و شعور انساني خود را از دست داده‌اند. يك حيوان اگر در شرايط میلیون‌ها درجه حرارت هم قرار گيرد بلد نيست طبيب معالج را بيابد و به او پناهنده شود. آن‌ها لياقت ورود به زندگي افراد خوب را ندارند. پس لازم است رابطه رضايت و نارضايتي حضرت زهرا (س) را با رضا و خشم خدا بدانيم. خدا با آن عظمتي كه دارد، بينهايت علم و حكمت است و ذره‎اي در رضا و غضب خود اشتباه نمی‌کند. كسي كه مغضوب خدا شده صددرصد به اراده خودش بوده و كسي كه مورد پسند خدا شده، صددرصد خودش اين لياقت را كسب نموده است.

برای كشف رابطه اين رضا و غضب با خداي متعال دو فرضيه قابل تصور است. يكي اينكه بگوییم محبت زياد خداوند نسبت به آن حضرت باعث اين تابعيت شده است، كه اين تصور کاملاً غلط است زيرا خداوند از قضاوت علم خود صرف‌نظر نمی‌کند كه اگر ذره‎اي اشتباه در قضاوت حضرت زهرا (س) باشد از آن صرف‌نظر كند و به آن ظلم راضي شود. لازم است انسان‌ها خود را در قضاوت، تابع خدا قرار دهند نه خدا تابع انسان.

فرضيه دوم اين است كه علم و حكمت آن حضرت آنقدر بالا رفته باشد كه کاملاً مانند خدا بداند و بشناسد. انساني را دقیقاً در همان درجه از ثواب و عقاب كه مستحق آن است و خدا می‌داند، بشناسد. هر كسي و هر چيزي را چنان می‌داند و مي‌شناسد كه خدا می‌داند، پس خدا ايرادي در رضا و غضب ايشان نمی‌بیند. جهل و اشتباه از وجود آن حضرت برطرف شده است و علم و دانش او برابر با خدا شده است. او معصوم است و در رضا و غضب خود محال است اشتباه كند. به اين جهت خداوند تعالي به او اختيارات مطلق می‌دهد تا هركس را بخواهد شفاعت كند يا واگذارش كند.

مبدأ مقدرات خدا و نزول بركات برای خلق كيست؟

تعريفات ديگري كه در روایات و احاديث از آن حضرت شده، راجع به مبدئیت ايشان برای فيوضات و بركاتيست كه از جانب خدا برای خلق مقدر می‌شود. ايشان مبدأ مقدرات الاهي برای خلق خدا مي‌باشد. دليل اين مبدئیت، اين آيه در سوره دخان است كه خداوند تعالي مي‌فرمايد: «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ امرحكيم[[47]](#footnote-48)»، تمامي مقدرات الاهي در حضور آن حضرت و به راي و خواهش ايشان تنظيم می‌شود. آنچه از خدا به سوي خلق نازل می‌شود بر اساس نقشه هاي منظم و مرتبي است كه پيش از نزول فيض برای اهل عالم مرتب می‌گردد. مثلاً در يك مملكت؛ ابتدا عده اي كه در رأس مملكت هستند و دولت يا مجلسي تشكيل داده‌اند تمامي مقدرات، ابتدا به وسيله آن‌ها و در حضور آن‌ها تنظيم می‌شود. بودجه مملكت و مسائل صلح و جنگ و عمران و هر چه لازم است ابتدا در حضور آن سران تنظیم می‌شود و آن‌ها مقدار آن را تصويب و مقرر می‌کنند. شما عالم خلقت را در نظر بگيريد و مخلوقات خدا را و فيوضات و بركاتي كه از جانب خدا برای خلق نازل می‌شود. اين حادثه‌ها و تقديرات الاهي مثل مرگ و حيات و ارزاق و غيره، اگر بينهايت نباشد نزديك به بينهايت است. اولين كسي كه از نقشه هاي خدا با خبرمی شود و خدا نقشه هاي تقديري خود را به دست او می‌دهد و از دست او به مأموران مي‌رسد، پيش از هر پيامبر و امامي، حضرت زهرا (س) می‌باشد. روایات، اين معنا را تأييد مي‌كند كه امام (ع) مي‌فرمايد: واسطه بين خدا و مردم، پيغمبر و ائمه می‌باشند. همانطور که آن‌ها واسطه فيوضات علمي و ديني هستند، واسطه تقسيم نعمت‌های خدا هم در دنيا و آخرت آن‌ها می‌باشند وليكن حضرت زهرا (س) بين ما و خدا واسطه است[[48]](#footnote-49). فيض الاهي، اول به مادر ما زهرا (س) می‌رسد و از دست ايشان تحويل پيغمبران و ائمه (ع) می‌شود. درباره مسئله شفاعت، روایت‌ها می‌گوید روزي كه میلياردها انسان، اولين و آخرين از آدم تا قيام قائم (ع) در صحراي محشر جمع می‌شوند و همه در انتظار كسي هستند كه باب رحمت خدا و باب شفاعت را به روی مردم باز کند، حضرت زهرا (س) مي‌آيد، زيرا روز قيامت همه افراد بشر از عفو خدا استفاده می‌کنند نه اينكه مستحق فيض الاهي باشند. اگر به پرونده انسان‌ها نگاه كنيم و اعمال آن‌ها را در برابر فيض خدا قرار دهیم، كسي پيدا نمی‌شود كه با علم و عمل خود حقي بر خدا پيدا كند. همه جا و همه كس در علم و عمل خود كمتر و كوتاه تر هستند از حقي كه خدا بر آن‌ها دارد. كسي نمی‌تواند ثابت كند كه من آن چنان خدا را عبادت كرده ام كه طلبكار خدا هستم و بر خدا واجب است حق عبادت مرا برساند، زيرا ثابت می‌شود كه عبادت بهترين عابدها در برابر حقي كه خدا بر انسان دارد، نقطه صفري در برابر بينهايت يا قطره اي در برابر دريا مي‌باشد. پس لازم است بندگان خدا از عفو خدا استفاده كنند. بنابراين لازم است كسي بين آن‌ها و خدا واسطه باشد و آن واسطۀ اول، پيش از پيغمبران و ائمه (ع)، حضرت زهرا (س) می‌باشد كه گفته‌اند: «هِيَ أَوَّلُ وافدة عَلی اللَّهُ تَعَالَي الجَنَّة [[49]](#footnote-50)»، اول كسي كه درهاي رحمت و بركت الاهي را باز مي‌كند و با خداي خود تماس می‌گیرد و از خدا اجازه می‌گیرد كه از بندگان او شفاعت كند حضرت زهرا (س) می‌باشد. پس او مبدأ تمامي فيوضات و بركاتيست كه از جانب خدا برای خلق نازل می‌شود و اول واسطه ايست كه تمامي گذشتگان و آيندگان به وساطت او احتياج دارند. در اين رابطه بهترين آيه اي كه در معرفي حضرت زهرا (س) نازل شده است آيه نور در سوره نور است.

اين آيه از عجايب آیاتيست كه در قرآن نازل شده است. اگر قرآن را از نظر علميت و هدايت تشبيه به خورشيد كنيم آيه نور، خورشيد خورشيدها می‌باشد. با اينكه نور خورشيد و ستاره خود به خود روشن است و می‌درخشد، باز هم برای شناختن خورشيد و ستاره‌ها چراغ ديگري لازم است كه انسان آن را به دست گيرد و در شعاع نور آن، خورشيدها و ستاره‌ها را بشناسد. اين هم كلمه عجيبي است كه خداوند تعالي در قرآن حضرت زهرا (س) و ائمه اطهار (ع) را نور انوار معرفي مي‌كند، يعني چراغي هستند كه به وسيله آن‌ها خورشيد شناخته می‌شود و ستاره‌ها نمايش پيدا می‌کنند. خاصيت نور اين است كه آنچه را در تاريكي پنهان است به شما نشان می‌دهد. تا وقتي هوا تاريك است همه چيز از نظر شما پنهان است و نمی‌توانید آنچه را مي‌خواهيد و به دنبالش هستيد پيدا كنيد. لازم است خورشيد طلوع كند و فضاها را روشن كند تا شما حركت كنيد و آنچه می‌خواهید بيابيد. پس نور خورشيد هم خود را به شما نشان می‌دهد، هم غير خود را. در تعريف نور گفته‌اند: «ظَاهِرٌ بِنَفْسِهِ، مُظْهِرٌ لِغَيْرِه»، نور، خود و غير خود را به نمايش مي‌گذارد. انسان اگر خواسته باشد نور خورشيد را پيدا كند احتياج به چراغ ديگري ندارد اما خدايتعالي در آيۀ نور، چراغي را تعريف مي‌كند كه اگر آن چراغ روشن نشود و انسان‌ها آن چراغ را به دست نگيرند خورشيدها و ستارگان در تاريكي مطلق قرارمي گيرند و انسان‌ها بدون آن چراغ نمی‌توانند حتي خورشيد و ستاره را ببينند و بيابند. آن چراغ روشن و آن روشن‌ترین چراغ و خورشيد، خورشيد علم است. علم خدا و ائمه (ع) و علم درستي كه فكر انسان يا قلب او را روشن مي‌كند از خورشيد روشن‌تر است. اگر علم نباشد خورشيد و ستاره گم می‌شوند و پنهانند. مثلاً انسان‌ها در خلقت خود يك چراغ نوراني هستند. هر چيزي را چنانكه هست مي‌بينند و می‌شناسند وليكن حيوانات اگر هم چيزي مي‌بينند نمی‌شناسند. آیا حيوانات خود را می‌شناسند كه حيوانند؟ آیا روز روشن و شب تاريك را مي‌توانند تعريف كنند؟ شناسایی از بينایی بالاتر است. يك انسان عالم كه نمی‌بیند از يك انسان جاهل كه مي‌بيند بالاتر است. آن جاهل بينا وظيفه دارد پيش عالم نابينا درس بخواند. ما با دانایی خود آنچه را مي‌بينيم مي‌شناسيم نه با بينایی خود. كودكان گاهي مادر و پدر خود را نمی‌شناسند زيرا دانا نشده‌اند. پس شناسایی كه علم است بر بينایی حاكميت دارد. علم، خورشيد خورشيدهاست.

خداوند تعالي خود را معرفي مي‌كند به اينكه: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ[[50]](#footnote-51)»، اگر نور خدا كه چراغ آسمان‌ها و زمین‌هاست همين خورشيد و ستاره‌ها باشد لازمه‌اش اين است كه بگوییم همين‌ها نور خدايند و خود خدا هستند. گبرها در قديم چنين عقيده داشتند كه نور، خداي عالم است و مقدس است. نور، خداست و ظلمت، شيطان. با اينكه نوري كه ديده می‌شود مخلوق خداست. خورشيد پرست با بت پرست چه فرقي دارد؟ هر دو مخلوق خدايند. خدا كه می‌گوید من نور آسمان‌ها و زمین‌ها هستم يعني من علمي هستم كه انوار عالم را به شما نشان می‌دهم و در شما دانایی و شناسایی به وجود مي‌آورم. اينجاست كه ميگوییم علم، نور عالم است. علم، چراغيست كه اگر نباشد چهره ماه و خورشيد هم تاريك می‌شود. در اين رابطه خداوند تعالي برای معرفي علم خود نمونه هایی را كه برای مردم قابل رؤيت است معرفي مي‌كند تا با ديدن و شناختن نمونه هاي علم الاهي خداي خود را بشناسيم. مي‌فرمايد: «مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ[[51]](#footnote-52)»، نمونه نور خدا، مشکاة است.

مشکاة نور در اينجا قابل انطباق به وجود مبارك حضرت زهرا (س) می‌باشد، زيرا تنها معصومي كه در باطن خود به علم خدا مجهز است و در باطن او چراغ علم خدا روشن است وليكن در ظاهر نمايش ندارد آن حضرت (س) است.

انسان‌ها با شغل و مسئوليتي كه به آن‌ها واگذار می‌شود شناخته می‌شوند. ميگوییم فلان شخص، امام است و آن ديگري پيغمبر و آن رئیس و آن سلطان است و با اين اسم‌ها و عناوين، آن‌ها را مجهز به علم الاهي و يا مقام و مرتبه ميدانيم و اگر اين اسم‌ها نباشد آن شخصیت‌ها هم قابل شناسایی نيستند. مثلاً يك سلطان يا رئیس جمهور تا زمانی که برای رياست يا سلطنت انتخاب نشده باشد و فردي عادي در ميان مردم باشد به علم و قدرت شناخته نمی‌شود اما زمانی که به رياست و سلطنت يا از طرف خدا به امامت انتخاب می‌شود مردم می‌فهمند كه او از ديگران برتر و بالاتر است كه خدا و يا مردم به او مقام و منصب داده‌اند. پس اسم و عنوان و القاب، معرف چنين افرادي می‌شود. اما حضرت زهرا (س) در ظاهر، اسم و عنوان امامت يا نبوت ندارد وليكن در باطن، مجهز به سرمايه هاییست كه انبياء و ائمه (ع) دارند. از اين جهت خداوند از وجود ايشان تعبير به مشکاة نموده است يعني وجودی که پر است از علم خدا ولي در ظاهر، نمايش اجتماعي و مقامي ندارد. در عالم ظاهر هر وقت صحبت از امامان و پيغمبران می‌شود اول، نام پیغمبر اکرم (ص) را می‌برند و بعد نام ائمه (ع) را، زيرا پيغمبر (ص) از امامان بيشتر شهرت دارد. اما وقتي خداوند تعالي ائمه (ع) را تعريف مي‌كند اول نام زهرا (س) را می‌برد و بعد نام پيغمبر (ص) و ائمه (ع) را. در داستان حديث كساء وقتي فرشتگان از خدا سؤال كردند كه اين پنج تن چه كساني هستند كه این قدر روشن هستند و نورشان همه افق‌ها را روشن كرده است، خداوند تعالي اول زهرا (س) را معرفي مي‌كند و نام ائمه (ع) را بعد از نام او می‌برد. مي‌فرمايد: فاطمه (س) و پدرش و شوهرش و فرزندانش. زيرا فرشتگان كه در باطن عالم هستند و مجهز به نور خدا می‌باشند، زهرا (س) را از پيغمبر و امامان بهتر می‌شناسند. در داستان آدم و حوا هم گفته شده كه وقتي در بهشت حركت می‌کردند خانمي را ديدند كه بر تخت سلطنت نشسته و نورش همه جا را فرا گرفته است. تاجي بر سر، گردنبندي بر گردن و گوشواره‎اي در گوش دارد، نه مثل اين تاج و گوشواره‌ها. گفتند تاج او پدرش، گردنبند او همسرش و گوشواره‎اش، دو فرزندش حسن (ع) و حسين (ع) هستند. تعبير اين داستان اين است كه همانطور كه زنان با اين زینت‌ها خود را نمايش مي‌دهند، وجود مبارك پيغمبر (ص) و علي (ع) و حسنين (ع) نيز زينت وجود حضرت زهرا (س) هستند كه با يك چنين وابستگاني در عالم، جلوه علمي پيدا مي‌كند و با جلال و شكوه شناخته می‌شود. در آيه نور هم كه خداوند تعالي چهارده معصوم را معرفي مي‌كند اول حضرت زهرا (س) را به عنوان مشکاة نور خود تعريف مي‌كند كه او را ظرف انوار الاهي می‌داند. ظرف و مظروف مانند كوزه و آب كوزه. علم الاهي آب حيات است كه در وجود آن حضرت قرار گرفته است.

اصل الاصول در خلقت انسان است

يكي ديگر از القاب با‎بركت حضرت زهرا (س)، اميت و اصالت او در فيض گيري و نشر فيض خداوند متعال است. اميت دو معنا دارد. يكي به معناي اصالت در خلقت و ديگر به معناي هدف و مقصد در حركت و تكامل. اصالت خدا در آفرينش کاملاً معلوم است كه به همين دليل در جامعه انساني و در آفرينش جهان و انسان اصالت دارد. اما مبدأ فيوضات و بركات در خلقت و آفرينش چيست؟ همانطور كه در طبيعت، اصل و فرع وجود دارد و فروع به اصول منتهي می‌شوند، فروع مانند گياهان و اصول مانند آب و خاك. اگر آب و خاك و عوامل ديگر مانند نور و حرارت در طبيعت نباشد، فروع قابل ظهور نيست. آب و خاك و نور و حرارت است كه مبدأ پيدايش نباتات و حيوان و انسان شده است وليكن اصل الاصول به آن كسي يا چيزي مي‌گویند كه اگر نباشد آب و خاك و خورشيد و ماه و ستاره اي هم خلق نمی‌شود. مثلاً در خانه سازي و ماشين سازي و صنايع ديگر، آب و خاك و معادن و فلزات اصلند، كه اگر نباشند اين صنايع قابل ظهور نيست وليكن به حساب ديگر، انساني كه صاحب خانه و ماشين است، اصل الاصول است. يعني اگر انسان نباشد خانه ساخته نمی‌شود و صنعتي قابل آفرينش نيست. كل عالم، صنعت خداوند متعال است و آفريننده اصلي اوست وليكن اگر انسان را در نظر نمی‌گرفت عالم، قابل آفرينش نبود. عالم و آنچه در آن است به منزله خانه و اثاث خانه و، انسان، به منزله صاحب‌خانه است. اگر كسي از خدا بپرسد اين عالم خلقت را برای بهره برداري چه كسي ساخته است، خداوند تعالي انسان را صاحب اين خلقت و خانه معرفي مي‌كند. پس انسان در آفرينش عالم، اصل است. به همين دليل خداوند در حديث كساء مي‌فرمايد كه اگر انسان‌های كامل و نوراني مانند پيغمبر اكرم (ص) و ائمه اطهار (ع) نبودند هرگز زميني و آسماني و ماه و ستاره اي خلق نمی‌کردم.

پس به طور كلي انسان برای خلقت زمين و آسمان و ماه و خورشيد و دريا و صحرا اصالت دارد. در صورتی که انسانِ كامل باشد، حركت و خلقت معنا پيدا مي‌كند. انسان كامل به جای اصل و مبدأ؛ و غیر انسان، به منزله فروعيست كه از اين اصل ظاهر می‌گردد. همچنين اصالت انسان در حركت و تكامل.

انسان‌ها دو نوع حركت دارند. اول حركت انتقالي از جایی به جایی و دوم حركت تكاملي از حالي به حال ديگر. حركت از نقص به كمال، از علم به جهل، از موت به حيات و از مرض به سلامتي و از فقر به دارایی. حركت انتقالي مقدمه است برای حركت تكاملي. هر جا و هر وقت كه انسان از شهري به شهر ديگر حركت مي‌كند برای اين است كه زندگي بهتري برای خود و خانواده‌اش بسازد و همين حركت به سوي بهتر شدن‌ها را حركت تكاملي می‌نامند كه خداوند تعالي در قرآن به اين حركت اشاره مي‌كند و از قول انسان می‌گوید: «اِنّا لِّله و اِنّا اِلَيه راجِعون[[52]](#footnote-53)». ما بنده خدا هستيم و به سوي خدا حركت می‌کنیم. حركت به سوي خدا و به سوي علم و دانش، حركت تكاملي می‌باشد. تمامي انسان‌ها به فکر اين هستند كه از فقر و جهل و ضعف و هر عيب و نقصي، خود را برهانند تا زمانی که به كمال مطلق برسند و در وضعي قرار گيرند كه همه چيز برايشان آماده باشد و از هر چيز، بجا و به موقع استفاده كنند. حركت تكاملي در ميدان طبيعت و در فضاي خلقت شروع می‌شود. همين عالم خلقت، كتابيست كه خداوند تعالي با صفحات باز و روشن در اختيار ما انسان‌ها قرار داده تا هركس و هر چیز را چنانكه هست بشناسيم و بجا و به موقع استفاده كنيم. خداوند در عالم چيزي نيافريده كه برای انسان منشأ خطر و ضرر باشد بلكه هر چيز از جزیی و كلي و حشرات و حيوانات به جای خود، نعمتي از نعمات او هستند و اين انسان است كه بايستي كيفيت بهره برداري از آن‌ها را ببيند و بشناسد.

اولين فايده اساسي كه از هر مخلوقي برای انسان حاصل می‌شود علم و معرفت است. عالَم خلقت مانند كتاب و مخلوقات هم كلمات و عباراتيست كه در اين كتاب نوشته شده است. كتاب خواندني و دانستني در صورتي كتاب به حساب مي‌آيد كه صفحاتش پر از مطلب باشد. كاغذهاي سفيد بدون عبارت و كلمه، كتاب به حساب نمی‌آید و فهم انسان را بالا نمی‌برد. اگر صفحه كره زمين، صاف و خالي باشد كه خدا چيزي را خلق نكند، مانند كاغذيست كه بر آن مطلبي نوشته نشده باشد و چيزي نباشد كه انسان بخواند و بداند؛ لذا خداوند متعال صفحه جهان را پر از اين همه مخلوقات نموده كه هر كدام به جاي خود كلمه اي از كلمات كتاب آفرينش است. به طور كلي خداوند متعال برای درس و مطالعه انسان و تكامل علم و حكمت در وجود او، سه كتاب آفريده است. كتاب اول، كتاب دوم، كتاب سوم، و هر یک از اين سه در مقدمه كتاب ديگر قرار گرفته است كه اگر كتاب اول را نخوانند و ندانند آمادگي برای كتاب دوم پيدا نمی‌کنند و همچنين دومي را برای درك سومين كتاب و كتاب سوم را اگر چنان بخوانند و بدانند كه خدا می‌خواهد، در مكتب خدا فارغ‌التحصیل می‌شوند و ابديت پيدا مي‌كنند و هر يك از آنان مانند خداي خود دانا و توانا می‌شوند و مجهز به علم و هنر او می‌شوند.

كتاب اول، كتاب طبيعت است. زمين و آسمان و هرچه در آن‌ها قابل رؤيت و شناساییست. كتاب دوم، انسان و زندگي انسان. شناختن انسان‌های در حد صفر و زير صفر و انسان‌های كامل. كتاب سوم، ذات مقدس خداوند تعالي، كه تا او را نشناسيم آن دو كتاب را هم به حقيقتي كه دارد نمی‌شناسیم. خداوند متعال هم پشت كار انسان را دارد. در دنيا و آخرت او را مجبور به دانستن مي‌كند تا زماني كه به ثمر برسد. اين حركت تكاملي هم مانند مسافرت‌ها مقصد لازم دارد. مقصد مسافر، شهريست كه در آن شهر به تمامي خواسته‌ها می‌رسد و از تمامي بلاها نجات پيدا مي‌كند. پس لازم است بدانيم شهر بزرگ انسان‌ها در مسير تكامل علمي و فني چه كساني هستند كه در حركت، اصل می‌باشند و مي‌توانند هدف او را پركنند.

تعريف «شهرهاي با‎بركت» در بيانات امام صادق علیه السلام

خداوند تعالي در سوره سبا آیه 18 مي‌فرمايد: ما‎بين انسان‌ها و آن شهرهاي با‎بركت كه شهر بهشت است، روستاها و آبادی‌هایی قرار داديم و به مردم دستور داديم كه اگر مي‌خواهند از بيابان زندگي و روستاهاي كوچك و بزرگي كه استعداد ندارد زندگي آن‌ها را تأمين كند در امن و امان بگذرند و نجات پيدا كنند، لازم است خود را به آن شهرهاي بزرگ و با‎بركت برسانند. «وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقَرِيِّ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قِرِّي ظَاهِرُهُ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَ أَيَّاماً آمِنِينَ».

در تفسير اين آيه شريفه بحثي بين امام جعفر صادق (ع) و ابوحنيفه كه پيشواي بزرگ اهل سنت است پيدا می‌شود. منصور دوانيقي خليفه عباسي به ابوحنيفه كه مدتي نزد امام صادق (ع) درس خوانده بود و به درجه اي از علم و دانش رسيده بود پيشنهاد كرد كه من پول فراوان در اختيار تو می‌گذارم و تو ادعاي امامت كن. بگو من عالِم به اسرار قرآن هستم تا مردم بيايند در دانشگاه تو درس بخوانند. من به هر زن و مردي كه در محضر درس تو حاضر شود ماهي دو دينار حقوق می‌دهم و هر كس را كه در محضر درس جعفر صادق (ع) حاضر شود دو دينار جريمه می‌کنم. او با اين سياست شيطنت آميز، كاري كرد كه هزاران نفر پاي درس ابوحنيفه حاضر می شدند و كمتر كسي جرأت می‌کرد پاي درس امام صادق (ع) برود. مردم وقتي به اين دو مكتب نگاه می‌کردند می‌گفتند امام اعظم، ابوحنيفه است كه اين همه شاگرد دارد نه امام صادق (ع) كه خود را امام مردم می‌داند و محضرش این قدر خلوت است. آن‌ها نفهميدند كه شيطنت خليفه عباسي باعث اين قضيه شده است و لذا ابوحنيفه به امام اعظم شهرت يافت، يعني استاد همه استادان. ابوحنيفه كه ادعاي امامت كرده و خود را عالم به تمام قرآن مي‌دانست روزي خدمت امام صادق (ع) رسيد. حضرت فرمود شنيده ام ملقب به امام اعظم شده اي و شاگردان زيادي دور خود جمع كرده اي؟ عرض كرد مردم چنين مي‌گویند و پاي درس من مي‌آيند و فتواي مرا قبول دارند. حضرت فرمود از روی چه كتابي و با چه آیاتي فتواي خود را می‌دهی؟ عرض كرد از آیات قرآن، زيرا خيلي ساده است و همه كس می‌خوانند و مي‌دانند و من هم برايشان قرآن را تفسير می‌کنم. حضرت فرمود چگونه ادعاي فهم قرآن را داري با اينكه قرآن را كسي مي‌فهمد كه مخاطب خدا واقع شود و آیات كريمه را از خود خدا بشنود نه از روی كتاب و كاغذ؟ اكنون من از شما آيه اي را می‌پرسم كه ظاهراً ساده است. حضرت، آيه فوق‌الذکر را از او پرسيد كه تفسيرش چيست. عرض كرد اين آيه واضح است. خدا به حاجيان می‌گوید وقتي به طرف مكه حركت می‌کنید از بیابان‌ها عبور نكنيد كه گرفتار دزدان و درندگان می‌شوید و امنيت نداريد و به كمبود آب و غذا مبتلا مي‌شويد. از خطي برويد كه شهرها و روستاهایی سر راه شما باشد تا با آرامش به مقصد برسيد. حضرت فرمود پس اين آيه به حاجی‌ها وعده امنيت می‌دهد كه از زمان حركت به سوي كعبه و برگشت از آن به مرگ و مرض و دزدان و غارتگران مبتلا نمی‌شوند، در حالي كه ما مي‌بينيم چقدر حاجي در راه مكه غارت شده يا كشته شده‌اند و يا در خود شهر مكه حاجی‌ها را اذيت كرده و يا جنگ واقع شده و اهل آن كشته شده‌اند مثل قرامطه كه طايفه اي از مسلمانان افراطي بودند و اهل مكه را غارت كردند، با اينكه طبق تفسير شما خداوند به حاجيان و اهل مكه وعده امنيت می‌دهد. پس آیا به وعده خدا شك كنيم كه اين همه حاجيان كشته شده و امنيت نداشته‌اند و يا در تفسير شما؟

ابوحنيفه درماند كه اگر بگوید خدا دروغ گفته، كفر است. مجبور شد اعتراف كند كه او نمی‌تواند درست تفسير كند و آيه را بفهمد. پس به جهل خود اعتراف كرد و عرض كرد پس معناي اين آيه چيست كه اگر حاجيان طبق شرايط حركت كنند از امنيت كامل برخوردارند؟ حضرت فرمود اين آيه، حركت تكاملي انسان را به دايره ولايت خدا و اولياء خدا تعريف مي‌كند كه هر كس در زندگي از جاده مستقيم آباد كه در هر فاصله اي شهر آبادي وجود دارد به دايره ولايت خدا و اولياء خدا كه شهر با‎بركت است، حركت كند دين و ايمانش محفوظ مي‌ماند و دزد و غارتگري نمی‌تواند بر او مسلط شود و با سلامتي و امنيت كامل به آن شهر با‎بركت می‌رسد. آيه فوق يك چنين مسافرتي را تعريف مي‌كند. شهر با‎بركت، دايره ولايت خدا و اولياء خدا است كه حكومت آل محمد (ص) است و شهرهاي بین راه كه مردم را از اين شهر به آن شهر و از اين حال به حال بهتر ترقي مي‌دهند، علماء مكتب آل محمد (ص) هستند كه با علم خود مردم را به زندگي بهشتي و حكومت خدا و اولياء خدا هدايت می‌کنند. هر كس از مسير علماء، اين مكتب و به هدايت آن‌ها، امام خود را بشناسد و علم و عقيده خود را از قرآن و ائمه (س) به دست آورد، دينش محفوظ است تا روزي كه به زندگي بهشتي برسد و هر كس خط علماء اين مكتب و در نتيجه شهر با‎بركت خدا را كه حكومت امام است، رها كند و وارد اديان باطل و مکتب‌های انحرافي شود، دين و ايمانش غارت می‌شود و شياطين و استثمارگران، دين و ايمان و فرهنگ حیات‌بخش آنان را غارت می‌کنند و به جاي اينكه مردم را به بهشت برسانند به زندگي جهنمي منتقل می‌کنند. اين است تفسير اين آيه، كه هر كس در صراط مستقيم حركت كند صددرصد سعادتمند است و هر كس از اين صراط مستقيم و مكتب خدا منحرف شود صددرصد بدبخت مي‌شود و استثنا ندارد.

بحث ما در اين رابطه است كه حضرت زهرا (س) يك شخصيت با‎بركت است كه هم مبدأ حركت بشريت به سوي كمال است و هم مقصد اين حركت، كه يك زندگي كامل است. به اين مناسبت خداوند تبارك و تعالي ايشان را با كلمه کوثر معرفي كرده است و معناي کوثر، بينهايت علم و قدرت و بركات است. همان بينهايت هایی كه انسان‌ها طالب آن هستند زيرا انسان در فكر و استعداد خود موجودي نامتناهيست و محدوديت نمی‌پذیرد. هر جا خدا یا اولياء او خطي يا ديواري برابر انسان بكشند و به او بگویند تا همين جا حق داري و بيشتر حقي نداري، انسان ناراحت شده و احساس مي‌كند در دايره اي حبس شده است. به اين ترتيب اگر مالك كره زمين و ثروت آن هم باشد باز ناراحت است كه چرا مالك آسمان‌ها و ستاره‌ها نيست. انسان هر چه را در عالم است مي‌طلبد و خداوند متعال هم آنچه را در زمين و آسمان آفريده، برای انسان آفريده است. این‌ها نه برای خدا لازم است، كه خدا بي نياز است و نه برای غیر انسان، زيرا غیر انسان فهم مالكيت و قدرت مالكيت ندارد. مشاهده می‌کنید كه خداوند تمامي منابع ثروت و قدرت را در اختيار انسان گذاشته تا او دل طبيعت را بشكافد و نيروها و معادن را استخراج كند و قدرت خود را به جایی رسانده كه مالك درياها و صحراها شده است. دريا را از ماهی‌ها و نهنگ‌ها مي‌گيرد و آن‌ها را در راه منافع خود قرباني مي‌كند. صحرا و جنگل را از حيوانات وحشي گرفته و اين درندگان را در راه منافع خود مهار مي‌كند. فضا را از پرندگان گرفته و قانع نشده و به فکر اين است كه خود را به ستارگان برساند و آن‌ها را در اختيار بگيرد و به هر جا برسد متوقف نمی‌شود. او هرگز كلمه بس را به كار نمی‌برد و اين اقتضاي خلقت اوست. انسان در استعداد خود مجهز به علم خداست. می‌خواهد چنان باشد كه خداي او مي‌باشد. قدرتش برابر قدرت او و ثروتش برابر ثروت او؛ و كلمه درستي كه لازم است در تعريف انسان به كار ببريم همين، **ضد محدوديت**، است. او هر روز خود را به قدرت و ثروتي مجهز مي‌كند و باز هم به فکر حركت به سوي ثروت‌های ديگر و قدرت‌های ديگر است و خداوند متعال هم بر پايه همين اقتضاء، وعده هاي نامتناهي به او می‌دهد. می‌گوید اي انسان هرچه هست در فضاها و زمین‌ها، همه را برای تو خلق كردم. در شب معراج به پيغمبرش می‌گوید من فقط انساني مانند تو می‌خواهم و ديگر، هرچه هست را برای تو آفريده‎ام و تمامي انسان‌ها را در خطي حركت داده كه در انتها مانند امامان و پيغمبران باشند و به ثروت نامتناهي عالم برسند.

در اين رابطه است كه ميگوییم حضرت زهرا (س) هم مبدأ حركت و خلقت است و هم مقصد حركت انسان‌ها و هدف خدايتعالي از خلقت.

حضرت زهرا (س) مبدأ و مقصد حرکت بشریت

دلائل مبدئیت حضرت زهرا (س). اول اينكه معرفت به آن حضرت ملاك ثواب و عقاب آخرت واقع شده است. كسي از نعمت‌های الاهي بهره مي‌برد كه معرفت به شخصيت ايشان داشته باشد و كسي مغضوب خدا واقع می‌شود كه با آن حضرت و كساني كه در رديف ايشان مي‌باشند بيگانگي داشته باشد. در تعريف آن، حضرت پيغمبر اكرم (ص) فرموده‌اند از هر كس زهرا (س) راضي شود خدا هم راضي می‌شود و بر هر كس، زهرا (س) غضبناك شود خدا هم غضب مي‌كند. رضا و غضب آن حضرت، يك اصل اساسي در صحراي محشر است كه انسان‌ها از مجراي رضايت او وارد بهشت مي‌شوند و در صورت انحراف از رضايت او به جهنم كشيده مي‌شوند. دليل اين اصل اساسي اين است كه مؤمن به دليل بهره برداري از حوض کوثر، مؤمن شناخته می‌شود و به دليل عدم آن، كافر. حوض کوثر در اينجا به معني نور ایمان و معرفت است. نور ایمان در دل هر كس قرار گرفت خاصيت آن، محبت به خدا و بندگان خدا مي‌باشد و اين نور، اجازه گناه و معصيت به زن و مرد مؤمن نمی‌دهد. نور ایمان در دل انسان مثل نور برق در صنايع برقي مي‌باشد. صنايع برقي اگر‎ چه از نظر ساختمان، بي عيب باشند فقط به وسيله نيروی برق حيات و خاصيت پيدا می‌کنند وگرنه ارزشي ندارند. نور ایمان هم به منزله روح حيات است كه اگر باشد انسان زنده است وگرنه لش مرده اي بيش نيست. عده اي از مسلمانان خدمت پيغمبر اكرم (ص) آمدند و عرض كردند یا رسول الله ما به تو ايمان آورديم. همانطور كه برای مؤمنين پاك و نجيب احترام و ارزش قائل می‌شوی و آن‌ها را مي‌پذيري و دوست داري ما را هم بپذير و به اندازه آن‌ها دوست داشته باش. خداوند تعالي آيه اي نازل كرد و ادعاي كساني را كه خود را مؤمن مي‌دانند ولي هنوز مجهز به نور ایمان نشده‌اند باطل نمود. فرمود شما مسلمانان اجباراً تسليم قدرت پيغمبر شده‌اید و اگر فرصتي پيدا كنيد به كفر جاهليت برمی‌گردید[[53]](#footnote-54). فرمود وقتي مؤمن هستيد كه قلبتان به نور ایمان روشن شود. وقتي نور ایمان وارد قلبتان شد، گناه و معصيت از وجود شما برطرف می‌گردد و انساني خواهيد شد كه به طور طبيعي بدون نظارت كسي، صددرصد پاك و نجيب هستيد كه از كفر و گناه وحشت داريد. روح ايمان غير از روح حيات است. حيوانات با روح حيات زنده‌اند و اگر آن روح را نداشته باشند مي‌ميرند. انسان‌ها هم با روح حيات زنده‌اند و اگر آن روح را نداشته باشند مي‌ميرند وليكن روح ايمان، نیرویی است كه بين انسان و خدا و پيغمبران، سنخيت به وجود مي‌آورد. مؤمن و كافر با يكديگر تفاوت جنسي دارند. مؤمن از نظر رواني و روحي با پيغمبران، يك جور و يكنواخت است و عشق و علاقه به خدا و اولياء خدا دارد ولي اگر فرزندان او فاقد روح ايمان باشند با او يگانگي و دوستي پيدا نمی‌کنند و با بيگانگان كه اين روح را ندارند يگانگي پیدا می‌کنند. ملاك ثواب و عقاب هم نور ایمان است. روز قيامت كه انسان‌ها در دايره حكومت خدا و اولياء او قرار مي‌گيرند حسب و نسب لغويت پيدا مي‌كند و ايمان و تقوا رسميت پيدا مي‌كند. اگر پيغمبر و امام هم فرزند كافر و منافقي داشته باشد نمی‌تواند از او شفاعت كند و او را به بهشت ببرد. مشاهده می‌کنیم كه در آيات قرآن، خداوند تعالي ابولهب را كه عموي پيغمبر است لعن و نفرين كرده و او را از دايره ولايت خود كه همان زندگي بهشت است اخراج نموده، وليكن امثال ابوذر و سلمان را كه با رسول خدا (ص) خويشاوندي ندارند از اهل بيت ايشان دانسته است كه پيغمبر (ص) فرمودند: «سلمان منا اهل‌البیت[[54]](#footnote-55)». هر كس شعاعي از نور ایمان به دلش بتابد قهراً محبت به خدا و اولياء و انبياء خدا و محبت و معرفت به حضرت زهرا (س) پيدا مي‌كند و هركس فاقد شعاعي از نور ایمان باشد كافر شناخته می‌شود و هرگز محبت قلبي به آنان پيدا نمی‌کند. مردم ممكن است امامان و پيغمبران را به دليل اينكه عنوان امامت و رياست دارند قبول كنند و از آن‌ها اطاعت نمايند وليكن حضرت زهرا (س) را كه يك چنين مناصبي ندارد نشناسند و محبت به ايشان نداشته باشند و از ايشان اطاعت نكنند. عناوين ظاهري غير از نور ایمان و معرفت است. كساني كه داراي نور ایمان و معرفت هستند زن و مرد مؤمن را يكنواخت دوست دارند ولي اگر فاقد اين نورانيت باشند ممكن است برای صلاح دنياي خود از آنان اطاعت كنند وليكن محبت به آن‌ها پيدا نمی‌کنند. در اينجا خداوند متعال ملاك نجات از مهالك دنيا و آخرت و ورود به بهشت را محبت و معرفت به آن حضرت قرار داده است زيرا فقط كساني از او اطاعت می‌کنند و برای او احترام و عظمت قائل می‌شوند كه مجهز به نور ایمان باشند و با اين نورانيت، سنخيت با آن حضرت پيدا می‌کنند و به جاي فرزند او شناخته می‌شوند.

به اين دلائل ميگوییم كه مبدأ و ملاك نجات انسان در حركت به سوي بهشت و نجات از عذاب آخرت، نور ایمان است كه شعاعي از حوض کوثر می‌باشد. هركس مجهز به اين نور باشد رابطه قلبي و دوستي با آن حضرت پيدا مي‌كند و هركس فاقد آن باشد، نمی‌تواند ايشان را به عنوان يك شخصيت آسماني بشناسد و قبول كند. پس مبدأ حركت به سوي خدا و آخرت، محبت و ولايت حضرت زهرا (س) می‌باشد.

حديثي كه در تعريف نام‌گذاری آن حضرت به زهرا بود را قبلاً دانستيم. در اين حديث به زبان ساده می‌گوید فرشته‌ها پيش از خلقت عالم و آدم در ظلمت بودند و از اين تاريكي به خدا شكايت كردند و عرض كردند ما را از تاريكي نجات بده. خداوند تعالي برای نجات آن‌ها نور زهرا (س) را در فضاي زندگي آن‌ها جلوه گر كرد. حديث نامبرده اگر‎ چه به ظاهر نشان می‌دهد كه فضاي زندگي فرشتگان تاريك بوده و خدا چراغي به نام زهرا (س) در آن فضا روشن ساخته است وليكن معناي واقعي حديث غير از ترجمه ظاهري آن می‌باشد. حقيقت اين است كه عامل حيات و حركت هر چيزي در عالم ثمره ايست كه از آن حيات و حركت پيدا می‌شود. تمامي عالم خلقت و مخصوصاً انسان‌ها به منزله شجره هستند كه ثمره وجود آن‌ها معرفت به خدا و اولياء خدا مي‌باشد. فرشتگان هم در طبيعت، عوامل حيات و حركت مي‌باشند، مانند نيروی برق در صنايع برقي، كه اگر اين نيرو نباشد حركت نمی‌کنند. فرشتگان كه مي‌خواهند عالم را بگردانند و بچرخانند و اين همه ثروت و نعمت بيافرينند، عامل اين تحريك و تحرك، انسانيست كه معرفت كامل به خدا دارد. نظر به اينكه خداوند در خلقت عالم و آدم به شخصیت‌هایی كه معرفت كامل به او دارند آگاهي دارد، به دليل وجود آن‌ها، كه اين چهارده معصوم (ع) و به خصوص حضرت زهرا (س) از آن جمله هستند، اجازه داد كه چرخ و پر عالم خلقت به كار بیفتد و فرشتگان، اين همه ثروت و قدرت برای انسان توليد كنند. پس معرفت اين چهارده نفر به خداوند متعال و مخصوصاً حضرت زهرا (س) ايجاب مي‌كند كه خداوند متعال چنين عالم و آدمي برای آن‌ها بسازد كه آن‌ها به جاي استاد دانشگاه عالم باشند و آدم و فرزندان او به منزله شاگردان در مكتب آن‌ها درس بخوانند و معرفت پيدا كنند و به ثمر برسند.

پس در اينجا موقعيت حضرت زهرا (س) و امامان ديگر عليهم السلام شناخته می‌شود كه اگر آن‌ها نبودند طبيعت، سكوت مطلق بود. ماه و ستاره طلوع و غروب نداشتند و فرشتگان چيزي توليد نمی‌کردند. معناي اينكه فرشتگان در ظلمت بودند اين است كه يك چنين نيروهاي پر بركتي كه مي‌توانند بيابان طبيعت را به صورت بهشت جلوه دهند بيكار بودند و خداوند متعال هم كه بدون هدف و بدون وجود ثمره، شجره‎اي را كِشت نمی‌کند و ثمره درخت انسان، علم و معرفت به خداوند متعال است كه مبدأ و مصدر آن، وجود مبارك حضرت زهرا (س) می‌باشد. اگر طبيعت را به كارواني تشبيه كنيم علت حركت اين كاروان و مبدأ حركت آن به سوي بهشت وجود انسان‌هایی مانند حضرت زهرا (س) و ائمه اطهارند كه مي‌توانند بشريت را به كمال مطلق برسانند.

فرازی از زیارت جامعۀ کبیره: بِكُم بَدَءَ اللهُ و بِكُم يَختِم

در اين رابطه اين جمله عجيب و عميق در زيارت جامعه كبيره معنا پيدا مي‌كند كه امام دهم (ع) در تعريف ائمه (ع) مي‌فرمايد: «بِكُم بَدَءَ اللهُ و بِكُم يَختِم[[55]](#footnote-56)». خداوند تعالي خلقت عالم و آدم را به بركت وجود شما ائمه خلق نموده و به بركت وجود شما عالم و آدم را به كمال مي‌رساند. اين جمله در زيارت جامعه كبيره درست به اين معناست كه دولت، دانشگاهي بسازد و رياست آن و تعليم و تربيت دانشجويان را به اساتيد بزرگواري واگذار كند و به آن اساتيد بگوید كه اين دانشگاه به بركت وجود شما ساخته شده است. اگر استادي مثل شما نبود چنين دانشگاهي به وجود نمی‌آمد. به بركت شما، دانشجويان به صحنه آمدند و به بركت شما به كمال مطلق مي‌رسند و مانند استاد خود مجهز به علم و دانش مي‌شوند. جمله شريفه بالا در زيارت جامعه همين معنا را روشن مي‌كند. خداوند تعالي اراده كرد دانشگاهي به صورت كره زمين بسازد و دانشجوياني كه آدم و اولاد آدم هستند را به اين دانشگاه بياورد اما اصل اساسي برای پيدايش اين دانشگاه و دانشجويان، اساتيدي هستند كه بتوانند آن‌ها را به ثمر برسانند. پس پيش از ساخت عالم، اساتيدي لازم است كه اين دانشگاه و دانشجو تحويل آن‌ها داده شود و آن اساتيد، ائمه اطهار (ع) هستند. امام (ع) در اين جمله مي‌فرمايد: خداوند پيش از خلقت عالم و آدم، ما امام‌ها را به كمال مطلق رسانيد و اين عالم و آدم را برای ما خلق كرد تا آن‌ها را مانند خود به كمال برسانيم و زندگي بهشتي به وجود آوريم.

حديث ديگر كه اين معنا را تأييد مي‌كند اين است كه فرمودند: «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ[[56]](#footnote-57)»، پيش از خلقت عالم و آدم وجود حجت خدا لازم است. پيش از دانشگاه، استاد لازم است و همراه خلايق هم حجت خدا بايد باشد. لازم است همراه دانشجويان، استاد باشد و در انتها بعد از كامل شدن خلق هم حجت خدا لازم است تا برای دانشجويان كامل خود يك زندگي كامل بسازد. اين است معني مبدئیت ائمۀ‎اطهار‎(ع).

نقش مادر برای فرزندان و جامعه: مبدئیت روحي و جسمي

و اما منتهی‌الیه زندگي بشر. گفتيم كه حضرت زهرا (س) و ائمه (ع)، هم مبدأ آفرينش هستند، كه عالم و آدم برای آن‌ها خلق شده و هم مقصد آفرينش، كه آدم و اولاد او كه دانشجويان اين مدرسه هستند لازم است درس بخوانند و بكوشند خود را به جایی برسانند كه امامان آن‌ها رسيده‌اند. اگر درست در وضعيت و موقعيت مادر فكر كنيم و بدانيم نقش او در خانواده چيست خواهيم دانست كه مادر از يك طرف، مبدأ پيدايش نسل است و از طرف ديگر منتها و هدف زندگي فرزندان. خداوند تعالي به فرزندان می‌گوید همانطور که مادر، شما را به وجود آورده و توليد كرده است رضايت و اطاعت از او هم برای شما زندگي مي‌سازد. گفته‌اند: «الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ[[57]](#footnote-58)»، زندگي بهشتي زير پاي مادران است. يعني فرزندان اگر دوست دارند به سعادت كامل برسند بايستي در شعاع فكر مادر و محبت و رضايت او فعاليت كنند زيرا دعاي مادر و خواهش‌های او يگانه عامليست كه زندگي فرزندان را به ثمر مي‌رساند. گفته‌اند يك دعاي مادر برای فرزند از میلیون‌ها ثروت در طريق تجارت بيشتر نتيجه می‌دهد زيرا آنچه خداوند تعالي برای فرزندان مقدر مي‌كند از مسير رضايت پدر و مادر و مخصوصاً مادر مقدر مي‌كند. مخصوصاً مادري كه مؤمن و دانشمند باشد. مادري كه معرفتش به خدا كامل است و به صلاح و فساد زندگي فرزندان خود آشنایی كامل دارد و بسيار تشنه سعادت فرزند است، از نظر روانی چنان است كه مصيبت فرزند ده برابر برای او مصيبت است. فرزندي كه در آتش مي‌سوزد مادرش ده برابر بيشتر مي‌سوزد اگر‎ چه در آتش نباشد. سعادت فرزند هم ده برابر بيشتر از خودش برای او لذت‌بخش است. پس دعاي پدر و مادر و مخصوصاً اگر دانا و با ايمان و تقوا باشند يگانه عامليست كه سعادت فرزندان را تأمين مي‌كند. فرزندان همانطور که به وسيله مادر وارد زندگي شده‌اند و مبدأ حركت آن‌ها مادر بوده، از مسير دعاي مادر و رضايت او هم به زندگي خوب خواهند رسيد. بنابراين مادران، هم مبدأ زندگي و حركت اولاد و هم رضايت و دعاي آن‌ها، مقصد زندگي فرزندان است. رابطه حضرت زهرا (س) با كل بشر هم رابطه مادر و فرزند است. او چندين برابر دوست داشتن انسان‌ها نسبت به خودشان، آن‌ها را دوست دارد و بيشتر از خودشان برايشان دعا مي‌كند و تلاش مي‌كند زندگي آن‌ها به ثمر برسد. پس خلقت به نام او و به ياد او شروع شده و دانشگاه زمين برای استادي او ساخته شده و مقصد زندگي انسان هم كه بهشت است به رضايت او داير مي‌گردد و انسان‌ها با سند رضايت ايشان و معرفت به مقام او مي‌توانند به زندگي بهشتي خود برسند.

مادران از نظر بركاتي كه برای فرزندان خود دارند بر دو قسمند. بعضي منشأ بركات مالي و مادي فرزندان هستند. برای آن‌ها زحمت مي‌كشند تا آن‌ها را به زندگي مالي و مادي برسانند ولي به مسائل روحي و ديني و اخلاقي فرزندانشان بي تفاوت هستند. زندگي دنياي فرزندان، مولود رنج و تلاش پدر و مادر مخصوصاً مادر وظيفه شناس است؛ و بعضي مادران علاوه بر اين، منشأ بركات روحي و اخلاقي فرزندان خود هم مي‌باشند. از مواد بدن و مزاج خود بدن فرزندان را تغذيه می‌کنند و توليد می‌کنند و از اخلاق و ايمان و تقواي خود، روح آن‌ها و انسانيت آن‌ها را توليد می‌کنند و فرزندان همانطور که اولاد جسماني آنان هستند اولاد روحاني آن‌ها هم مي‌باشند. ما اگر مي‌توانيم آدم و حوا را پدر و مادر اصلي بشر بشناسيم و مخصوصاً مادر بزرگ خود حوا را مادر اجسام و ابدان خود بدانيم، می‌توانیم حضرت زهرا (س) را مادر علم و دين و اخلاق خود بشناسيم و دوام زندگي بشريت در دنيا و آخرت به علم و اخلاق بستگي دارد. انساني كه فاقد علم و اخلاق است انسان به حساب نمی‌آید بلكه حيوانيست به صورت انسان. مشاهده مي‌كنيم تمام مصیبت‌ها و مرگ و مرض‌ها و قتل و كشتارها به وسيله انسان‌های فاقد دين و اخلاق به وجود آمده است. حاكميت دين و اخلاق بر انسان، مانند حاكميت خورشيد بر كره زمين است كه همه چيز را تربيت مي‌كند. خداوند تعالي روزي كه اراده كرد در كره زمين انسان را خلق كند پيش از آفرينش او پدر و مادر روحاني و ايماني او را انتخاب كرد و انسان‌های اول را كه همان آدم و حوا هستند به صورت نوزادي كه تحويل پدر و مادر مي‌شوند تحويل آن‌ها داد. ما ميگوییم خداوند تعالي آدم و حوا را در بهشت آفريد اما لازم است بپرسيم آیا آن‌ها بعد از آنكه خلق شدند تحويل باغ بهشت شدند؟ تحويل درختان بهشت يا تحويل آدم‌های بهشت؟ اگر آن‌ها را به صورت دو کودک به درخت‌های بهشت تحويل دهند مثل اين است كه بچه اي بعد از به دنيا آمدن تحويل باغ و جنگل شود. بچه اي كه در جنگل رها شود چگونه ممكن است تربيت شود و به عقل و شعور برسد؟ جز اينكه طعمه نقدي برای گرگ و پلنگ باشد.

كودكان در صورتي سعادتمند مي‌شوند كه تحويل پدر و مادر شوند و در اختيار انسان قرار گيرند و فقط در اين صورت است كه از دين و فضيلت و انسانيت و ساير كمالات بهره‌مند مي‌شوند وگرنه قطعه گوشتي هستند در دهان حيوانات. پس اگر از شما بپرسند آدم و حوا كه در بهشت خلق شدند تحويل چه كساني شدند جواب شما چيست؟ لازم است بگوییم تحويل پدر و مادر بهشتي خود شدند و تربیت‌های اوليه خود را از آن‌ها فرا گرفتند و آن پدر و مادر بهشتي، حضرت زهرا (س) و امیرالمؤمنین (ع) بوده‌اند.

آدم و حوا، پدر و مادر جسماني مردم و حضرت زهرا (س) و امیرالمؤمنین (ع)، پدر و مادر روحاني بشر هستند. تمامي علوم و اخلاق ايماني و انساني جامعه بشري از چشمه‎اي به نام کوثر؛ و ساقي کوثر جوشيده است. کوثر يعني چشمه علم و اخلاق و ساقي کوثر يعني كسي كه آن علم و اخلاق را به بندگان خدا مي‌رساند. ام المومنين واقعي در قرآن كه اين همه شأن و مقام دارد حضرت زهرا (س) مي‌باشد. هر كس مجهز به علم و اخلاق باشد فرزند روحاني ايشان به حساب مي‌آيد و هر كس فاقد دين و اخلاق باشد از اين خانواده نيست بلكه فرزند جسماني پدر و مادري است كه او را توليد كرده‌اند. پس می‌توانیم آن حضرت را **ام‌المؤمنین و المؤمنات** و **ام البشر** بشناسيم. در اين رابطه اخبار و احاديثي كه دلالت دارد بر اينكه حضرت زهرا (س) و شوهر و فرزندانش مبدأ و مصدر اين همه بركات در عالم بوده‌اند ياد آوري می‌شود.

زندگي بهشتي چگونه ساخته می‌شود؟

آنچه مسلم است اين مسئله است كه زندگي بهشتي بستگي به درخت و بوستان بهشت ندارد، بلكه علم و معرفت و دانش و بينش و خداشناسي، بهشت است. بهشت به وجود انسان‌های بهشتي بستگي دارد و اين جملاتي را كه خدا در قرآن درباره بهشت مي‌فرمايد، مثل: «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَار»، این‌طور فكر می‌کنند كه باغيست و از زير درخت‌ها نهر جاريست. اين تعريف، مناسب با آيه قرآن نيست. آن باغي كه از آن نهرهاي لذت و نعمت جريان پيدا مي‌كند خودِ انسان است. انسان‌های بهشتي، مجهز به علم و قدرت خدا مي‌شوند. همانطور که خداوند با علم و قدرتي كه دارد آنچه مي‌خواهد مي‌سازد، انسان‌های بهشتي نيز يك چنين علم و قدرتي پيدا می‌کنند كه آنچه مي‌خواهند می‌شود. اگر به درختي دستور دهند كه ده‌ها تن ميوه‎هاي مختلف برايم فراهم كن به محض خواستن، ميوه‌ها از شاخه هاي درخت مانند نهر جريان پيدا مي‌كند و هر چيز ديگر. چنان مجهز به علم و قدرت خدا مي‌شوند كه اگر ساعتي در كوير باشند آن بيابان خشك را تبديل به باغ بهشت مي‌كنند. خداوند تعالي قدرت خود را كه تعريف مي‌كند مي‌فرمايد: آنچه بخواهم به محض خواستن می‌شود. خدايتعالي برای ساخت و ساز معطلي ندارد و قدرت محيط و مسلط او بر اشياء در يك آن آنچه بخواهد مي‌سازد و انسان بهشتي هم این‌طور مسلط می‌شود. زن و مرد بهشتي از مسير معرفت به خدا و اولياء خدا آنچه بخواهند فوري می‌شود. بخواهند از مشرق به مغرب و از زمين به آسمان بروند فوري می‌روند و بخواهند از میلیون‌ها مهمان خود پذيرایی كنند آنچه بخواهند آماده می‌شود. يك چنين معارفي و يك چنين انسان‌هایی بهشتند. چنين وضعي بستگي به اين دارد كه در اطاعت خدا باشند تا به علم و معرفت مجهز شوند و با آن، تجهيزات زندگي بهشتي برايشان داير شود. پس، بهشت انسان است نه باغ و بوستان. باغ و بوستان به اراده انسان ساخته می‌شود.

در احاديث حكومت امام زمان (ع) گفته‌اند كه ايشان گاهي میلیون‌ها نفر از دوستان خود را به فضا مي‌برد و آن‌ها را ميان ستاره‌ها گردش می‌دهد تا مخلوقات عجيب آسمان را از نزديك ببينند. موقع حركت منادي صدا مي‌زند كه هيچ كس آب و غذا و وسيله اي با خود بر ندارد زيرا امام به قدرت الاهي مجهز است كه هر جا بروند و هرچه بخواهند فوري برايشان آماده می‌شود. احتياج به كار و زحمت برای تهيه مايحتاج خود ندارند. مجهز به دعاي مستجاب، يا مجهز به علم و قدرت خدا هستند[[58]](#footnote-59). يك چنين حالات و حركات و علم و معرفتي كه در انسان به وجود مي‌آيد سرمايه بهشت است. بهشت، انسان‌های خوبند كه به محض خواستن، بيابان را تبديل به باغ و بوستان می‌کنند نه باغ و بوستاني مانند دنيا كه بد و خوب در كنار هم و مزاحم يكديگر باشند.

يكي ديگر از امتيازات وجودی حضرت زهرا (س) اين است كه جهاد اسلامي برای دفاع از حق به وسيله او شروع شده و به وسيله ائمه (ع) خاتمه پيدا مي‌كند. لازم است بدانيم چه عوامل و چه انسان‌هایی هستند كه مي‌توانند به زندگي فلاكت بار دنيا خاتمه دهند و زندگي زيباي بهشتي را به روی مردم باز كنند.

تمامي انسان‌های تاريخ از ابتدا تا انتها همه و همه اميدوارند كه روزي اين زندگي دنیایی كه توأم با رنج و مصيبت است و با مرگ تمام می‌شود خاتمه پيدا كند و زندگي آخرتي كه حيات ابدي و سعادت هميشگي، توأم با نعمت‌های خداوند متعال است به روی مردم باز شود.

از همان ابتداي خلقت، خدايتعالي و فرشتگان و ائمه اطهار (ع) و تمامي پيغمبران، بشريت را اميدوار به زندگي بهشتي نموده‌اند و از اين زندگي دنیایی كه توأم با رنج و مصيبت است و بدتر از آن، زندگي جهنمي است آن‌ها را ترساندند. اصرار كردند كه هر انساني در آينده يا زندگي بسيار سختي خواهد داشت به نام جهنم و يا بسيار لذت‌بخش به نام بهشت. اصرار داشتند كه انسان‌ها نابود شدني نيستند و خداوند انساني را كه خلق كند تا ابد هست خواه بهشتي خواه جهنمي. فنا و نابودي برای عالم و آدم محال است. ساخت و ساز خلايق به دست خداوند متعال مثل ساخت و ساز انسان‌ها نيست كه عاقبت نابود شود زيرا آنچه خدا آفريده، كامل آفريده و كامل، نابود نمی‌شود. چيزهاي ناقص را خراب می‌کنند تا به جاي آن کامل‌تر بسازند. زندگي ما انسان‌ها كه دائم در معرض تغيير و تبديل است به اين دليل است كه نحوه زندگي و ساخت و ساز ما ناقص است. هرچه عقل و شعور انسان بالاتر می‌رود زندگي بهتر و بالاتري مي‌تواند بسازد و ناقص را از بين ببرد. زندگي ما در كره زمين مانند خانه هاي مسكوني و ساختمان‌هایی است كه مي‌سازيم. الآن كه چيزي مي‌سازيم فكر می‌کنیم بهترين را ساخته‌ايم و خبر نداريم كه در آينده عقل و علم انسان‌ها بيشتر می‌شود و به ساخت و ساز عالی‌تری آشنا می‌شوند و آنچه قبلاً داشته‌اند نابود می‌کنند تا بهتر از آن بسازند. به صنايع ماشيني توجه كنيد و ماشین‌های اوليه را با آخرين صنايع ماشيني قرن خود مقايسه كنيد. اولين وسائل حمل و نقل، گاري و درشكه بود و بعد از چندي ماشین‌هایی ساختند كه با آتش و بخار حركت می‌کرد و سرعت آن تقریباً ساعتي بيست كيلومتر بود و باز در آينده ماشين آلات بهتر و سریع‌تر و صنايع بهتر برای زندگي بهتر. زندگي انساني دائم در معرض تبديل و تغيير است و آينده‌ها از گذشته‌ها بهتر می‌شود وليكن صنايع طبيعي كه خلق خدا هستند ناقص ساخته نشده تا در آينده کامل‌تر از آن را بسازد. پس آنچه خدايتعالي مي‌سازد تا ابد هست و مخصوصاً انسان. وضع زندگي انسان عوض می‌شود و بهتر و بهتر می‌شود وليكن مرگ و نابودي آن‌ها محال است. مشاهده می‌کنید همه جا خداوند تعالي برای نيكان و بدان جمله «خالِدينَ فيها اَبَدا» را به كار مي‌برد. يعني اگر انسان خوبي شدي و اهل بهشت بودي تا ابد هستي و نابودي محال است و اگر انسان بدي شدي و جهنمي، باز هم تا ابد هستي. درباره قيامت مي‌فرمايد: هيچ كس را در دل زمين باقي نمی‌گذاریم، حتي بچه‎هاي سقط شده راهم زنده می‌کنیم و به پدر و مادرهایشان تحويل می‌دهیم. خداوند تعالي هرگز از ساختن چيزي پشيمان نمی‌شود و هرچه ساخته تا ابد هست. مخصوصاً ما انسان‌ها، كه موجوداتي ابدي هستيم. فكر و فهم و دانش ما بهتر و بيشتر می‌شود و در نتيجه زندگي عالی‌تر و بهتري پيدا می‌کنیم. با اين حساب كه انسان موجودي ابديست بهتر اين است كه يك زندگي سالم و بي عيب و نقص داشته باشد كه رقم رنج و زحمت او صفر، و موفقيت او بينهايت باشد؛ لذا تمامي انسان‌های تاريخ و آينده در انتظار رسيدن به يك زندگي عالي و مجلل هستند كه در آن زندگي، همه چيز را بدون رنج در اختيار داشته باشند يعني همان زندگي بهشتي.

در اين رابطه لازم است از نظر علمي و فني بدانيم كه زندگي ما چگونه و چطور تبديل به زندگي بهشتي می‌شود و يا خداي نخواسته زندگي جهنمي. تمامي انسان‌ها از زندگي بد توأم با رنج و عذاب فرار می‌کنند و مي‌خواهند خود را به زندگي خوبي برسانند كه رقم رنج و زحمت، صفر و رقم موفقيت بينهايت باشد. پس لازم است ما رسيدن به اين دو نوع زندگي را از مسير اعمال كافرين و مؤمنين به صورت علمي و فني مطرح كنيم تا از صورت ذهني و افسانه اي خارج شويم و بتوانيم کاملاً تشخيص دهيم كه چگونه كار كنيم و از چه راهي برويم تا زندگي ما بهشتي شود و چه راه خلافي زندگي را جهنمي مي‌كند.

افراد مؤثر در ساختن زندگي بهشتي و جهنم كيستند؟ بي شك شخصيت انسان و ارزش او محصول علم و عمل اوست و فقط با اين دو سرمايۀ چه می‌داند و چه مي‌كند، به زندگي خود ادامه می‌دهد. شما همين زندگي كوچك دنیایی خود را در نظر بگيريد. درست ميدانيد كه هرچه داريد محصول علم و عمل شماست و آنچه نداريد محصول جهل شما. كافيست كه انسان خود را با حيوان مقايسه كند تا بفهمد كه چقدر پيشرفته تر است و حيوان چقدر عقب افتاده. حيوانات اين زمان با حيوانات میلیون‌ها سال پيش از نظر زندگي يكنواخت هستند. انسان‌ها بر پايه علم خود زندگي خود را تغيير داده و جلو رفته‌اند و حيوان به دليل جهل خود ذره‎اي نتوانسته زندگي خود را تغيير دهد و آرامش و آسايش داشته باشد. پس بزرگ‌ترین سرمايه انسان، علم و عمل است. بايستي بداند و بر پايه آن، بتواند. دانایی، توانایی به وجود مي‌آورد و همه جا دانایی بر توانایی مقدم است. انسان بايد خود را با روزي كه متولد شده، يك روزه و چند ماهه بوده و چقدر بهره از زندگي داشته با امروز كه دانشمندي است و به ثروت و قدرت رسيده است مقايسه كند. تمامي اين موفقیت‌ها محصول علم است. چون دانسته، توانسته و اگر نمی‌دانست، نمی‌توانست. ما انسان‌ها در قياس با سلطنت خداوند متعال مانند کودک يك ماهه و يك ساله در خانواده سلطنت هستيم. سلطان، بينهايت ثروت و قدرت دارد وليكن کودک او مقداري اسباب بازي در اختيار دارد و غذاي او مقدار شيريست كه مادر به او می‌دهد. کودک از نظر علم و قدرت در حد صفر است و پدر و مادر او كه شاه و ملكه هستند بينهايت علم و قدرت. اگر اين شاه و ملكه بخواهند ثروت و قدرت خود را در اختيار كودكان خود بگذارند از چه راهي بايد وارد شوند؟ اگر تمام آن ثروت و قدرت را به نام کودک خود سند بزنند كافيست؟ با اين ثبت و سند، کودک مي‌تواند مانند پدر و مادرش سلطان عالم باشد؟ البته خير، زيرا او کودک است و مجهز به علم و دانش نشده است. به هر ميزان كه درجه علم و دانش او بالاتر برود مالكيت و بهره‌مندی او هم بيشتر می‌شود. ما انسان‌ها همان کودک هستيم در خانواده سلطان آسمان‌ها و زمین‌ها. خداوند تعالي اراده كرده كه ثروت و قدرت نامتناهي خود را در اختيار بندگان خود قرار دهد تا هر انساني چنان بداند و بتواند كه خداي او می‌داند و مي‌تواند. چگونه می‌توان كودكان را به آن قدرت و ثروت رساند؟ آن چه زمانيست كه خداوند كليد خزائن غيب خود را در اختيار انسان مي‌گذارد؟ تنها سرمايه انسان برای رسيدن به اين مقام، علم و دانش است.

به همين منظور، خداوند تعالي علم خود و آموزگاران خود را در اختيار آن‌ها گذاشته و به آموزگاران خود كه پيغمبران و ائمه اطهار عليهم السلام هستند دستور می‌دهد علم الاهي را به بندگان او بياموزند تا خداوند متعال بتواند ثروت‌های نامتناهي خود را كه همان زندگي بهشتي است در اختيار همه بندگانش قرار دهد. پس تنها سرمايه اي كه ما را مستحق زندگي بهشت مي‌كند علم و دانشي است كه خداوند به وسيله قرآن و پيشوایان معصوم در اختيار ما گذاشته است. به هر ميزان كه نمرات علمي ما بالا برود ثروت و قدرت ما هم بالا می‌رود و به هر ميزان پایین‌تر، از فيوضات الاهي محروم‌تر. همه كس لازم است خود را به علم و ايمان مجهز كنند تا مستحق زندگي بهشتي باشند.

راه حركت انسان به سوي كمال علم و دانش

خداوند تعالي در كتاب خود، پيغمبران و پيروان آن‌ها را به صورت راه بهشت ترسيم مي‌كند. هر جا در قرآن، كلمه صراط مستقيم مي‌بينيد، تفسير به ائمه اطهار (ع) و پيروان آن‌ها شده است. مخصوصاً مي‌بينيد در هر نماز، واجب است سوره حمد را قرائت كنيم و شبانه روزي چند مرتبه از خداوند متعال خواهش می‌کنیم كه ما را به راه ر است هدايت كند: «اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، پروردگارا ما را به راه راست هدايت كن و خودت ما را از آن راه به سوي بهشت ببر. خود را مانند مسافري معرفي می‌کنی و زندگي را مَركبي و خداوند متعال را راننده و رهبر، كه تو را بر اين مركب و از اين صراط حركت می‌دهد تا به زندگي بهشتي برساند.

وقتي با طبيعت سر و كار داريم و مي‌خواهيم خود را از مسير طبيعت به شهر آبادي برسانيم، در سطح زمين جاده اي مي‌سازند و از آن جاده، تو را به آن شهر هدايت می‌کنند. اما اگر بخواهی خود را به شهر علم و حكمت و مدينه فاضله برساني، به شهر ايده آلي كه رقم رنج و زحمت در حد صفر و رقم موفقيت و ثروت و قدرت، بينهايت باشد راه رسيدن به چنين شهر و تمدني انسان‌های خوبي هستند كه خداوند تعالي آن‌ها را به تو معرفي كرده است. پيغمبر اسلام (ص) در حديث مشهوري كه تمامي مسلمانان اعم از سني و شيعه آن را نوشته و قبول كرده‌اند فرمودند: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ وَ الْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا[[59]](#footnote-60)»، شهر علم و قدرت و شهر با‎بركت شما من هستم كه پيغمبر خاتم شناخته شده‎ام، و راه ورودي به اين شهر، علي ابن ابيطالب (ع) است. شما اگر در مسير علم و اخلاق علي (ع) و امامان بعد از او حركت كنيد به شهر بهشت و مدينه فاضله مي‌رسيد. آن شهر، شهريست امن و امان كه در آن از حوادث طبيعي و مرض‌های رواني و مزاجي و از صدمات و لطمات انساني نجات پيدا مي‌كنيد. آن شهر، خط علم و عمل، علي ابن ابيطالب (ع) است كه وصي من می‌باشد. پس خطي كه در اجتماع و به وسيله اجتماع به وجود آمده و انسان را به آخرين محصول علم و عمل انساني و اجتماعي مي‌رساند خط علي (ع) و فرزندان معصوم او عليهم السلام می‌باشد.

انسان‌ها در راهند. انسان اجبار دارد خود را به آخرين شهر طبيعت كه مدينه فاضله است برساند. اول، كتاب طبيعت را كه كتاب ابتدایی خداوند متعال است بخواند و بداند و چنانكه شايسته است طبيعت را با تمام منافع و مضرات بشناسد. شهر دوم، زندگي انسان‌هاست. همين انسان‌ها هستند كه با علم و عمل درست خود بهشت مي‌سازند و با علم و عمل نادرست، جهنم. انسان‌های مؤمن و متقي كه در خط ايمان و تقوا فعاليت می‌کنند، بهشت هستند و بهشت‎سازند و آن‌ها كه در خط كفر و جهنم ظلم و ستم حركت می‌کنند، وجودشان جهنم است و برای ديگران جهنم‎سازند. پس كسي كه دوست دارد خود را به يك زندگي مطلوب و ایده‌آل كه همان بهشت است برساند، نيكان عالم و آثار آن‌ها را بشناسد و در خط زندگي آن‌ها حركت كند عاقبت به زندگي بهشتي می‌رسد و از همه غم و غصه‌ها نجات پيدا مي‌كند. خط حركت در جامعه، انسان‌های خوبند و خط ديگري كه مردم را به برهوت و جهنم مي‌كشاند، انسان‌های بد. واجب و لازم است كه انسان‌های حق طلب، نيكان و بدان و فرهنگ آن‌ها را بشناسند زيرا كه همين خط فرهنگ، صراط مستقيم است و غير آن خط كفر و گناه و برهوت است كه انسان را به جهنم مي‌كشاند.

خداوند تعالي طبيعت و انسان را از سه اصل با همديگر تركيب نموده است. اصل اول، طبيعت، يعني تمامي چيزهایی كه به وسيله حواس پنج‌گانه قابل استفاده است. طبيعت يعني دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها، چشیدنی‌ها و بوییدنی‌ها و لمس شدنی‌ها. آنچه با بدن انسان نرم و لذت‌بخش است و آنچه خشن و رنج آور. اين مجموعه را طبيعت ميگوییم كه زندگي دنياي ما را تأمين مي‌كند. بدن انسان هم جزیی از همين طبيعت است كه از طريق حواس پنج‌گانه از همه چيز لذت يا رنج مي‌برد. اصل دوم در خلقت، ماوراء طبيعت است يعني روح و جان طبيعت. آن سرمايه اي كه از آنجا حيات و حركت در طبيعت پيدا می‌شود و از آن تعبير به روح عالم يا نور و فرشته می‌شود. طبيعت هم مانند تن انسان گاهي زنده است و گاهي مرده. مثلاً بیابان‌های خشك و خشن و فاقد آب و گياه و خاك بي حاصل يك طبيعت مرده است. ظلمت و خشكي و خشونت، آن را فرا گرفته است. طبيعت وقتي زنده است كه سبز و خرم باشد و مجهز به آب باران و هواي سرد و گوارا و درختان با‎بركت و نور و روشنایی. تمامي اين سرمايه‌ها از باطن طبيعت به ظاهر آن مي‌رسد كه از آن‌ها تعبير به روح فرشته می‌شود و آن باطن به دست خداوند متعال است. طبيعت هم مثل بدن انسان كه به وسيله روح زنده می‌شود و حركت دارد با روح، زنده می‌شود و آغوش خود را به روی مردم باز مي‌كند. هر چه روح انسان قوی‌تر باشد تن او زيباتر و سالم‌تر است و اگر روحيه‌ها و زیبایی‌ها كه ثمره روح است از تن انسان خارج شود لش مرده اي بيش نيست كه بايد هر چه زودتر آن را دفن كنند تا فاسد و بدبو نشود. چقدر مهم است اين روح حيات و حركت، كه اگر به بدن تعلق داشته باشد انسان، زنده است و از همه چيز بهتر و بالاتر و اگر نباشد انسان مي‌ميرد و تمامي عالم برای او کوچک‌ترین ارزشي ندارد؛ و اما اصل سوم وجود طبيعت يا انسان، علم خداوند تعالي می‌باشد. خداوند، طبيعت را بر مدار علم و حكمت خود مي‌گرداند و مي‌چرخاند. زیبایی‌ها را برای انسان مي‌سازد و با علم خود به وجود انسان ارزش می‌دهد. انسان منهاي علم و دانش اگر‎ چه زنده است اما از مردگان بدتر است. اين علم و دانش در وجود انسان يا در زیبایی‌ها و ثروت و نعمتهایی كه در طبيعت ساخته است، علم خداوند متعال است. پس وجود انسان و طبيعت از سه قسمت تشكيل شده است كه قسمت اول، بدون قسمت دوم كه روح حيات و حركت است، ارزش پيدا نمی‌کند و قسمت دوم، بدون علم و دانش كه ثمرات وجود خداوند تعالي است ارزش پيدا نمی‌کند.

علت غایی از خلقت عالم

در اينجا لازم است بدانيم چگونه حضرت زهرا (س) و ائمه اطهار (ع) علت غایی و نتيجه نهایی عالم خلقت هستند كه اگر آن‌ها باشند، خداوند، جهان و انسان را حيات و حركت می‌دهد و برای انسان زندگي مي‌سازد و اگر نباشند خلقت عالم و آدم لغو می‌شود و ارزش خود را از دست می‌دهد و در نتيجه نابود مي‌گردد.

تعريفي در اطراف علل چهارگانه حكمت و شناختن علت غایی، كه ائمه اطهار (ع) و اولياء خدا می‌باشند. **علت** به چيزي مي‌گویند كه اگر نباشد حركت و خاصيت هم پيدا نمی‌شود. مثلاً آتش، علت حرارت است كه اگر نباشد گرما قابل ظهور نيست و يا خورشيد، علت پيدايش روشنایی در عالم خلقت است كه اگر نباشد فضا و هوا و همه چيز در تاريكي مطلق قرار مي‌گيرد. يك چنين مسائل اصلي را كه اگر نباشند چيز ديگري نيست علت مي‌نامند. علت اصلي در پيدايش عالم و آدم، اراده خداوند متعال است. خداست كه با علم و اراده خود اين همه عجايب و خلايق آفريده است. اگر فاعل نباشد فعل پيدا نمی‌شود و اگر خالق نباشد خلقي ظاهر نمی‌گردد.

يكي از علل اصلي كه اگر نباشد خدا و خلق، عملي انجام نمی‌دهند و چيزي توليد نمی‌کنند، علت غایی و نتایج مخلوقات و مصنوعات است. هر چيزي در عالم به خاطر فوائد و نتایجي كه دارد مطلوب واقع می‌شود و همان فوائد و نتایج، آفريننده را وادار مي‌كند كه خلقِ خود را خلق كند. باغبان كه درخت می‌کارد به انتظار ميوه و زیبایی‌های ديگريست كه از درخت ظاهر می‌شود و اگر برگ و گل و ميوه نباشد نهال و زراعتي كاشته نمی‌شود. علت غایی يعني نهايت و غايت هر چیز. علت غایی در ايجاد حركت و فعاليت مانند مقصد برای مسافر است. هركس از خانه خود حركت مي‌كند و خارج می‌شود مقصدي دارد. اگر شهر مقصد نباشد مسافر از مبدأ، حركت نمی‌کند. ميگوییم خداوند تعالي از خلقت عالم و آدم چه هدفي داشته است؟ به چه منظوري و برای رسيدن به چه نتایجي آدم و عالم را خلق نموده است؟

در جواب اين سؤال لازم است فوائد و نتایجي گفته شود كه خالق را وادار به خلق عالم و آدم كرده است. خداوند تعالي خودش علت غایی خلقت را تعريف كرده و مي‌فرمايد: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ[[60]](#footnote-61)»؛ و حديث قدسي است كه فرموده من پيش از خلق خلايق مانند گنجي پنهان بودم[[61]](#footnote-62). گنج پنهان اگر‎ چه گران‌بهاترین جواهر باشد وليكن ارزش آن با خاك و سنگ مساويست. گنج‌ها در صورتي ارزش پيدا مي‌كنند كه در اختيار انسان قرار گيرند و برای او زندگي بسازند. خداوند مي‌فرمايد، اگر من كه بينهايت قدرت و بركت هستم آثار وجودی خود را كه خلقت عالم و آدم است ظاهر نسازم چه خاصيتي دارم؟ بود و نبودم مساويست. در صورتي ارزش خدایی پيدا می‌کنم كه آثار وجودی خود را ظاهر سازم و با ظهور آن آثار شناخته شوم. خلايق من كه نيازمند و نادارند، بدانند كه يك چنين خداي مهرباني دارند و مي‌توانند خود را به خداي خود مربوط كنند و از بركات وجودی او استفاده كنند. پس خلقت مخلوقات به منزله درختي است كه باغبان مي‌كارد. همانطور كه اگر ميوه نباشد باغبان درخت نمی‌کارد، خداوند متعال هم اگر بندگان عارف و عالمي نباشند خلايق را خلق نمی‌کند. در اينجا لازم است بدانيم چه نوع معرفتي و چه عارفاني مي‌توانند هدف خدا باشند كه به دليل بودن آن‌ها، خداوند، خلايق را خلق مي‌كند و به وسيله آن‌ها به هدف خود می‌رسد و آن‌ها، انسان‌های عارف كامل هستند كه عظمت خدا را چنان كه هست درك می‌کنند و تسليم قدرت او چنان كه شايسته است؛ هستند. آن انسان‌های كامل، همين چهارده معصوم هستند كه هر كدام شغل مخصوصي در تربيت بشر دارند و در ميان آن‌ها حضرت زهرا (س) نمره برتر و بيشتري دارد كه لازم است شغل مخصوص ايشان را در عالم خلقت بدانيم و بشناسيم.

هر انساني و هر موجودي در عالم، مصدر كار و شغلي مي‌باشد كه با شغل خود خواص وجودی خود را در اختيار ديگران مي‌گذارد. هر مخلوقي در صورتي دوام و قوام پيدا مي‌كند كه بركات وجودی خود را ظاهر سازد و در اختيار مخلوقات ديگر قرار دهد. مخلوق بي اثر و بي خاصيت، وجود و عدمش برابر است و اين موجود بي خاصيت، در نظر جمادات و حيوانات و نباتات محكوميت دارد و حق حيات ندارد؛ لذا عالم خلقت طوري ساخته شده كه هر موجودي مايه دوام و قوام غير خود است و بركات وجودی خود را در اختيار غير خود قرار می‌دهد. كره زمين بركات وجودی خود را در اختيار اهل زمين قرار می‌دهد و اهل زمين هم مايه زيبایی و جلوه كره زمين و هر كدام با بركات وجودی خود برای ديگران لازمند. اگر ماه و خورشيد نباشد روشنایی و حرارت پيدا نمی‌شود و اگر زمين و اهل زمين نباشند، روشنایی آن‌ها هم بي حاصل است. نمی‌توانیم چيزي در عالم پيدا كنيم كه برای غير خود، ثمره و خاصيتي نداشته باشد، يا ديگران برای او بي ثمر باشند. همين خواص و بركات كه برای يكديگر دارند علت غایی خلقت آن‌ها می‌باشد. اگر انسان نباشد خلقت عالم لغويت پيدا مي‌كند و اگر عالم نباشد انسان نمی‌تواند زنده باشد و به زندگي خود ادامه دهد. با اين حساب، موجود بي خاصيت و بي ثمر در عالم وجود ندارد و خداوند تعالي مخلوقي نيافريده كه برای ديگري ضرر داشته و ثمره اي از خود در اختيار ديگري نگذاشته باشد. تنها موجوداتي كه مضر به حال خود و ديگران هستند و به جاي سود رساندن، ضرر مي‌رسانند انسان‌های كافر و ظالم هستند. آن‌ها وجودشان برای خود و ديگران مايه ضرر و خسارت است و به همين دليل، عاقبت در نظر همه خلايق محكوميت پيدا كرده و از همه خلايق محروم شده و به كلي از جامعه منزوي می‌شوند. كافر و ظالم در زندگي آخرت از همه چيز محروم است. نه آبي برای آشاميدن و نه غذایی برای خوردن و نه لباسي برای پوشيدن و نه جا و مكاني برای حركت. جاي او در زندگي آخرت، برابر حجم بدنش مي‌باشد كه ذره‎اي در هوا و فضا و سطح زمين نمی‌تواند حركت كند و همه چيز، آن‌ها را از خود دور مي‌كند. در تاريخ نمونه هایی مشاهده شده كه زن يا مرد تبهكاري را خواسته‌اند دفن كنند و خاك، آن‌ها را نپذيرفته و قبر، آن‌ها را بيرون انداخته است. گفته‌اند در زمان امام صادق (ع) عده اي آمدند خدمت ايشان عرض كردند يا ابن رسول الله اين ميت را قبر قبول نمی‌کند چه كنيم؟ امام (ع) فرمودند خداوند تعالي چنين افرادي را نمونه قرار داده تا مردم بدانند كه اگر كافر و ظالم باشند هيچ جاي عالم قابل قبول نيستند. نه آب و خاك او را مي‌پذيرد و نه جامعه مؤمنین و مؤمنات. فرمودند برای اينكه ميت شما را خاك قبول كند مقداري تربت امام حسين (ع) را در كفنش قرار دهيد تا فعلاً خاك او را بپذيرد و حساب و مجازاتش به آخرت بیفتد؛ لذا گفته‌اند انسان، به دو دليل حق حيات پيدا مي‌كند و خداوند متعال به همين دو دليل او را خلق فرموده است. دليل اول اينكه با خداي خود رابطه داشته باشد و با علم و عمل، عظمت خدايش را به نمايش بگذارد و دليل دوم، با خلق خدا رابطه خوبي داشته باشد و بركات وجودی خود را به آن‌ها برساند. اين بركت رساني را عمل صالح و اطاعت از خدا را ايمان مي‌نامند. اگر كسي فاقد اين دو خاصيت باشد حق حيات از او سلب شده و در زندگي آخرت به كلي از جامعه کنار افتاده و در عذاب دائم به سر مي‌برد.

اين يك قاعده كلي است كه نه خدا از خلقت عالم بدون هدف بوده و نه خلايق جايز است بدون هدف باشند، پس لازم است بركات وجودی انبياء و اولياء خدا را بازگو كنيم تا همه بدانند كه اگر آن‌ها نبودند كسي در عالم وجود، ارزش حيات پيدا نمی‌کرد و خلقت، بي هدف می‌شد.

تعريف حالت تقوا

بزرگ‌ترین بركت وجودی انسان كه به او و ديگران حيات و عزت و عظمت می‌دهد علم و دانش است. علمي كه هماهنگ با طبيعت و خلقت باشد و انسان را در خدمت خلايق قرار دهد نه در خط خيانت و رنج و زحمت. اساس علم حیات‌بخش همين است كه انسان، خلق و خالق را بشناسد و خود را در عالم، مانند میهماني ببيند كه به دعوت صاحب‌خانه وارد شده است. شرايط و صفات يك میهمان را در خود حفظ كند تا در نظر صاحب‌خانه، معزّز و محترم باشد و از او پذيرایی شود. وقتي قائل به اين حقيقت شد كه عالم، خانه خداست و خلايق به جای خانواده او و من كه از مسير تولد وارد خانه شده ام میهماني هستم به دعوت صاحب‌خانه، اولين دستور و برنامه اي كه به من داده می‌شود كلمه **تقوا** است. تقوا كه در قرآن و لسان پيغمبران اين همه تكرار شده حالتي است ضد بي بند و باري و تجاوز به حدود خدا و خلق خدا. برای تجسم اين حالت، مثلي مي‌زنيم. فرض كنيد مسافري هستيد كه از بيابان زندگي گذشته و وارد مؤسسه بسيار عظيمي می‌شوید که همه جاي آن، كار و سازندگیست و میلیون‌ها ماشين آلات در آن مؤسسه كار مي‌كنند. از يك طرف آب و خاك مي‌ريزند و از طرف ديگر اين همه خلايق و عجايب خارج می‌شود. خاك و آب، تبديل به جواهر و فلزات و جمادات و نباتات و درختان و ميوه‌ها و انسان‌ها و غيره مي‌گردد. برای شما كه در اين مؤسسه عظيم با اين همه دانشمند و پاسبان و كارگر روبرو مي‌شوید بهترين حالت چيست؟ لازم است چه وضعي داشته باشيد تا از طرف رئیس اين مؤسسه عظيم پذيرفته شوید و اجازه پيدا كنيد وارد كارخانه شوید و رموز و اسرار آنجا را فرا گيريد و به كار و سازندگي مشغول شوید و مطلوب و محبوب صاحب اين مؤسسه عظيم شوید؟ سه حالت قابل تصور است كه در دو حالت، محكوم است و لازم است مأموران، او را اخراج كنند. حالت اول اينكه، بي اجازه و بي بند و بار وارد شده و برای خود جایی را خراب و جایی را آباد كند و مثل كودكي فضول، تأسيسات آنجا را به هم بريزد و اعتنایی به حق كسي نداشته باشد. حالت دوم، بيكار و بي تفاوت يك جا بنشيند، نه عامل خيري باشد و نه عامل شري و خود را بر صاحب مؤسسه تحميل كند تا از او پذیرایی كنند؛ و اما حالت سوم اينكه، به محض ورود حالت ادب و توقف به خود گيرد و مواظب باشد كه هر حركت او با اجازه صاحب آن موسسه باشد. مانند شاگردي در اختيار استاد، تمام حركاتش بر پايه تعليم و تربيت باشد. بديهي است كه آن دو حالت اول، محكوم و حالت سوم، مطلوب است. عالم خلقت همان مؤسسه عظيم است كه مي‌بينيم چه توليدات عظيمي مانند خورشيد و ستارگان و زمین‌ها دارد. پس لازم است تازه وارد، حالت تقوا به خود گرفته تا مأموري از جانب خدا بيايد و به او اجازه حركت بدهد. آن مأمورين، پيامبران خدا هستند و كساني كه حالت تقوا پيدا مي‌كنند و شاگردي پيامبران را قبول مي‌كنند همين مؤمنين و مؤمنات هستند يعني كساني كه از خرابكاري و بي بند و باري نفرت دارند و دوست دارند مؤدب و مرتب در اطاعت خدا كه رئیس اين مؤسسه عظيم است باشند و در اختيار انبیاء و اولياء او كه مربيان و معلمان او مي‌باشند و سفره نعمت و ثروت را در مسير پرورش و آموزش در اختيار او قرار مي‌دهند. اما آن دو نفر، كه يكي بي بند و بار و خودسر و ديگري تنبل و بي تفاوت هستند، عاقبت از اين مؤسسه اخراج شده و اجباراً به بيابان زندگي برمي گردند و در معرض مصائب مختلف قرار مي‌گيرند. پس سرمايه هر انساني، تقوا است يعني هر كاري را به اجازه خدا كردن. كسب و كار و ازدواج و تصرف در تمامي نعمت‌های خدا به اجازه خدا و به راهنمایی مأموران او. در اين صورت، انسان، حيات ابدي و گوارایی به نام بهشت پيدا مي‌كند.

خداوند تعالي كه صاحب اين مؤسسه عظيم است آسمان‌ها و زمین‌ها را به صورت دانشگاهي قرار داده و آن را در اختيار ائمه اطهار (ع) گذاشته تا استاد اين دانشگاه عظيم باشند و انسان‌ها، شاگردان و دانشجويان آن هستند. قانون تربيتي خداوند متعال هم چنين است كه خود عهده دار زندگي دانشجو می‌شود روزي او و هر چه را لازم دارد به او مي‌رساند تا با آسودگي خاطر دانش بياموزد و به علم و قدرت استاد خود مجهز شود. هدف شاگرد هم اين است كه علم و دانش را از استاد بياموزد و خود را به مقام او برساند. انسان‌هایی كه از مسير توالد و تناسل وارد زندگي مي‌شوند، همان دانش آموزان هستند و آنچه در زمين و آسمان و در ظاهر و باطن عالم خلق شده به جاي كتاب و كلمات كتاب است كه دانشجويان لازم است بدانند و بفهمند و ائمه اطهار (ع)، اساتيد اين دانشگاه عظيم هستند كه هدفشان پرورش افكار مردم است تا آن‌ها را به مقام خود برسانند. اين شاگردان همانطور كه توضيح داده شد سه دسته مي‌شوند. دسته اي شيطان متجاوز، كه خود سرانه و بي اعتنا به خدا و اولياء خدا به هر كاري دست مي‌زنند و از ابتدا تا آخر عمر به خرابكاري مشغولند، جامعه بشري را از سازندگي و تكامل باز مي‌دارند و اساتيد دانشگاه را كه همان پيامبران و اولياء خدا هستند كنار مي‌زنند يا مي‌كُشند. دسته اي ديگر، افراد بي خاصيت كه در اسارت استثمارگران واقع شده و اسباب و ابزار اجراي مقاصد آن‌ها مي‌شوند و دسته سوم، مؤمنین و مؤمنات كه افراد مؤدب و سالمي هستند در اطاعت خدا و اولياء او.

خداوند متعال به هر سه دسته تا مدتي ميدان و مهلت می‌دهد تا در انتها بدانند و بفهمند كه بايد چگونه زندگي كنند. اگر آن دو دسته‌ی غير مؤمن، دست از تجاوز و گناه برداشتند و به دسته سوم ملحق شدند حق حيات پيدا مي‌كنند و خداوند تعالي آن‌ها را به ثمر مي‌رساند و اگر نه، عاقبت، صاحب اين ملك عظيم، كار را از دست آن‌ها مي‌گيرد و مديريت عالم و آدم را اختصاص به خود می‌دهد و آن دو دسته بدكار و متجاوز را به انزوا مي‌كشاند و تا حد صفر، آن‌ها را تنزل می‌دهد. در بدترين وضع حيات قرار مي‌گيرند كه هر كدام، برابر حجم بدن خود بيشتر، جا و مكاني ندارند و نتایج خرابکاری‌ها و ظلم و ستم‌هایی که رواج داده‌اند به خودشان برمي گردد. زندگي برای آن‌ها همان جهنمي می‌شود كه خدا خبر داده است و برای نيكان هم بهشت موعودي كه به آن مي‌رسند.

علل تفاوت سياست چهارده معصوم علیهم السلام در تربيت بشر

و اما موقعيت هر یک از ائمه اطهار (ع) در دوران زندگي خود در دنيا و زندگي آخرت. هر يك از ائمه (ع) در دوران زندگي خود در دنيا، مبدأ و مصدر شغل مخصوصي هستند كه زمان آن‌ها چنان شغلي را ايجاب نموده است. مشاهده مي‌كنيم كه پيغمبران و ائمه‎اطهار(ع) هر يك روش مخصوصي در ارتباط با جامعه زمان خود داشته‌اند و تفاوت عملي و شغلي با يكديگر دارند. مثلاً رفتار و گفتار و روش سياسي دو امام معصوم امام حسن و امام حسين عليهما السلام در زمان خود، ظاهراً با يكديگر تفاوت بسياري دارد. امام حسن مجتبي (ع) با اينكه حدود چهل هزار سرباز مسلح و مجهز دارد و دو سوم كشور پهناور اسلامي در اختيار اوست، با داشتن يك چنين مقام و قدرت ظاهري، پيشنهاد صلح معاويه را كه دشمن درجه يك اسلام و اهل‌البیت است قبول مي‌كند و كشور اسلام را در اختيار او مي‌گذارد و خود در خانه مي‌نشيند. اما برادرش امام حسين (ع) با طاغوت معاصر خود، يزيد هرگز سازش نمی‌کند و مي‌جنگد تا كشته می‌شود. كساني كه به واقعیت‌ها و مصلحت و مفسده‌ها آگاهي ندارند مي‌گویند چطورمی شود خداوند، یک روز صلح با معاويه را واجب و مصلحت بداند و روز ديگر، صلح و سازش را تحريم و جنگ با آن‌ها را واجب بداند؟ شايد فقط يكي از اين دو برادر، عملش مطابق دستور خدا بوده است؟

نمونه ديگر، روش پيامبر اكرم (ص) در برخورد با انسان‌های فاسق و منافق در ولايت و حكومت خود مي‌باشد كه فقط با گفتن دو جمله شهادتين آن‌ها را به عنوان مسلمان قبول می‌کرد اگر‎ چه افرادي مانند ابوسفيان و معاويه بودند، ولي امام علي ابن ابيطالب (ع) آن چنان خط اسلام را دقيق و باريك به نمايش مي‌گذارد كه اكثريت مسلمانان با ايشان مخالفت مي‌كنند و عاقبت هم ايشان را كشته و حكومت را به ظالمان و جباران واگذار مي‌كنند؟

ما در اين قسمت از بحث خود لازم است حكمت اين تفاوت‌ها را در رفتار سياسي و اجتماعي ائمه اطهار (ع) روشن كنيم تا معلوم شود كه همه آن‌ها هدفشان، حق و عدالت بوده و اين سیاست‌های مختلف در ارتباط با صلاح و فساد امت، يكنواخت مي‌باشد و هر كدام از ايشان، با علم و عمل خود احياء كننده دين خدا بوده‌اند. تفصيل اين روش‌ها و سیاست‌ها در كتاب سيره انبياء و اولياء خدا در تربيت بشر و در تفسير آيات نور از سوره نور گفته شده است.

تدبير و سياست حضرت رسول اكرم (ص)

ابتدا تعريفي از تدبير و سياست حضرت رسول اكرم (ص). حضرت رسول اكرم (ص) در سياست تبليغ و دعوت خود، رد يا قبول مردم را بسيار ساده و بدون زحمت قرار داده بود زيرا خط دعوت دين خدا مانند همين جاده حركت مرکب‌ها و مسافران است كه وقتي جاده، وسيع و اتوباني باشد مرکب‌های بيشتر و مسافران بيشتري را در خود جاي می‌دهد. میلیون‌ها پياده و سواره در اين خط اتوباني و وسيع حركت مي‌كنند و مزاحمتي برای آن‌ها پيدا نمی‌شود اما اگر خط باريك باشد بيش از يكي دو مسافر و مركب را در خود راه نمی‌دهد و آن‌ها هم به ناچار در حركت خود تحت فشار هستند و مزاحم يكديگر. جاده دين خدا هم به همين صورت است. گاهي وسعت آن بسيار زياد و گاهي كم. دين خدا، خط حركت به سوي خداوند تبارك و تعالي و به سوي علم و فضيلت است. انسان‌ها تا مجهز به علم و حكمت و ايمان و تقوا نشوند به زندگي بهشتي نمی‌رسند و از اين مصیبت‌های دنيا نجات پيدا نمی‌کنند. سرمايه بهشت، علم و ايمان است. از اين رو لازم است بررسي كنيم كه دين خدا به چه كساني وسعت می‌دهد و آن‌ها را بدون رنج و زحمت به مقصد مي‌رساند و بر چه كساني سخت مي‌گيرد و آن‌ها را از راه، عقب مي‌زند و به زندگي جهنمي مي‌رساند. دين خدا، راه به سوي سعادت است و رهبران، انسان‌هایی هستند كه در مكتب خدا درس خوانده و به كمال مطلق رسيده‌اند. راه علم و حكمت، انسانيت و فضيلت و اخلاق و شرف و عزت، راهي كه بسيار خوب و نشاط بخش است و انسان‌ها را بدون رنج و زحمت به مقصد مي‌رساند. به اين دليل مي‌گوییم امام‌ها، مكتب اسلام و شهر بهشت شناخته شده‌اند و پيامبران، دعوت كنندگان مردم به سوي اين شهرهاي بابركت، كه آن‌ها را از بيابان و جنگل دنيا كه پر از درندگان و حيوانات موذي است مي‌رهانند؛ لذا پيامبر اكرم (ص) فرمودند: من شهر علم هستم و علي درِ آن شهر؛ و خداوند تعالي هر يك از امامان را به عنوان صراط مستقيم معرفي كرده است. راهي كه مردم را به خداي بزرگ مربوط مي‌كند و به ملاقات خدا كه همان زندگي بهشتي است مي‌كشاند. لازم است، مردم خط حركت به سوي دين و خدا را بشناسند و وارد دانشگاه دين و مكتب اسلام شوند تا خود را به علم و حكمت و فضائل ديني مجهز كنند و با اين تجهيزات اخلاقي و قرآني تبديل به يك انسان بهشتي شوند و از مهالك دنيا و آخرت نجات يابند.

مردم زمان جاهليت و معاصر پيامبر اكرم (ص) مانند بیابانی‌هایی بودند كه در گوشه و كنار كويرهاي خشك و فاقد آب و زراعت و نعمت و لذت پرسه مي‌زدند و از انسانيت و فضيلت چيزي نمی‌دانستند و چنان بودند كه حضرت زهرا (س) در قسمتي از بيانات خود به وضعيت آن‌ها اشاره مي‌كند و مي‌فرمايد: شما عرب‌ها پيش از رسالت پدرم در هرج و مرج به سر مي‌برديد. دائم به يكديگر مي‌تاختيد و مي‌كشتيد. غذاي شما گوشت‌های گنديده و خشكيده بود كه در عيد قربان از صحرای منا جمع آوري می‌کردید و مي‌خشكانيدید و آنقدر غرق خرافات بودید كه دختران را زنده به گور می‌کردید و از خرما مجسمه مي‌ساختید و مي‌پرستيدید و هر وقت گرسنه مي‌شدید آن را مي‌خوردید. خداوند، پدرم محمد (ص) را به نبوت مبعوث كرد و چقدر زحمت و رنج متحمل شد تا شما را از آن بدبختي نجات داد و به دايره اسلام كشاند.

حضرت زهرا (س) در اين قسمت از بيانات خود، كيفيت دعوت رسول خدا (ص) را اين طور توضيح می‌دهد كه ايشان مأمور شده انسان‌های پراكنده بياباني را كه در توحّش به سر مي‌بردند و غرق خرافات و مشرف به هلاكت، جمع آوري كند و به دروازه تمدن برساند تا موجباتي برای آن‌ها فراهم شود كه خود را از سختي‌ها برهانند. به اين ترتيب سياست رسول اكرم (ص) جمع آوري مردم و كشاندن آن‌ها از برهوت جهل به دروازه اسلام بود به طوري كه مردم مجبور شدند بت پرستي و عادات جاهلي و خرافي خود را ترك كنند و همه يك صدا كلمه لا اله الاالله، محمد رسول الله (ص) را بر زبان جاري كنند. نسبت به يكديگر، برادري ديني و اسلامي داشته باشند. هر كس، اگر‎ چه سابقه بسيار بدي در زمان جاهليت داشت به محض اينكه اين شهادتين را بر زبان جاري مي‌كرد و متعهد مي‌شد بت پرستي نكند و بندگان خدا را اذيت نرساند، در حوزه اسلام پذيرفته مي‌شد زيرا تا وقتي كافر بودند و خارج از نظام اسلامي و بت پرستي مي‌كردند، مانع ظهور اسلام مي‌شدند. نمی‌گذاشتند مسلماني نماز بگذارد يا كتاب خدا را قرائت كند و آن‌ها را اذيت مي‌كردند. آن حضرت، ابتدا قريب سيزده سال در مكه فقط مردم را نصيحت مي‌كرد و از آن‌ها تقاضا مي‌كرد مسلمان شوند و از بت پرستي و اذيت مردم دست بردارند. عده اي شايد قريب هزار نفر يا كمتر در آن مدت، مسلماني اختيار نمودند كه به جرم مسلماني در معرض قتل و غارت واقع مي‌شدند تا اين كه حضرت به مدينه هجرت نمود. اهل مدينه ايشان را ياري كردند و آن حضرت از جانب خدايتعالي مأموريت پيدا كرد با كفار بجنگد و بت و بتخانه‌ها را از بين ببرد و مردم را مجبور به قبول مسلماني كند وگرنه آن‌ها را بكشد. كفار قريش و بت پرستان، قريب هشتاد جنگ بزرگ و كوچك بر عليه ايشان به راه انداختند و حضرت در تمام آن جنگ‌ها پيروز بود. خدايتعالي ايشان را ياري مي‌كرد و كفار، يا از ميدان جنگ فرار مي‌كردند و يا مسلماني را مي‌پذيرفتند. حدود شش هفت سال بعد از هجرت با كفار عربستان جنگيد و بالاخره كفار كه در برابر ايشان و مسلمانان تاب مقاومت نداشتند، صلاح حال خود را در اختيار مسلماني ديدند. در سال آخر عمر آن حضرت كه به نام عام الوفود ناميده شد عرب‌ها گروه گروه از شهر و ديار خود به سوي مدينه حركت مي‌كردند و به دست آن بزرگوار مسلمان مي‌شدند. در اين مدت ده سال اقامت ايشان در مدينه تمامي جمعيت شبه جزيره عربستان از اهل مكه و طائف و يمن و خيبر و اطراف آن‌ها تا نزديك به مرزهاي عراق و اردن و مصر همه مسلمان شدند زيرا مي‌ديدند با گفتن شهادتين امنيت پيدا مي‌كنند و جان و مالشان محفوظ است و حكومت اسلامي نظارت شديدي بر انجام وظائف اسلامي آن‌ها ندارد. به اين ترتيب با سعه‌صدر آن حضرت كه دوست و دشمن را با گفتن شهادتين قبول مي‌كرد و با اخلاق خوش ايشان و آزادي كه به مردم مي‌داد و سابقه تازه مسلمانان را نا ديده مي‌گرفت، اسلام به سرعت گسترش يافت. حلم و اخلاق خوش رسول خدا (ص) و شجاعت مولا علی (ع) كه در دل معاندين اسلام رعب و هراس مي‌افكند، باعث شد شبه جزيره عربستان تماماً مسلمان شده و به وسيله آن‌ها يك دولت اسلامي به وجود آمد كه اگر در مسئله خلافت بعد از رسول خدا (ص) اختلاف پيش نمی‌آمد، در همان روزگار، بشريت به سعادت دنيا و آخرت مي‌رسيد.

اين سياست عجيب پیامبر اکرم (ص) كه با اخلاق و گذشت كريمانه خود و چهره گشاده او كه كينه كسي را به دل نداشت و بزرگ‌ترین دشمن را مانند دوست مي‌پذيرفت، باعث شد عرب معاصر ايشان ابتدا تظاهر به اسلام و مسلماني را بپذيرند و بعد در اطراف قرآن و معارف آن تحقيق كنند و بدانند كه سعادت آن‌ها در گرو ايمان و قبول اسلام است. علم و اخلاق آن حضرت، مانند دروازه بسيار وسيعي بود كه گروه گروه انسان‌ها را به دين اسلام وارد كرد و دين را برايشان ساده و سبك قرارداد.

سياست مولا علی (ع) و حضرت زهرا (س)

و اما سياست مولا علی (ع) و حضرت زهرا (س). مسئله مهم و اساسي بعد از قبول اسلام، قبول ولايت و زعامت مسلمانان است. پيغمبر اكرم (ص) جمعيت زمان را به صورت كارواني در آورد كه همه در خط اسلام حركت كنند. اصول و فروع آن را رعايت نموده و بسيار ساده و آسان از سختی‌ها گذشته داخل زندگي بهشت شوند. ايشان برای ادامه حركت اين كاروان اسلامي به سوي بهشت، زمامداران اسلام بعد از خود را معرفي كرد و خيلي زياد سفارش مي‌كرد كه وحدت اسلامي خود را به رهبري خلفاي بعد از ايشان حفظ كنند و از فتنه جویی و اختلاف بپرهيزند. مي‌فرمود: «لاترجعوا بَعْدِي كُفَّاراً يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ بِالسَّيْفِ**[[62]](#footnote-63)**»، مسلمانان، مبادا بعد از من اين وحدت اسلامي را به رهبري پيشوایاني كه به شما معرفي كردم بر هم زنيد و به كفر و اختلاف برگرديد و در نتيجه شمشير به روی يكديگر بكشيد. وليكن خواه‎نا‎خواه همه اين جمعيت تازه مسلمان عربستان يك دل و يك زبان نبودند. منافقين زيادي در ميان آن‌ها بودند كه از دين اسلام، منافع دنياي خود را مي‌خواستند. اين منافقين كه رؤساي آن‌ها بيش از پانزده نفر نبودند در داخل اين حزب بزرگ اسلامي كه پیامبر اکرم (ص) ترتيب داده بود كارشكني مي‌كردند و نگران اين مسئله بودند كه اگر جانشين به حق پيامبر (ص) جاي او بنشيند و رهبري مسلمانان را به عهده بگيرد و عدالت كامل را اجرا كند، كساني كه طالب دنيا هستند و ثروت و قدرت برای خود مي‌خواهند به مقاصد خود نمی‌رسند.

مي‌دانستند كه پيشوایان اصلي اسلام مانند علي (ع) و فرزندان معصوم او اجازه ظلم و زور و تراكم ثروت در دست بعضي كه باعث فقر و ناداري بعضي ديگر می‌شود را نمی‌دهند، بلكه در حكومت خود تمامي مسلمين را از عدالت اسلامي بهره‌مند مي‌كنند و بیت‌المال را عادلانه تقسيم مي‌كنند. اين طايفه منافق و در واقع شياطين به ظاهر مسلمان تا آنجا كه توانستند در زمان پیامبر اکرم (ص) بر عليه علي (ع) تبليغ كردند. تهمت‌ها به ايشان زدند و مردم را به آن‌ها بدبين مي‌كردند و در معرفي خود به مردم باغ سبز نشان داده و مردم را برای زعامت خود به طمع مي‌انداختند. در تبليغات خود مي‌گفتند اسلام مردم را به يك چشم نگاه مي‌كند و شريف و وضيع نمی‌شناسد. عرب‌هایی را كه پيش از اسلام ثروتمند بوده‌اند با كنيزان و بردگان مسلمان مساوي مي‌داند و در عدالت اسلامي همه را يكنواخت اداره مي‌كند. آن ثروتمندان و رؤساي قبائل هم كه مي‌دانستند اسلام، مردم را به چشم يك خانواده مي‌بيند و مؤمنین را برادر و خواهر يكديگر به حساب مي‌آورد و اجازه نمی‌دهد ثروتمند، متكبرانه بر مردم حاكميت كند و فقرا برای ادامه زندگي ناچار در اطاعت كفار و ثروتمندان باشند، تحت تأثير تبليغات منافقين قرار مي‌گرفتند. به اين ترتيب منافقان كه در ميان مسلمانان ناشناخته بودند تا مي‌توانستند بر عليه اهل بيت عصمت و طهارت تبليغ مي‌كردند و مردم را به آن‌ها بدبين مي‌كردند. اين تبليغات سوء در ميان مردم زمان پیامبر اکرم (ص)، خيلي رواج داشت و همان قدر كه رسول اكرم (ص)، اهل بيت خود را تعريف و تمجيد مي‌كرد، منافقان بر عليه ايشان، مردم را تحريك مي‌كردند. در تبليغات خود مي‌گفتند پيغمبر همه جا حرف حق مي‌گوید اما وقتي سخن از دختر و دامادش و فرزندانش می‌شود فريفته شجاعت و زيبایی آن‌ها می‌شود و خارج از حد، آن‌ها را تمجيد مي‌كند. دختر ده‎ساله‌اش را سيده زنان عالم تعريف مي‌كند و بچه‎هاي كوچكش حسن و حسين علیهما السلام را بزرگ‌ترین شخصیت‌های عالم و آن‌ها را امام مي‌داند و با آن‌ها بيعت مي‌كند. مي‌گفتند فريفته اولاد خود شده مي‌خواهد آن‌ها را در مسند حكومت بنشاند و بر مردم تحميل كند.

اين تبليغات بر افكار ضعيف مردم تازه مسلمان كه هنوز حق و باطل را و اولياء خدا را با معرفت نمی‌شناختند، مؤثر واقع مي‌شد و مي‌گفتند: «اِنَهُ لمَفتون»، پيامبر، فريفته و مفتون اولاد خود شده است. خداوند تعالي تهمت‌های آن‌ها را در قرآن كريم ذكر مي‌كند. در نتيجه آن‌ها با تبليغات فراوان، افكار مردم را از اهل بيت پيامبر (ص) منحرف و منصرف كردند و تخم فساد و فتنه پاشيدند. پيامبر گرامي (ص) اين مسائل را مي‌دانست، اما مي‌ديد اگر آن‌ها را مجازات كند و از كشور اسلام اخراج نمايد مسلمانان ديگر بدبين مي‌شوند. وقتي بعضي از مردم از تبليغات سوء منافقين بر عليه اهل‌البیت و وصي پيامبر (ص) به آن حضرت شكايت مي‌بردند ايشان مي‌فرمود اگر من آن‌ها را مجازات كنم ساير مسلمانان به اسلام بدبين مي‌شوند و مي‌گویند حال كه به قدرت رسيده اين همه مسلمان را كه در خدمت او بوده‌اند مي‌كشد يا تبعيد مي‌كند. پس بهتر است اسرار آن‌ها را فاش نكنم و مقدراتشان را به خدا واگذار كنم. در نتيجه بعد از رحلت پيامبر اكرم (ص) تبليغات منافقين مؤثر واقع شد. آن‌ها اهل‌البیت را كنار گذاشتند و خود در مقام خلافت نشستند.

از جمله ايرادات و اعتراضاتي كه منافقين بر پيامبر اسلام (ص) دارند اين است كه مي‌گویند اگر خدا و پيغمبر سفارش كرده‌اند كه مردم بايد بعد از پيامبر (ص) صددرصد در اطاعت امام باشند، چرا پيامبر (ص) در زمان حياتش اين حاكميت را عملاً رسميت نداد و لااقل چند ماهي به رحلت مانده، علي (ع) را در مقام خود ننشاند و كارهاي مملكت را به او واگذار نكرد. چه مي‌شد اگر ايشان در همان زمان كه در غدير خم، علي (ع) را به جانشيني خود معرفي كرد و حدود دو ساعت سخنراني كرد و امامان بعد از خود را معرفي نمود و از مردم برای ايشان بيعت گرفت، آن حضرت را در نماز هاي جماعت به جاي خود مي‌نشاند و رهبري مسلمانان را در كارهایی مثل جهاد و عزل و نصب‌ها و كارهاي مربوط به رهبري به ايشان مي‌سپرد. در آن سه ماه فاصله بين حادثه غدير و رحلت پیامبر اکرم (ص)، مردم در كارهاي اجتماعي به جانشين ايشان مراجعه مي‌كردند و عادت مي‌كردند كه به علي (ع) اقتدا كنند و او را حاكم بر خود بدانند و عملاً معلوم مي‌شد كه بعد از پيامبر (ص)، علي (ع) جانشين ايشان است؟ در حالی که پيامبر اكرم (ص) در زمان حياتشان يك چنين نمونه عملي در برابر مسلمانان به نمايش نگذاشت و تا آخرين روزهاي عمر، نماز جماعت و فرماندهي بر مسلمانان در اختيار خودش بود و علي (ع) هم مانند ديگران در اطاعت ايشان بود. پس شايد خود آن حضرت هم راضي بودند مسلمانان به راي خود هر كه را مي‌خواهند بپذيرند؟

جواب اين اعتراض اين است كه اولاً رسول خدا (ص) در جنگ تبوك كه نزديك به وفات ايشان اتفاق افتاد چنين كاري را انجام دادند. ايشان مسلمانان را دعوت به جهاد كردند و اكثريت آن‌ها را آماده كرده و خودشان فرماندهي جنگ را به عهده گرفتند اما علي (ع) را به جاي خود در مدينه نشاندند و فرمودند تو در مركز قدرت باش و مسلمانان را از دور و نزديك اداره كن. همين جا منافقين، نقشه قتل پیامبر اکرم (ص) و علي (ع) را كشيدند. منافقين كه به فرمان پيامبر (ص) همراه سايرين با آن حضرت بودند در شبي كه آن را ليلة العقبه ناميدند تصميم گرفتند نقشه شوم خود را اجرا كنند. در مسير برگشت به سمت مدينه از راه باريكي كه ميان کوه‌ها و از لبه دره اي مي‌گذشت عبور می‌کردند. راه به طوري باريك بود كه فقط يك نفر مي‌توانست از آن بگذرد و لازم بود همه در يك رديف حركت كنند. پيامبر (ص) جلو افتاده و مسلماني به نام حذيفه، مهار شتر را به دست گرفته بود. منافقين تصميم داشتند وقتي پيامبر جلو افتاد و از ديگران جدا شد و تنها ماند، ايشان را به قتل برسانند. گفته‌اند نقشه آن‌ها اين بود كه كدوهایی را پر از ريگ كرده تا جلو پاي شتر بیندازند. وقتي كدوها سر و صدا ايجاد كنند شتر پيامبر (ص) وحشت كرده و رم مي‌كند و سوار خود را به زمين مي‌اندازد و در اين لحظه آن‌ها ايشان را به قتل مي‌رسانند و فرار مي‌كنند. پيامبر اكرم (ص) كه از جريان خبر داشتند به مسلماني كه مهار شتر را به دست داشت توطئه آن‌ها را خبر داد و بعد فرمود، وقتي ما به كمينگاه رسيديم برقي مي‌جهد و هوا روشن می‌شود و دشمنان كه كمين كرده‌اند از ترس اينكه شناخته نشوند فرار مي‌كنند و تو آن‌ها را خواهي ديد و خواهي شناخت. اما من از تو پيمان مي‌گيرم مبادا آن‌ها را به كسي معرفي كني و رسوايشان كني زيرا مسلمانان به يكديگر بدبين مي‌شوند و اعتماد خود را به يكديگر از دست مي‌دهند و به دشمني برمي خيزند. حذيفه مي‌گوید وقتي از آن راه باريك عبور كرديم، كدوهایی را كه پر از ريگ بود پيش پاي شتر انداختند و نزديك بود شتر رم كند اما در همين حال برقي جهيد و فضا روشن شد و من آن‌ها را كه فرار مي‌كردند شناختم. آن‌ها در ميان همراهان پيامبر مخفي شدند و حذيفه كه مأمور كتمان اسرار بود چيزي به كسي در آن زمان ابراز نكرد. منافقين تصميم داشتند بعد از كشتن پيامبر (ص) فوراً به مدينه بروند و علي (ع) راهم به قتل برسانند و به اصطلاح كودتا كرده و زمام امور را به دست گيرند كه به اين صورت خدايتعالي نقشه شوم آن‌ها را خنثي كرد. در اين قضيه هم ثابت شد كه جز علي (ع) كسي برای جانشيني پیامبر اکرم (ص) مورد نظر ايشان نيست.

اما حقيقت مطلب اين است كه خداوند تعالي در اين زندگي دنیایی، از تولد تا مرگ، انسان‌ها را آزاد آفريده و زندگي آن‌ها را طوري مقدر فرموده كه هر كس آزادانه برای سعادت دنيا و آخرت خود فعاليت كند، راه سعادت را بشناسد و انتخاب كند و راه شقاوت را هم بشناسد و انتخاب كند. نه خداوند كسي را بر اعمال خير و شر مجبور مي‌كند و نه پيغمبران و ائمه (ع) از جانب خدا اجازه دارند مردم را بر اعمال خير و شر و يا راهي كه انتخاب مي‌كنند مجبور كنند، زيرا اطاعت با آزادي، فرق دارد با اطاعت با اجبار و اكراه. حكومت بر پايه اجبار و اكراه را تهديد و تطميع مي‌نامند كه حاكم، بعضي را به طمع انداخته با پول و مقام، وادار به اطاعت مي‌كند و بعضي ديگر را كه حاضر به قبول رشوه نيستند، با تهديد وادار به اطاعت مي‌كند. چنان وضعي پيش مي‌آيد كه مردم، بالاجبار برای ادامه زندگي از حاكم اطاعت مي‌كنند. حكومت بر پايه اين اصول، قابل دوام نيست زيرا تا وقتي اين قدرت و ثروت باشد حاكم، حكومت مي‌كند و اگر كم شد و قدرتش ضعيف شد مردم از اطاعت او خارج مي‌شوند و ديگران كه طالب قدرت هستند بر او غلبه كرده و خود در رأس حكومت قرار مي‌گيرند. حكومت ظالمان بر سه پايه استوار است و اين سه اصل، قابل دوام نيست. اصل اول، تهديد برای كساني كه زير بار حكومت نمی‌روند. اصل دوم، تطميع طمع‌کاران با وعده كمك و ثروت. اصل سوم، ضعف و ناداني اكثريت مردم. افراد جاهل و فاقد فرهنگ دين كه ظالم و عادل نمی‌شناسند و مؤمن و مصلح را از كافر و ظالم تميز نمی‌دهند، در طول تاريخ اسباب و ابزار دست ظالمان هستند. برايشان بت مي‌سازند و به نام خدا به آن‌ها معرفي مي‌كنند و آن‌ها هم قبول مي‌كنند و يا حاكم، خودش را به خدایی معرفي مي‌كند و مردم، او را يا مجسمه‌اش را مي‌پرستند و از او مي‌ترسند. تنها مقصر، فرعون‌ها نيستند كه ادعاي خدایی كرده‌اند بلكه مردم ناداني هستند كه آن‌ها را به خدایی قبول كرده‌اند. در طول تاريخ همه چيز مورد پرستش واقع شده است و افرادي كه ادعاي خدایی كرده‌اند به همين دليل بوده كه، وقتي اشياء مورد پرستش قرار مي‌گيرند چرا انسان مورد پرستش واقع نشود. به قول شاعري كه ادعاي خدایی كرده:

*روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نيكبختي*

اين شاعر، درخت نوراني را در كوه طور مَثَل مي‌زند كه با موسي (ع) سخن گفته و خدا به طريق آن درخت به موسي مي‌گوید: «يَا موسي إِنِّي اناالله لااله الاانا[[63]](#footnote-64)»، افراد جاهل كه معمولاً اكثريت جامعه را تشكيل مي‌دهند، هر سر و صدا و تبليغاتي را قبول مي‌كنند و آن اقليت زرنگ كه مي‌دانند سلطان عادل چه شرايطي دارد نيز بر اثر تهديد يا تطميع، ناچار به اطاعت مي‌شوند. حکومت‌هایی كه بر پايه اين اصول استوار است با روح انسان كه آزاد خلق شده و ضد بردگي و اسارت است منافات دارد و برای حاكمان، گوارا نخواهد بود. مردم، دائم در وحشت از حاكم، و حاكم، دائم در وحشت از هجوم مردم خواهد بود.

بهترين حكومت، حكومتي است كه بر اصل آزادي و فضيلت و انسانيت استوار باشد. مردم، طالب حق باشند و ظلم نكنند و سلطان هم طالب صلح و عدالت. وقتي سلطان، عادل و عارف باشد و مردم هم عارف و عادل، كه سلطان خود را به عدالت خواهي بشناسند بين آن‌ها رأفت و رحمت ايجاد شده و رابطه آن‌ها رابطه پدر و فرزندي می‌شود. چنين سلطنتي بر پايه علم و عقل و آزادي قابل ظهور است نه بر پايه اجبار و اكراه يا جهل و ناداني. خداوند تعالي برای حكومت پيامبران و امامان كه مأمور خودش هستند بر مردم، يك چنين حكومتي را خواسته و مقدر كرده است. نه خدا دوست دارد بندگانش او را به جبر و بي‎ميلي بپرستند و نه پيامبر و امام دوست دارد بر پايه جهل و تهديد و تطميع، حاكميت پيدا كند. پس برای رسيدن مردم به مرحله آگاهي و آزادي، صبر و استقامت بر دوره جهل مردم لازم است.

اينجا دليل صبر و مداراي پيغمبر اكرم (ص) و خود‎داري ايشان از معرفي امام بعد از خود را مي‌توانيم بفهميم. ايشان، مدت شصت و سه سال عمر طبيعي در ميان مردم داشتند. چهل سال پيش از آنكه به نبوت انتخاب شوند و بيست و سه سال بعد از آن. در آن مدت چهل سال پيش از نبوت، دائم غرق تفكر و مطالعه در عظمت خلقت عالم و آدم بودند. گاهي شبانه به غار حرا و كوه نور مي‌رفتند و در آفرينش زمين و آسمان و ستارگان تفكر مي‌كردند و درباره آنچه از حالات پيامبران شنيده بودند و گفتگوی خداوند با پيامبرانش و تولد عيساي مسيح (ع) بدون پدر و معجزات ديگر، عمیقاً فكر مي‌كردند. مي‌توانيم بگوییم، پيامبران عموماً قبل از نبوت و بعثت، ضعیف‌ترین مردم زمان خود بوده‌اند كه زندگي عادي خود را از راه چوپاني و كارگري اداره می‌کرده و در امور اجتماعي مورد مشورت واقع نمی‌شده‌اند. موسي (ع) چوپاني مي‌كند و عيسي (ع) جرأت ندارد در ميان مردم و در مجالس آن‌ها شركت کند و او را به عنوان يك طفل نامشروع و بدون پدر متهم می‌کنند و يا حضرت مريم (س) را با اين همه پاكي و قداست متهم به عمل نامشروع می‌کنند. اگر‎ چه پيامبران غالباً ضعیف‌ترین و گمنام‌ترین مردم زمان خود بوده ولي انسان‌هایی پاك و نجيب شناخته شده بودند و هرگز مانند ديگران، بي بند و بار نبوده كه هر عمل گناهي را مرتكب شوند. اين انسان‌های گمنام، به ناگاه بهترين و نیرومندترین انسان زمان شناخته شده‌اند كه با سلاطين و ظالمان جنگيده و آن‌ها را كنار زده، علم و عدالت الاهي را به كرسي نشانده‌اند و اين همه در تاريخ، شهرت و مقام پیدا کرده‌اند. اين امر چگونه واقع شده است؟ عيسي مسيح (ع) و مريم پاك (س) كه از نظر قواعد و قوانين اجتماعي نابكار شناخته مي‌شوند و لازم بوده، بدترين فرزند و بدترين مادر شناخته شوند، آن چنان در اوج عظمت و قدرت قرار مي‌گيرند كه پادشاهان و پيشوایان تاريخ، تحت‌الشعاع قدرت و محبوبيت آن‌ها قرارگرفته‌اند. سه طايفه از بزرگان معاصر عيسي (ع) تحت‌الشعاع قدرت و عظمت او قرار گرفتند. پادشاهان و پيشوایان مذهبي و اطباء، كه ديدند آن حضرت، آن چنان محبوبيت دارد كه وقتي مي‌خواهد به شهري وارد شود هزاران بيمار و زمین‌گیر، كه اطباء از معالجه آن‌ها عاجز مانده بودند، سر راه ايشان حاضر مي‌شوند تا عيساي روح الله آن‌ها را شفا دهد و ايشان با يك نظر آن‌ها را شفا می‌داد و به ناگاه، مريضان ظرف ساعتي به سلامتي كامل مي‌رسيدند و صداي تسبيح و تقديسشان بلند مي‌شد و دست و پاي روح الله را مي‌بوسيدند. ابر قدرت‌های زمان در مقابل عيسي (ع) و مادرش كه با قدرت و تدبير و علم خود، هر مشكلي را حل مي‌كردند، عاجز ماندند. به همين كيفيت هر پيامبري در زمان خود به لطف خدايتعالي در اوج قدرت و عظمت قرار مي‌گرفت و قدرتمندان و مخالفان او يا تسليم او شده و يا او را از ميان بر مي‌داشتند. شهرت و عظمت پيامبران ابتدا مانند شمعي بود كه سوسو می‌زد و در شعاع لطف خدا آن چنان اوج مي‌گرفت كه مانند خورشيد، همه ستارگان را تحت‌الشعاع خود قرار مي‌داد و اين عظمت و محبوبيت غير عادي باعث مي‌شد كه مردم نتوانند آن پيغمبر و آثار وجودی او را تحمل كنند و به جای اينكه از بركات آن وجود مبارك استفاده كنند او را به قتل مي‌رساندند. تنها سبب عظمت آن بزرگواران، همين رابطه با خدا و استفاده از علم و قدرت او بود، و تنها دليل كشته شدن يا كناره گرفتن آن‌ها از جامعه به خاطر فاصله زيادي بود كه بين آن‌ها و مردم احساس مي‌شد. پيغمبراني كه مرده را زنده مي‌كردند و يا بدون اينكه مكتب و مدرسه ببينند، به تمام علوم و اسرار آگاهي داشتند، عظمتشان و شهرت و هنرشان نسبت به ديگران مانند چهره خورشيد در برابر شمع بود؛ لذا نتوانستند وجود اين انسان‌های با‎بركت را تحمل كنند و آن‌ها را از ميان برداشتند. با همة‌ این‌ها، سياست عظيم و عجيب آن بزرگواران در تربيت بشر آن چنان اوج گرفته كه تمامي اهل عالم برای نجات خود از مهالك دنيا و آخرت متوسل به آن‌ها هستند و در هر علم و هنر و سياستي كه انسان‌ها بايد به آن مجهز باشند و در اخلاق و احسان و صبر و تحمل، آن‌ها سر آمد اهل عالم مي‌باشند و عاقبت هم نجات كل بشر به دست آن‌ها خواهد بود.

لازم است روشن شود كه پيغمبراسلام (ص) چه سياستي به كار برد كه دين او در طول تاريخ مانند چراغي روشن و روشن‌تر شد و كل بشريت را در شعاع خود قرارداد و عاقبت هم دين او بر تمامي اديان و قوانين بشري حاكميت پيدا خواهد كرد و بشريت را از همه بلاها و جنگ‌ها و عقب افتادگی‌ها نجات خواهد داد. سياست عجيب چهارده معصوم (ع) در پيشرفت دين و رواج حق و عدالت و نجات بشريت، بزرگ‌ترین معجزه در طول تاريخ است.

تفاوت درجات انبیای الاهی و آسمان‌ها يا کلاس‌های هفتگانه

لازم است ابتدا قدري در تعريف پيغمبران و تفاوت آن‌ها در مراتب علم و فضيلت با يكديگر، توضيحي بدهيم. پيغمبران، اگر‎ چه همگي شاگرد خداوند متعال هستند و در مكتب طبيعت، از طريق تعليم و تربيت خدا، تكامل پيدا مي‌كنند وليكن در مراتب علم و فضيلت، يكنواخت نيستند. خداوند تعالي در تعريف آن‌ها مي‌فرمايد: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلِيُّ بَعْضُ[[64]](#footnote-65)»، پيامبران، نسبت به يكديگر در يك درجه و مقام نيستند و بعضي بر بعضي برتري پيدا مي‌كنند. دين خدا يك دانشگاه است و دروس آن در ارتباط با استعداد شاگردان، طبقه بندي شده و به مراتب مختلف بالاتر و پایین‌تر تقسيم شده است. بايد خط حركت انسان‌ها را به سوي خدا و كشف علوم و حقايق را به كيفيتي كه آیات قرآن و فرمايشات ائمه اطهار (ع) بيان فرموده‌اند طبقه بندي كنيم. حركت علمي و تكاملي انسان را، از نقطه صفر كه روز تولد اوست در نظر مي‌گيريم. از آنجا كه لازم نيست خداوند متعال امر و نهي به او داشته باشد، تا انتها كه در مكتب خدا فارغ‌التحصیل می‌شود. اين خط تكامل را به نُه فلك و به تعبير ديگر هفت آسمان و زمين تقسيم مي‌كنيم. از اين کلاس‌ها گاهي تعبير به هفت آسمان و زمين و گاهي هشت درِ بهشت و هفت درِ جهنم، و گاهي تعبير به نُه فلك مي‌كنند. شاعري در اين رابطه مي‌گوید*: نه فلك در دوران است به دور سر ما.* حقيقتاً انسان، شاهكار قدرت خدا و شاه فرد عالم خلقت است. چقدر زياد آیات و روایات و اشعار شعرا و گفته دانشمندان در اصالت انسان و محور بودن او برای خلقت بحث كرده‌اند. حافظ شيرازي عارف مشهور ايراني آسمان‌ها را طرف خطاب قرار می‌دهد و مي‌گوید:

*آسمان گو مفروش اين عظمت كاندر عشق خرمن مه به جوي خوشه پروين به دو جو*

پروين، ستاره هایی به صورت خوشه انگور هستند كه دورترين ستاره‌ها شناخته شده‌اند. خرمن مه هم جلوه خاصي از ماه است، وقتي كه هوا كمي ابري می‌شود و دايره اي در پرتو ماه به دور ماه تشكيل می‌دهد، حافظ به این‌ها مي‌گوید اين همه به زيبایی خود فخر نفروشيد كه شما در برابر انساني كه عارف و عاشق خداوند متعال است يكي دو جو بيشتر ارزش نداريد. خداوند متعال هم در حديث قدسي مي‌فرمايد: اي انسان همه چيز را برای تو آفريدم و تو را برای خودم[[65]](#footnote-66). فقط انسان عارف است كه خدا را به هدف خودش كه علم و معرفت است مي‌رساند. خداوند تعالي كه در صنعت و خلقت، اين همه هنرنمایی كرده است، همه به منظور نمايش قدرت و حكمت خودش مي‌باشد و اين نمايش در صورتي درست است كه يك موجود عالم و عارفي باشد كه خدا را به عظمت بشناسد و تسليم قدرت او شود و چنين موجودي فقط انسان است. عالم خلقت، كتاب است و انسان، شاگرد و اين كتاب برای او نوشته شده است. لازم است بخواند و بداند و خداوند متعال كه استاد اوست اين كتاب را به او مي‌آموزد. به همين مناسبت، خدا خودش را به ربوبيت تعريف مي‌كند و مي‌فرمايد: «الحمد لله رب العالمين». انسان تنها موجود قابل تربيت و پرورش است و در مسير زندگي، هر روز تحول و تكامل دارد و به علم و مقام بالاتري مي‌رسد. موجودات ديگر اگر هم تكامل صوري و مادي دارند به تبع انسان است مثلاً گياهان و نباتات و گوشت‌هایی كه خداوند برای انسان مي‌سازد خيلي لطیف‌تر از غذاي حيوانات است. انسان، شاهكار عالم خلقت است و هم او مالك عالم. هر جا برود و هرچه را ببيند، خود را برتر از آن مي‌بيند و خود را مالك آن. در مسير زندگي ترقي مي‌كند و هر روز نشان و مدال بهتر و اسم و القاب عالی‌تر به دست مي‌آورد. اين هفت كلاس را در طول حركت تكاملي انسان به اين صورت تعريف مي‌كنيم: كلاس اول، دوره كودكستان، كه از روز تولد شروع شده تا زماني كه بتواند وجود خدا را احساس كند و بندگي او را اختیار کند و او را صاحب اصلي خود بداند. از قيد اطاعت هواي نفس و هر كس و هر چيز خارج گردد، كه از اين حالت تعبير به عبوديت می‌شود.

افرادي كه چنين حالتي پيدا كرده‌اند كه رابطه خود با خدا را شناخته‌اند و خدا را به عنوان استاد و مربي واقعي خود انتخاب كرده‌اند **عبد الله** هستند كه به كلاس دوم تكامل وارد شده‌اند و در برابر آن‌ها كساني كه فاقد اين ادراكات هستند و در قيد اطاعت خدا نيستند و خود سرانه كار می‌کنند **كافر** شناخته مي‌شوند، اگر‎ چه دانشمند باشند. آن‌ها فقط اسير حواس پنج‌گانه خود هستند و عقل خود را كه قدرت تفكر در ارتباط با غيب است به كار نمی‌برند. مي‌گویند خدا و فرشتگان و روح و آخرت و بهشت و جهنم را، اگر ببينيم قبول داريم. درست مانند كودكانند كه خود سرانه كار می‌کنند و برای پدر و مادر خود حقي قائل نيستند.

كلاس سوم تكامل، پيدايش حالت دانش آموزي و دانشجویی است. انسان، بعد از آنكه در كلاس دوم، خداي خود را شناخت و او را ارباب واقعي خود دانست، دائم به فکر اين است كه از مسير بندگي و اطاعت و تعليم و تربيت، تقرب به خدا پيدا كند و مطلوب و محبوب او و مشمول لطف او باشد. اين احساس تقرب به مقامات بالاتر، اولين غريزه‎ايست كه در وجود انسان رشد مي‌كند. مشاهده مي‌كنيد كه كودكان، در مسئله تقرب به پدر و مادر و محبوبيت در نظر آن‌ها با يكديگر مسابقه دارند و هر يك مي‌كوشد مادر و پدر را بيشتر به سوي خود جلب كند. برای پيدايش اين تقرب، خود را آماده اطاعت از آن‌ها مي‌كند. پدر و مادر هم قهراً كودكي را كه به مقام آن‌ها احترام مي‌گذارد و بيشتر اطاعت مي‌كند، بيشتر دوست دارند و گاهي تظاهر به اين محبت مي‌كنند. اين امتياز كه بين كودكان پيش مي‌آيد و در رفتار پدر و مادر اثر مي‌گذارد باعث حسادت بين كودكان می‌شود تا جایی كه کودک محبوب‌تر را كتك مي‌زنند. داستان برادران يوسف از اين قبيل است. حضرت يوسف در ميان يازده برادر ديگر خود از نظر فهم و شعور و ادب و اطاعت و زيبایی و جمال، پيشرفته تر بود و اين مسئله ايجاب مي‌كرد كه پدرش بيشتر به او توجه كند، او را ببوسد و از او حفاظت و حمايت كند. اين محبوبيت و امتيازات، باعث حسادت ديگر برادران شد و مي‌گفتند: «لِيُوسُفَ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيَّ أَبِينَا مِنَّا إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ[[66]](#footnote-67)»، يوسف و برادرش بنيامين نزد پدر بيش از ما محبوبيت دارند. پدر كارهاي سخت را به ما واگذار مي‌كند و دائم يوسف را نزد خود مي‌نشاند. آن‌ها با يكديگر قرار گذاشتند كه به هر قيمت شده بايد يوسف را از پدر دور كنيم يا او را بكشيم. بالاخره تصميم گرفتند او را به عنوان يك برده فراري در چاه بیندازند تا کاروان‌هایی كه سر آن چاه بيايند آب بردارند او را تحويل بگيرند و با خود ببرند. اين فرار بردگان از دست اربابان ظالم و پنهان شدن در چاه‌های آب در قديم امر عجيبي نبود. اين داستان نمونه اي از رقابت و حسادت بين انسان‌هاست كه مهم‌ترین انگيزه آن رقابت در تقرب به مقامات بالاتر است. كودكان برای تقرب به پدر و مادر و اطرافيان، کارگزاران برای تقرب به سلطان، و بهترين رقابت، در تقرب به خداوند متعال است. هر كس عظمت خدا را درك كند و او را به عنوان پروردگار و مولاي واقعي خود بشناسد، دائم به فکر اين است كه تقرب بيشتري به او پيدا كند، و سرمايه اين تقرب، علم و معرفت است؛ لذا بعد از آنكه بندگي خدا را اختيار كرد به فکر اين است كه چه اخلاق و عملي را خدا بيشتر دوست دارد و كدام يك را بيشتر مبغوض مي‌دارد و خود را مجهز به صفاتي مي‌كند كه خدا بيشتر دوست دارد تا درجه و مقام بهتري به دست آورد. در اين حال دانش آموزي و دانشجویی را انتخاب مي‌كند و خواهش و تقاضايش از خدا اين است كه به او دستوراتي بدهد تا به آن عمل كند؛ لذا گفته‌اند هر عملي طبق دستور خدا انجام دهي لازم است نيت آن عمل قربة الي الله باشد. وضو، غسل و روزه و نماز و اعمال عبادي ديگر همه با اين نيت درست است.

اين حالت را **نبوت** مي‌گویند. نبوت از كلمه **نبأ** به معناي خبر به وجود آمده، كه همان حالت دانش آموزي از خداوند متعال است. بنده به زبان حال مي‌گوید پروردگارا به من دستور بده چه كاري را دوست داري تا من اطاعت كنم و تقرب به خداي خود پيدا كنم. وقتي خداوند چنين حالتي را مي‌بيند، او را در معرض امر و نهي قرار می‌دهد و به او ياد می‌دهد چه عملي محبوب اوست كه بايد انجام دهد و چه عملي مبغوض، كه بايد ترك كند. انسان در اين حالت، دائم به فکر تقرب بيشتر به خدا از مسير گرفتن امر و نهي الاهي و اطاعت از اوست كه در اين حال در معرض تعليم و تربيت خدا قرار مي‌گيرد.

اين حالت را، كلاس سوم يا آسمان دوم مي‌نامند كه انسان از نظر رواني و فكري بالاتر از حالت بندگي و اطاعت است زيرا مي‌خواهد عالِم شود و خدا را با علم و دانش، عبادت و اطاعت نمايد و دوست داشته باشد؛ و اما كلاس چهارم يا آسمان سوم، حالت رسالت است. هر پيغمبري در اولين مرتبه، بنده خدا شناخته می‌شود كه گویا در دانشگاه خدا اسم نويسي كرده است و بعد، دانشجو و سپس دوست دارد بندگان خدا را به دين خدا دعوت كند كه اين هدايت، محبوب‌ترین اعمال شناخته شده است. در حديث مربوط به تكامل حضرت ابراهيم (ع)، امام (ع) مي‌فرمايد: «وَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا [[67]](#footnote-68)». خداوند تعالي پيش از آنكه ابراهيم را به مقام خليليت و دوستي انتخاب كند نشان رسالت به او داد و او را مأمور نجات مردم از شرك و خرافات كرد، زيرا حقیقتاً هيچ مصيبتي برای مردم، بزرگ‌تر و بدتر از اين نيست كه خداي واقعي و حقيقي خود را فراموش كنند و به جای او دل به مجسمه اي يا هر چيز ديگر ببندند و آن را پرستش كنند.

برای ورود به بحث رسالت و اهميت آن لازم است به اهميت آگاهي انسان نسبت به خودشناسي و خداشناسي بيشتر بپردازيم. انسان اين حقيقت را می‌داند كه بينهايت خواهش و تقاضا در طبيعت و استعدادهاي خود دارد و خودش به تنهایی قدرت ساختن و آماده كردن نيازهاي خود را ندارد. احتياجش بينهايت و قدرتش در حد صفر. به اين دليل است كه مي‌بينيم خداوند تعالي اين همه امكانات در اختيار او گذاشته ولي او نمی‌تواند موجوديت و حيات خود را حفظ كند و گرفتار مرگ و مرض می‌شود. مرگ و مرضي كه در دنيا به سراغ او مي‌آيد نتيجه جهل به مسائل خودداري (علم حفظ بدن) و خود شناسي مي‌باشد. انسان، اين مرگ و مرض را خودش برای خودش مي‌سازد نه خدا، زيرا علم انسان به مزاج و طبيعت خود بسيار دور از ذهن اوست. زماني مي‌تواند طبيعت و حيات خود را حفظ كند كه کاملاً به ماهيت خلقت و حيات و حركت خود آگاهي داشته باشد و اين آگاهي به تفكر خودش يا تعليم ديگران محال است. چه استاديست كه بداند چگونه آب و خاك ساده تبديل به پوست و استخوان و رگ و مغز و عقل و شعور می‌شود؟ فاصله علمي بين آب و خاك و انسان شدن از فاصله بين آسمان و زمين بيشتر است. اين همه پزشكان در طول تاريخ و در مدتي قريب شش هزار سال تحقيق و تفكر که در علم طب كرده‌اند تا بتوانند به حقيقت خلقت خود و بني نوع خود پي ببرند، نتوانسته‌اند اين فاصله عجيب را كم كنند چه برسد به اينكه به صفر برسانند. انسان در صورتي به خلقت خود آگاهي كامل پيدا مي‌كند كه بتواند مانند خدا، انسان خلق كند، با اينكه هنوز قدرت ندارد يك سلول حياتي متناسب با مزاج و طبيعت خود بسازد و اين در حالي است كه طبيعت انسان و اندام و اعضاء او در برابر چشمش واضح و آشكار است. توانسته‌اند رگ‌های بدن و اعصاب و عضلات و اعضاء بدن را بشمارند اما نتوانسته‌اند قطره خوني يا تار مویی در بدن انسان به وجود آورند. پس بر اساس جهل خود به خلقت و طبيعت، اين همه امراض به وجود آورده و عاقبت خود را به ديار مرگ مي‌كشانند. اين علم ظريف و پيچيده، علمیست مخصوص خداوند متعال. اما در هر صورت، انسان لازم است به علم و حكمت مجهز شود و اين در رابطه با خدا و در شعاع تعليمات او حاصل می‌شود. تا زماني كه انسان، دانش خداشناسي را به دست نياورده و درك وجود و عظمت خدا، او را وادار به تسليم و اطاعت نكرده باشد، در حالت كودكي و در كودكستان وجود به سر مي‌برد. خداوند تعالي آن‌ها را بدتر از كودك، حيوان مي‌داند. يك جا به پيامبرش مي‌فرمايد: «ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ[[68]](#footnote-69)». رهايشان كن تا به بازي خود مشغول باشند و سر به سرشان نگذار زيرا هنوز كودكند. جاي ديگر می‌فرماید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ[[69]](#footnote-70)». اين افراد خود سر و متجاوز كه عظمت خدا را احساس نمی‌کنند مانند حيوانات هستند و از حيوانات هم گمراه‌ترند.

اما انساني كه در فكر و وجدان خود عظمت خدا را درك مي‌كند، خاضع و خاشع می‌شود، خود را بنده خدا مي‌داند و تسليم او می‌شود و از حضيض شرك و بت پرستي و خود سري، خود را بالا می‌کشد، اين انسان را خداوند به عنوان آسمان معرفي مي‌كند آنجا كه مي‌فرمايد: «انا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ وَ حِفْظاً مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ[[70]](#footnote-71)». آسمان و كواكب در اين آيه و نظایر آن، اين آسمان و ستاره نيست بلكه معني واقعي و علمي آن، سازمان نبوت و ولايت است. هر انساني كه عظمت خدا را احساس كرده و خود را بنده او مي‌داند نسبت به افرادي كه در اين فكر و تحول نيستند آسمان است نسبت به زمين و منظور از «السَّمَاءَ الدُّنْيَا» همين تحول ابتدایی است، تحول از حيوانيت به انسانيت. خداوند تعالي فضاي دين را كه فضاي فكر مؤمنين و مؤمنات است، آسمان، شناخته و پيغمبران را مانند ستارگاني كه در اين فضاي توحيد و ولايت فعاليت مي‌كنند تا افكار مؤمنین و مؤمنات را بپرورانند و آن‌ها را به دين خدا آشنا كنند. اين پيامبران، با تعليمات خود، شياطين و تعليمات آن‌ها را از حوزه ولايت و ايمان، طرد مي‌كنند. شياطين، تبليغ مي‌كنند تا مردم مؤمن را از حوزه دين خارج نموده و به خدمت خود در آورند و ستارگان هدايت كه انبياء و اولياء و علماي مكتب آن‌ها هستند اين تعليمات گمراه كننده را خنثي می‌کنند. خداوند تعالي از اين نقش انبياء تعبير به شهاب ثاقب مي‌كند و تبليغات شياطين را به صورت انساني كه به آسمان می‌رود تا استراق سمع كند و آن شهاب ثاقب او را تعقيب مي‌كند و مي‌سوزاند.

آیا كفار با معلومات مادي خود مي‌توانند مانند مؤمنان باشند؟ آیا زمين، مي‌تواند مانند آسمان باشد؟ هرگز ممكن نيست. مؤمنین و مؤمنات به جای آسمانند، بر جامعه بشري و افكار احاطه دارند و هرگز مرعوب كفار نمی‌شوند تا روزي كه مكتب خدا را به ثمر برسانند.

انسان‌هایی كه در مكتب خدا به حق و باطل آشنا شده، خدا و خلق خدا را شناخته و امتيازات وجودی خدا و خلق را دانسته‌اند هرگز مخلوقي را جاي خدا قبول ندارند و هرگز، خدا را از خدایی‎اش تنزل نداده و در وضع مخلوقي قرار نمی‌دهند. بزرگ‌ترین مصيبت انسان همين كلمه است كه خدا را مثل مخلوقات خدا مي‌شناسد و يا مخلوقات خدا را به جای خدا قبول دارد، مانند مسيحيان كه خدا را به جای پدر مي‌دانند و مخلوقات را جاي اولاد او. مي‌گویند خدا مانند درياست و انسان مانند قطره. در داستان مريم و عيسي عليهما السلام خدا را پدر عيسي (ع) و شوهر مريم (س) مي‌شناسند. خدا را آن چنان تنزل مي‌دهند كه مانند انسان، احتياج به زن دارد تا به وسيله زن، فرزنداني پيدا كند و از اين قبيل.

فرهنگ خداشناسي بهترين فرهنگ و بهترين علم است كه نصيب انسان می‌شود. اينكه انسان بداند چه كارهایی از دست خدا ساخته می‌شود كه درِ خانه او برود و چه كارهایی از مخلوق خدا ساخته است تا درِ خانه مخلوق برود. بداند، موجوديت خودش در اين دنيا و آنچه از خوراك و نعمت و لذت و تمام نیازمندی‌هایش، همه و همه به دست خداست. پس مرجع حوائج خود را بشناسد و مستقیماً خود را به او نزديك سازد. بندگي خدا را اختيار كند تا از حاكميت مردم آزاد شود. اشتباه در خداشناسي و اينكه خيال كني كار خدا از دست خلق خدا ساخته است و به جای پناهندگي به خدا به خلق او پناهنده شوي، بزرگ‌ترین انحراف است كه انسان را در دنيا به ذلت مي‌كشاند و در آخرت، به عذاب جهنم. اين مقدار فهم و شعور كه آنچه از خدا انتظار داري از خلق خدا انتظار نداشته باشي و خدا را بزرگ‌ترین مرجع حوائج خود بشناسي، اساس سعادت دنيا و آخرت است. زن و مردي كه خدا را به خدایی انتخاب مي‌كنند و در هر كاري و هر حاجتي به او پناهنده مي‌شوند، بزرگ‌ترین و بهترين سرمايه دار دنيا و آخرت هستند. در عين حال كه خود را از نظر مالي و مادي فقير مي‌دانند، از نظر فرهنگي و علمي، خود را بهترين و موفق‌ترین افراد مي‌بينند. نمونه كامل اين افراد، پيغمبران هستند. آن‌ها كه خدا را به خدای‎اش مي‌شناسند، او را مالك خود مي‌دانند و به او پناهنده هستند، زير بار منت هيچ سلطان و قدرتمندي نمی‌روند و هرگز خود را در برابر خلق، خاضع و خاشع نمی‌بینند. با آزادي و آقایی زندگي می‌کنند و بهترين انسان شناخته می‌شوند كه همه كس خود را محتاج به آن‌ها مي‌بيند و در آخرت، اهل بهشتند و سعادت ابدي دارند.

پيغمبران، بعد از آنكه دو كلاس ابتدایی خود را كه بندگي و دانشجویی بود گذراندند، يقين پيدا می‌کنند كه بهترين عمل مطلوب خدا، خدمات علمي و فرهنگي و در صورت امكان، خدمات مالي و مادي به جامعه بشري است. آن‌ها بعد از آنكه خود را در اطاعت خدا قرار دادند و از طريق نماز و دعا با خدا رابطه پيدا كردند، چنان علمي در وجودشان پيدا می‌شود كه مي‌فهمند بايد به كار خلق بپردازند و تا مي‌توانند زحمت بكشند تا بشريت را از جهل و اسارت برهانند. فكر و فرهنگ خداشناسي و خداجویی را در مردم ايجاد مي‌كنند و انسان‌های گمراه و گم شده را به مولاي واقعي خودشان كه خداوند متعال است مربوط مي‌كنند و از دايره حاكميت طبيعت كه زندگي حيوانيست به دايره ايمان و معرفت به خدا انتقال مي‌دهند. اين خدمت، بهترين خدمت به جامعه و بهترين درجه و مقام است كه در دنيا مانند پيغمبران آبرومند مي‌شوي و در آخرت هم بعد از آنكه خودت به زندگي بهشتي نائل شدي، هزاران انسان ديگر را هم كه از زحمات علمي و فرهنگي تو استفاده كرده‌اند و از ناداني رهيده‌اند شفاعت كني و به زندگي بهشتي برساني.

پيغمبر اكرم (ص) مولا امير المومنين (ع) را مأمور كرد به يمن برود و اهل آنجا را به دين خدا دعوت كند. سفري بود بسيار پر خطر، كه لازم بود با افكار ناقص مردم بت پرست مبارزه كند و آن‌ها را از اين ضلالت و حماقت برهاند. به علي (ع) فرمودند يا علي اين سفر پر خطر را قبول كن و بدان كه اگر يك نفر به دست تو هدايت شود و بتواني او را از حاكميت بت‌ها برهاني و در حاكميت خدا قرار دهي برای تو بهتر از تمامي ثروت عالم است. اين خدمات فرهنگي، كه انسان، خودش درس‌های خداشناسي را بخواند و بداند و ديگران را هم به خداوند متعال آشنا كند، بهترين عمل است.

و اما كلاس پنجم، بعد از رسالت، كلاس حكمت ناميده می‌شود. حكمت، علم كامل خداوند متعال است. علم خدا را از ساخت و ساز خدا بشناسيد. اين چه علمیست كه انسان را از اين وضع ابتدایی كه خاك خشن و بي شعور است به صورت انسان مي‌سازد. چقدر زياد، بين انسان و خاك فاصله است. چگونه ما را ساخته كه چنين انساني شده‌ایم، داراي عقل و شعور و معرفت و زيبایی و دانایی و توانایی و آنقدر به اين آب و خاك بي ارزش، ارزش داده است كه از كائنات، بهتر و بالاتر، شناخته می‌شود؟

انسان بر اساس علم و معرفتي كه خدا به او داده است هر جا مي‌رود و مي‌نشيند خود را حاكم بر كائنات مي‌بيند، گویی كه مربي همه كائنات است. خود را مالك درياها و صحرا و كوه و جنگل و بالاخره مالك زمین‌ها و آسمان‌ها مي‌شناسد. اين صنعت عجيب، بهترين صنعت خداوند متعال است. يك جا خاك و آب را به صورت خورشيد مي‌سازد و يك جا ماه و ستارگان و اين همه خلايق عجيب و غريب. علم خدا را از صنعت خدا مي‌توانيم بشناسيم. صنعت، هر چه عالی‌تر و بهتر باشد، دلالت بر علم بالاتر سازنده آن مي‌كند. هم اكنون كه بشر در مسير علم و دانش خدادادي اين همه بالا رفته، باز هم عاجزتر از آن است كه بتواند قطره آبي يا قبضه خاكي بيافريند و خود را به پاي صنعت خدا برساند. پس خداوند تعالي خيلي حكيم است و مي‌توانيم به او اميدوار باشيم كه مرگ و مرض و بيماري را از وجود ما برطرف سازد و از اين وضعيت ابتدایی به بينهايت قدرت و ثروت برساند. خداي حكيم دوست دارد، انسان‌ها كه شاگرد او هستند حكيم شوند و به كيفيت ساخت و ساز خلايق آشنا شوند. اگر ما مجهز به علم و قدرت خداوند تعالي شويم مي‌توانيم مرگ و مرض و پيري را از خود دور ساخته، حيات ابدي پيدا كنيم.

حكمت، چهار كلمه است كه بعد از كلاس رسالت به دانشجويان آموخته می‌شود و با دانستن اين چهار كلمه به اسرار خلقت عالم و آدم پي مي‌بريم. خداوند در قرآن به حكمت خيلي ارزش داده است و مي‌فرمايد: حكمت خود را به شاگردي مي‌دهم كه او را بسيار دوست داشته باشم و او هم خداي خود را بسيار دوست داشته باشد[[71]](#footnote-72). در ميان یک‌صد و بيست و چهار هزار پيغمبر و اين همه عالِم و دانشمند، عده كمي هستند كه به كلاس حكمت راه يافته و به اسرار خلقت و سازندگي خداوند تعالي آشنا شده باشند. ابراهيم خليل الله و عيسي روح الله عليهما السلام از جمله اين بزرگواران هستند كه از كلاس رسالت بالاتر رفته و در كلاس حكمت وارد شده‌اند. اين كه مي‌گویند حضرت عيسي (ع) به آسمان چهارم رفته است، منظور از اين آسمان، كلاس چهارم دانشجویی از خداوند است نه اين آسمان بالاي سر. خداوند تعالي در قرآن، دو مركز را به عنوان آسمان معرفي مي‌كند. يكي، فضاي محيط به زندگي مادي انسان كه ميدان نمايش اين همه خورشيدها و ستارگان و کهکشان‌ها مي‌باشد و يكي، به معني فضاي علم انسان.

فضاي علم، يعني آنجا كه انسان متفكر مي‌بيند و مي‌آموزد كه چگونه برای خود زندگي بهتر بسازد و مصیبت‌ها و امراض خود را معالجه كند. اين فضاي فكر، آسمانيست بسيار وسیع‌تر و زيباتر از فضاي بالاي سرِ ما. در اين آسمان دوم است كه مي‌توانيم خدا و دين خدا و پيامبران و امامان و بهشت و جهنم را كه عواقب اعمال هستند، چنانكه هست بشناسيم. اين آخرت عجيب و عظيم كه در قرآن و كتب ديني از آن ياد شده در فضاي فكر انسان خلق شده است نه در فضاي مقابل چشم. فضاي فكر انسان، بينهايت مرتبه از اين فضاي طبيعت، وسیع‌تر و زيباتر است. بهشت موعود است كه خدا به انسان وعده داده است. پيغمبران و امامان و مؤمنین و مؤمنات و افراد خوب و نجيب در فضاي فكر ما نمايش پيدا مي‌كنند و شايد در فضاي مقابل چشم، نمايشي نداشته باشند. حضرت مريم (س) در فضاي طبيعت و در مقابل چشم مردم، شايد محكوم شناخته شده بود كه چرا برخلاف سنت جامعه بشري بدون شوهر بچه دار شده وليكن در فضاي علم و دانش و ايمان و تقوا، در همان آسمان چهارم كه عيسي (ع) به آنجا رسيده، بهترين زنان عالم شناخته شده است كه مانند حضرت زهرا (س) سيده زنان لقب گرفته است، يعني بزرگ‌تر و برتر از همه زنان عالم. او توانسته سر سفره لطف خدا بنشيند و با خدا و فرشتگان مأنوس گردد و يك چنين وظيفه سنگيني را كه كمتر كسي مي‌تواند به عهده گيرد به تقدير خدايتعالي تحمل كند. وقتي خداوند تعالي به او پيشنهاد كرد كه بايستي به نشان و مدال مادري ملقب شوي، مادرِ بهترين پيغمبران كه هر دو از بزرگان آخرت شناخته شوید و تو ملكه بهشت باشي، اين مصيبت سنگين كه بايد بدون شوهر، فرزندي به دنيا بياورد را قبول كرد. كمتر كسي مي‌تواند چنين وظيفه سنگيني را تحمل كند ولي به لطف خدا اميدوار بود كه او مي‌تواند به قدرت خود، آبرويش را حفظ كند و بهترين زنان عالم شناخته شود.

فضاي فكر، همان جاییست كه وقتي انسان، خود را به آنجا مي‌كشاند، به تمامي مسائلي كه در نظر مردم قابل حل نيست و نمی‌دانند، بهشت و جهنم، چگونه و چطور است، آگاهي كامل پيدا مي‌كند و آينده‌ها را چنان مي‌بيند و مي‌شناسد كه موجودی‌ها را مي‌شناسد، چنان كه مولا علی (ع) مي‌فرمايد: اگر پرده غيب را از جلو چشم من بردارند و با همين چشم‌هایم آخرت را ببينم بر علم من چيزي اضافه نمی‌شود زيرا عالَم غيب را آن چنان مي‌بينم كه عالَم شهود را.

ورود به اين كلاس را حكمت مي‌نامند كه آن هم به سه كلاس قسمت می‌شود. در كلاس ابتدایی، اصول خلقت و تربيت و در متوسطه، كيفيت خلقت را و در كلاس نهایی كه كلاس ششم است هدف خدا را از خلقت آدم و عالم مي‌شناسد و بعد از طي اين شش كلاس كه تمامي آن در مسير تعليم و تربيت خداوند تعالي است برای كلاس هفتم كه ملاقات با خداوند تعالي است آماده می‌شود.

آخرين مرحله تكامل حالت لقاء اللهي است

طبيعت و تمام موجوداتي كه در برابر انسان نمايش پيدا كرده‌اند همه و همه، راه حركت انسان به سوي خداوند متعال هستند. خداوند جا و مكان معيني ندارد كه انسان حركت كند تا جاي او را بيابد و او را زيارت كند بلكه او علمیست محيط به ظاهر و باطن تمامي موجودات. چنين نيست كه در جایی باشد يا به كسي نزدیک‌تر باشد. خداوند در طبيعت، نمونه روح حيات در بدن انسان است. انسان علاوه بر ساخت و ساز بدني كه مجموعه اي از خون و گوشت و عضلات و اجزاء ديگر است، مجهز به روح حيات است. روح حيات اگر‎ چه ظاهر و باطن بدن انسان را فرا گرفته ولي قابل رؤيت نيست. ما به هر چيز نگاه كنيم اول و آخر، روح او را مشاهده مي‌كنيم. جسمانيت ما، در روحانيت ما چنان غرق شده كه مثل جرم خورشيد در نور خورشيد است. خورشيد يك جرم و بدنه دارد و يك نوري كه آن را احاطه كرده است. از دور كه مشاهده مي‌كنيم جرم كروی آن را در جاي معيني مي‌بينيم ولي نور آن را محيط به ظاهر و باطن آن و همه كائنات مي‌بينيم. هيكل انسان هم همين طور است. بدن انسان در روح او مستهلك شده است. انسان از نظر روحانيت به همه كائنات متصل است. جسم او جاي كوچكي را اشغال كرده است. وقتي می‌میرد يا مي‌خوابد، همان جسمي است كه داراي وزن و حجم كوچكي است ولي وقتي زنده و بيدار است آن چنان بال و پر روحي و روحانيت او گسترش دارد كه همه كائنات را زير سايه خود قرار می‌دهد. با همه اين عظمت، كه بدن در برابر روح، مانند قطره اي در اقيانوس است و روح ما از بدن ما واضح‌تر است، كه با جدا شدن از بدن به حد صفر بر می‌گردیم، روح با چشم ديده نمی‌شود. خداوند تعالي همين روح را نمونه خود قرار داده است زيرا روح، بينهايت است ولي غير قابل رؤيت، و جسم، قابل رؤيت است ولي بينهايت كوچك و ضعيف. خداوند متعال هم در عالم، چنين است. ظاهر و باطن تمامي ذرات و كرات و سماوات را فرا گرفته است. مي‌فرمايد: «وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ» و یا «وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ[[72]](#footnote-73)»، آسمان‌ها با اين عظمتي كه دارند مانند ورق كتاب در اختيار خداوند متعال است كه مي‌تواند از اين طرف به آن طرف برگرداند و كره زمين با همه بزرگي، قطعه كوچكي است در قبضه او.

پس خدايتعالي با اين همه عظمت و لطافت، برای انسان‌ها قابل رؤيت نيست همانطور که روح، قابل رؤيت نيست. چيزي برای انسان قابل رؤيت است كه جسمانيت و قد و قيافه داشته باشد وليكن روح، كه بينهايت است و بالاتر از آن، ذات مقدس خداوند متعال كه نامتناهیست، محدوديت پيدا نمی‌کند كه قابل رؤيت باشد. اما در عين حال از همه چيز واضح‌تر و آشكارتر است. به قول شاعر:

*یا من اختفي لفرط نوره الباطن الظاهر في ظهوره*

اي خدایی كه از شدت وضوح از چشم مردم پنهاني. خدایی كه هم به ظاهر موجودات احاطه داري و هم به باطن. بنابراين طبيعت كه چنين عالمانه و حكيمانه ساخته شده است راه حركت به سوي خداوند متعال است. اگر طبيعت را چنان كه هست نشناسيم، خدا را نمی‌توانیم بشناسيم. همه جا نور خدا در طبيعت جلوه گر است و به قول سعدي شاعر عارف:

*برگ درختان سبز در نظر هوشيار هر ورقش دفتريست معرفت كردگار*

اين برگ‌ها مانند اوراق قرآن و کتاب‌ها، عظمت خدا را نمايش می‌دهند كه با چه هندسه عجيبي اين برگ‌ها را از آب و خاك ساخته است. ما مي‌توانيم با فكر خود هر مخلوقي را تجربه كنيم و كيفيت ساخت آن را در نظر بگيريم. در اولين مرتبه، مشاهده مي‌كنيم ذرات عالم و موادي كه به مانند گرد و غبار است به يكديگر متصل و مربوط شده، بدن موجودات را به وجود آورده و باز در مرحله دوم، مشاهده مي‌كنيم اين ذرات و مواد چگونه حيات و حركت پيدا كرده و چگونه اين ذرات با هم تركيب و مهندسي شده، يك جا با هندسة خود، چشم به وجود آورده و جای دیگر طور ديگر مهندسي کرده، شنوایی به وجود آورده و جای دیگر مغز، دانایی و توانایی برای انسان به وجود آورده است و غيره. جنسيت مغز و چشم و گوش و عضلات به جز ماده چيزي نيست وليكن هر كدام به كيفيت عجيبي مهندسي شده كه به صورت چشم مي‌بيند و به صورت گوش مي‌شنود و به صورت مغز مي‌داند. اين قسمت‌ها كه هر كدام خاصيت معيني دارد تفاوت هندسي با يكديگر دارند نه تفاوت ذاتي. يعني هر عضوي با اعضاء ديگر از نظر جنسيت كه ماده است فرقي ندارد اما از نظر هندسه وجودی با يكديگر تفاوت دارد. كميت هر عضوي، محصول اجتماع مواد با يكديگر است كه جسمانيت آن را تشكيل می‌دهد، اما كيفيت آن، محصول هندسه و قانون و قاعده هاییست كه در ساخت آن به كار رفته است و به آن ارزش داده است.

همين جا، دو كلمه از كلمات چهارگانه حكمت، قابل نمايش است. يكي تركيب مواد با يكديگر و با روح حيات و حركت و ديگر هندسه عجيب اين ذرات و مواد كه به صورت اعضاء مختلف در آمده است؛ و كلمه سوم، كه آن هم از هيكل و ساختمان هر چيزي قابل نمايش است، هدف خداوند متعال است كه ميگوییم به چه دليل انسان را ساخته و يا زمين و آسمان و هستي‌ها را به وجود آورده است؟ اين علت غایی هم كه هدف الاهي است، در هيكل هر موجودي قابل نمايش است. این‌ها کلاس هاییست كه انسان‌ها بايد بگذرانند و در انتها خود را برای ملاقات خداوند متعال آماده سازند.

و باز لازم است درباره تفاوت وجودی پيامبران الاهي و ائمه اطهار (ع) با ساير مردم، بحث خود را ادامه دهيم. اين چهارده معصوم (ع)، مخصوصاً حضرت زهرا (س)، شاگردان فارغ‌التحصیل مكتب خداوند متعال هستند. آن‌ها تحولات شش‌گانه گذشته را كه از عبوديت تا آشنایی به كلمات حكمت است شناخته و دانسته‌اند. از نظر وجودی و فكري و عقلي بالا و بالاتر رفته تا آنجا كه هندسه عالم خلقت را چنان كه هست شناخته و دانسته‌اند و در حالت ملاقات با خدا قرار گرفته‌اند. مسئله اي كه در اينجا بسيار مهم است همين مسئله ملاقات با خداوند متعال است. ذات مقدس خدايتعالي، آخرين درس و كتابيست كه انسان‌ها در انتهاي تكامل آن را مي‌خوانند و مي‌دانند. طبيعت را چنان كه هست مي‌شناسند، آن چنان كه گویی خودشان آن را ساخته و طراحي كرده‌اند. همانطور كه يك ماشين ساز کاملاً به كيفيت و كميت صنعت خود آگاهي دارد و تمامي رمز و راز آن را مي‌فهمد، انساني هم كه از مسير طبيعت، حركات علمي خود را آغاز كرده و خود را به ماوراء طبيعت رسانده، کاملاً هندسه خلقت و تربيت را چنان كه هست مي‌داند و مي‌شناسد. خداوند تعالي در سوره كهف، آيه 51[[73]](#footnote-74)، چهارده معصوم (ع) را به عنوان كساني كه شاهد خلقت عالم و آدم بوده‌اند معرفي مي‌كند و مي‌فرمايد: آن‌ها ديده‌اند كه من عالم و آدم را چگونه ساخته ام. در ساخت و ساز آن‌ها مجهولي ندارند. آن‌ها بعد از آشنایی به خلقت عالم و آدم، كتاب طبيعت را پشت سر انداخته و خود را برای ملاقات با خدا آماده كرده‌اند. اين آمادگي برای ملاقات با خدا، كلاس هفتم و تحول هفتم است. اين مرحله مستقیماً به تعليم خداوند تعالي و اراده او قابل ظهور است. يعني آن انساني كه مجهولي در طبيعت ندارد، اين كلاس معرفت به ذات پاك خداوند تعالي را به فکر و استعداد خود نمی‌تواند بفهمد. معرفت به ذات خدا به اذن و اجازه خود او قابل ظهور است نه به فعاليت انسان. انسان با كار و فعاليت، مواد خلقت را چنان كه هست مي‌بيند و مي‌داند و يا با دقت و مطالعه و تجربه بسيار، روح و روحانيت را کاملاً مي‌تواند بداند و بفهمد وليكن آشنایی به ذات مقدس خدايتعالي بدون اذن خدا قابل ظهور نيست. مولا امیرالمؤمنین (ع) در خطبه اي حالت لقاء الهي خود را اين طور تعريف مي‌كند كه وقتي سائلي سؤال مي‌كند يا علي آیا خدایی را كه عبادت می‌کنی، ديده‎اي و شناخته‎اي، مي‌فرمايد: هرگز خدایی را كه نديده و نشناخته باشم عبادت نمی‌کنم. سائل مي‌پرسد چگونه خدا را ديده‎اي در حالي كه او ديدني نيست و به موساي پيغمبر مي‌گوید: «لن تراني»؟ حضرت جواب می‌دهد ديدن با چشم ممتنع است و چشم چيزي را مي‌بيند كه داراي شكل و صورت باشد. خداوند تعالي منزه است از اينكه دارای صورت باشد اما با قلب می‌شود خدا را ديد. در اين جمله از خطبه خود كه در نهج‌البلاغه است مي‌فرمايد: «لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بحقايق الْإِيمَانِ[[74]](#footnote-75)»، چشم‌ها با مشاهده نمی‌توانند او را ببينند وليكن دل‌ها با نور ایمان مي‌توانند او را ببینند و خداوند، خود را به قلب بندگان مؤمن خود معرفي مي‌كند وليكن در برابر چشم آن‌ها نمايش پيدا نمی‌کند، زيرا قلب انسان يك موجود كروی مانند آينه كروی است كه هر چه هست در آن منعكس می‌شود.

ما آل محمد (ع) را كه خداوند تعالي، راسخون در علم ناميده است به اين دليل است كه ما وقتي كتاب طبيعت را پشت سر انداختيم و در حالات معراجي، بالاتر و بالاتر رفتيم تا جایی كه احساس كرديم در حضور خدا ایستاده‌ایم و بين ما و ذات پاك خداوند جز پرده لطيفي فاصله نيست، در آن حال مؤدب، به حال خضوع و خشوع، از خدايتعالي خواهش كرديم پرده را بردارد و خود را معرفي كند. خدايتعالي اين ادب و احترام ما را پسنديد و پرده را برداشت و خود را به قلب ما معرفي نمود.

اين حالت كه انسان، خلايق را آن چنان كه هستند می‌شناسد و در حضور خالق قرار مي‌گيرد و خود را برای ملاقات با خدا آماده مي‌كند را كلاس هفتم يا آسمان هفتم مي‌نامند. در اين كلاس هم دو تحول پيدا مي‌كند كه بعد از آن، در مكتب خدا فارغ‌التحصیل است و به نشان خلافت اللهي مفتخر می‌شود. خداوند تعالي او را در كسوت خلافت خود قرار می‌دهد و تاج كرامت را روی سر او مي‌گذارد و امر خلايق را به او واگذار مي‌كند. اين تاج‌گذاری در يك نمايش با عظمت در خانه حضرت زهرا (س) به نظر مسلمانان رسيده و به نام حديث كساء معروف و مشهور شده است.

تعريفي از سه حقيقت متباين در عالم هستي

چنان كه توضيح داده شد، عالم خلقت در ذات خود سه كتاب نامتناهيست. کتاب‌هایی كه از نظر ساخت و ساز و وجود و ماهيت، با يكديگر متباين است و جنسيت هر يك با ديگري کاملاً متفاوت است، به طوري كه با شناخت جنسيت اولي، نمی‌توانیم جنسيت دوم و سوم را بشناسيم. موجودات عالم گاهي با يكديگر تباين جنسي دارند و گاهي تشابه جنسي. مثلاً عالم اجسام و چيزهایی كه ماده هستند همه و همه در جنسيت شبيه يكديگرند. كرات مختلف، بزرگ و كوچك مثل يكديگرند و همانطور كه كره زمين را مورد مطالعه قرار مي‌دهيم، كرات ديگر و ستارگان ديگر را هم مورد مطالعه و شناسایی قرار مي‌دهيم. همانطور كه خورشيد منظومه خود را مي‌شناسيم كه يك جرم نوراني انفجاري است، خورشيدهاي ساير منظومه‌ها را هم مي‌شناسيم، زيرا همه اين موجودات، ساخت و ساز جسماني دارند و از ماده ساخته شده‌اند و شباهت جنسي با هم دارند اگر‎ چه در شكل و صورت، متفاوتند. محدودند و ابتدا و انتها دارند و قابل اشاره و شماره‌اند. همين طور انسان‌ها در جنسيت، هر كجاي اين عالم كه هستند، يكي هستند. مثلاً، آیا انسان‌هایی كه در كرات ديگر زندگي می‌کنند با آدم‌های كره زمين ما تفاوت جنسيتي يا هندسه اي دارند؟ به دو دليل مي‌گوییم خير. انسان و حيوان در عوالم ديگر مثل انسان و حيوان در همين عالم ما است. يك دليل اينكه هر انسان و حيواني در ساخت وجودی خود تركيبي از جسم و روح است. نه روح به تنهایی شكل انساني دارد و نه بدن به تنهایی شكل روح و روحانيت است بلكه انسان و حيوان، تركيبي از روح و جسمند. وقتي تركيب به حال خود باقيست، انسان و حيوانند و وقتي تركيب، زايل شود، هيچ يك شناخته نمی‌شوند. پس تمامي انسان‌ها و حيوانات، تركيبي از روح و جسمند. دليل دوم، اينكه هندسه خلقت خدا كامل است و موجودي كه بر طبق نقشه كامل ساخته می‌شود، قابل تغيير نيست. هر تغيير اساسي كه در يك صنعت پيدا می‌شود دليل نقص آن صنعت است. دانشمندان وقتي يك انسان معيوب و ناقص را تعريف می‌کنند، مي‌گویند داراي نقص عضو است. يعني عضوي كمتر يا بيشتر از ديگران دارد. شش انگشتي است يا اندام صورت و بدنش متعارف نيست. بلند‎تر يا كوتاه‎تر از حد اعتدال است. اين حد اعتدال و هندسه متعارف، همان نقشه كامل صنعت خدا است كه نقشه كامل، قابل تغيير نيست. خداوند تعالي هر جا عالم و آدمي ساخته، مانند همين عالم و آدمي است كه ما را ساخته است، اگر غير از اين باشد معيوب است و نقص يك صنعت، دليل نقص علمي سازنده آن مصنوع مي‌باشد. خداوند تعالي كه در علم و قدرت، كامل است، همه صنايع خود را كامل آفريده است. پس مي‌گوییم، طبيعت و موجودات طبيعي، خواه در زمين باشند يا آسمان، همه و همه در جنسيت، مثل و مانند يكديگرند و تركيبي از جسم و روحند، اگر‎ چه در قيافه متفاوت باشند مانند انواع میوه‌ها. اين قسمت عالم، كه تركيبي از جسم و روح است، همه، مثل و مانند يكديگرند و يكديگر را معرفي مي‌كنند. اما قسمت دوم عالم هستي، عالم مجردات است. عالم روح و عقل و شعور و نور و نيرو.

جسم‌ها با ارواح، تشابه جنسي ندارند بلكه تباين جنسي دارند يعني جنسيت ماده و بدن، غير از جنسيت روح و عقل و شعور است، شباهتي به يكديگر ندارند كه بگوییم همين طور كه بدن، جسم است و دست و پا دارد و مي‌آيد و مي‌رود و غذا مي‌خورد، روح هم همين طور است. آنچه از لوازم جسم است در روح و روحانيت، قابل ظهور نيست و آنچه در جنسيت روح است در بدن، قابل ظهور نيست. دو شیء متباينند، مانند نور و ظلمت. نمی‌توانیم بگوییم ظلمت مانند نور و نور، مانند ظلمت است و با شناختن ظلمت، نور را نمی‌توانیم تعريف كنيم مگر اينكه آن را ببينيم. هركدام، كتاب جداگانه اي هستند و استاد جداگانه اي لازم است كه حقيقت آن را به انسان بياموزد. همين طور جنسيت روح و نور، با جنسيت خداوند متعال. دو حقيقت متباين هستند كه هر كدام استاد جداگانه اي لازم دارد تا حقيقت آن را بفهماند.

پس مي‌گوییم، عالم طبيعت در اصل حقيقت خود، سه حقيقت متباين است. يكي عالم جسم و ماده، كه صورت‌ها و هیکل‌ها از آن ساخته می‌شود. ديگر، عالم روح و روحانيت و نور و فرشته، كه حيات و حركت از آن پيدا می‌شود و سوم، ذات مقدس خداوند متعال، يك حقيقت عظيم و عجيب كه نه شباهت به روح و روحانيت دارد و نه به جسم و جسمانيت، بلكه مبدأ علم و حيات و قدرت است. از علم خود به انسان‌ها افاضه مي‌كند و آن‌ها دانا و توانا مي‌شوند. انسان‌های كلاس هفتم و هشتم، دائم، كتاب روح و روحانيت و علم و حكمت الاهي را در اختيار دارند تا روزي كه در علم و دانش، با خداي خود همانند شوند و در آن صورت فارغ‌التحصیلند. احتياج ندارند كه خدا به آن‌ها بگوید و بياموزد، زيرا تمامي درس‌ها را از خداي خود دانسته و آموخته‌اند جز آگاهي به حوادث جزیی.

لازم است بدانيم علوم انسان‌ها یا علم خداوند تعالي بر سه قسم است. ابتدا آشنایی به هندسه خلقت عالم و آدم. عالم و آدم، يك صنعت است كه به اراده خداوند تعالي ساخته می‌شود و هيچ صنعتي بدون نقشه، قابل ظهور نيست. اصل كار، نقشه ساخت است و هر چه صنايع، بهتر و بالاتر و کامل‌تر باشند داراي نقشه بهتر و کامل‌تری هستند؛ لذا خداوند تعالي به علم خود، نقشه انسان سازي و جهان سازي را در اختيار دارد و بر اساس همان نقشه، عالم و آدم را مي‌سازد. انسان هم برای ساخت و ساز هر چيزي، ابتدا نقشه آن را مي‌كشد و بعد مي‌سازد. اين نقشه، ابتدا در علم خداوند است و خلايق، بر پايه نقشه علمي خدا ساخته می‌شود. انسان‌ها هم آنچه مي‌سازند، نقشه آن را از طبيعت مي‌گيرند. هواپيما را از نقشه ساخت پرندگان، دوربین‌ها را از نقشه چشم، خانه را از خانه سازي آدم در ساخت كعبه و به همين ترتيب. كساني كه در ابتداي تاريخ زندگي كرده‌اند و خانه كعبه را نديده و چيزي از آن نشنيده بودند، خانه سازي بلد نبودند و در غارها و صحراها زندگي مي‌كردند كه آن‌ها را غار نشين مي‌گفتند. به همين دليل خانه كعبه را ام‌القری می‌نامند، يعني مادر همه آبادی‌ها؛ و به همين ترتيب، اولين كشتي را نوح پيامبر ساخته است. خداوند به پيامبرش مي‌گوید: «وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحْيِنَا[[75]](#footnote-76)». طبق دستوري كه ما به تو مي‌دهيم، كشتي بساز تا مركب دریای تو باشد. زيرا از جانب خدا مقدر شده كه با ريزش آب از آسمان و جوشش آب از زمين، اين سرزمين كه محل زندگي مردم است تبديل به دريا شود. هر كس از تو اطاعت كند و سوار كشتي شود نجات پيدا مي‌كند و هر كس اطاعت نكند و از كشتي فاصله بگيرد، مسلماً غرق می‌شود. خداوند تعالي ابتدا به او ياد داد تا اره و تيشه و ميخ و مهره بسازد و تخته هاي تراشيده را به يكديگر وصل كند. او طبق دستور خداوند، كشتي را ساخت. مردم مشاهده مي‌كردند، نوح پيغمبر تخته‌ها را مي‌تراشد و به يكديگر وصل مي‌كند و طبقه طبقه كشتي خود را مي‌سازد. در يك طبقه برای حيوانات، جاهایی در نظر مي‌گيرد و در يك طبقه، برای افرادي كه از او اطاعت كنند. مردم او را مسخره مي‌كردند كه اگر كشتي مركب دريا است، اينجا كه سرزمين خشكي است و دریایی وجود ندارد. نوح مي‌فرمود به زودي خواهيد ديد كه از آسمان و زمين چگونه آب جاري شود و اين بيابان، تبديل به دريا شود. به اين ترتيب اولين مركب دریایی، به وحي الاهي ساخته شد و بعد مردم به فکر ساختن كشتي و مرکب‌های ديگر افتادند. بنابراين هر صنعتي، نقشه اي لازم دارد كه همان علم ساختن است و ابتدا اين نقشه‌ها را خداوند تعالي به پيغمبران تعليم می‌دهد. آشنایی به نقشه خلقت عالم، آسان است اگر‎ چه ساختن آن مشكل باشد، اما نقشه تربيت انسان، كه خداوند به پيامبرانش مي‌آموزد، مشکل‌تر است. تنها موجودي كه در مرحله تربيت، تكامل پيدا مي‌كند، علم و دانش او بالاتر مي‌رود تا به كمال مطلق برسد انسان است. خداوند، ابتدا نقشه عالم خلقت را به او مي‌آموزد و به او مي‌فهماند كه عالم و آدم، روی چه نقشه اي ساخته می‌شود؛ لذا بعضي از پيغمبران، بر اساس همين نقشه آدم سازي، گاهي مردگان خاك شده را زنده كرده‌اند و گاهي از خاك و آب ساده، كبوتر و مرغ ساخته‌اند. خداوند تعالي به حضرت عيسي (ع) مي‌فرمايد: «إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهِ فَتَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِي[[76]](#footnote-77)»، يا مي‌فرمايد: «وَ أُحْيِي الموتي بِإِذْنِ اللَّهِ[[77]](#footnote-78)»، تو ای عيسي يادت باشد كه از خاك و آب مجسمه اي به شكل كبوتر ساختي و به آن جان دادي به اذن خدا و مرده را زنده نمودي به اذن خدا. پس اين انسان‌های معجزه گر، نقشه خلقت عالم و آدم را مي‌دانند و اگر از آن‌ها بپرسي، خورشيد و ماه و پرندگان و موجودات، چگونه ساخته شده‌اند، مي‌دانند و مي‌گویند. خداوند تعالي در آيه اي از سوره كهف مي‌فرمايد: «مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ [[78]](#footnote-79)»، من شياطين را شاهد خلقت عالم و آدم قرار نداده‎ام و آن‌ها از كيفيت اين خلقت آگاهي ندارند. اين آيه شريفه كه خداوند تعالي مشاهده خلقت را از شياطين نفي مي‌كند دليل است كه اولياء خدا شاهد خلقت هستند زيرا خداوند تعالي از هر نعمتي كه شياطين را محروم مي‌كند، دوستانش را از آن بهره‌مند مي‌كند و به آن قدرت مي‌رساند. وقتي مي‌گوید من شياطين را به بهشت نمی‌برم اثبات اين حقيقت است كه مؤمنین را به بهشت مي‌برم. آيه فوق در سوره كهف، علم ائمه (ع) را این‌طور تعريف مي‌كند كه آن‌ها شاهد خلقت عالم و آدم هستند و همه جا فرموده‌اند كه علم «ما كان و ما يكون و ما هو كائن» را مي‌دانند. آن‌ها يك جا هستند ولي بر تمامي عوالم وجود احاطه علمي دارند. همه كس و همه چيز، زير نظر آن‌ها حركت مي‌كند و به همين كيفيت، عالِم به آينده‌ها تا ابد هستند و مي‌دانند انسان‌ها چگونه بهشتي يا جهنمي مي‌شوند. نقشه ديگر هم كه به علم كلي قابل تعليم است نقشه تربيت انسان‌ها است كه چگونه انسان را تربيت كنند تا او را به زندگي بهشتي برسانند زيرا بهشت، محصول علم و تربيت انسان است نه اينكه باغي باشد كه انسان را به آنجا ببرند.

آشنایی به نقشه خلقت، آشنایی به نقشه تربيت، آگاهي به حوادث جزیی

يكي از علومي كه انسان‌ها تعليم يا تعلم آن را مشكل و ممتنع مي‌دانند تا جایی كه بعضي از فلاسفه خدا را هم جاهل به آن مي‌دانند، همين علم به جزئیات است، كه مي‌گویند خدا هم از طريق كليات به جزئیات آگاه می‌شود نه اينكه از ابتدا حوادث جزیی را بداند. اين تصور را مثل مي‌زنيم به يك دهقان كه ابتدا آب را در نهري به جريان مي‌اندازد اما نمی‌داند اين آب تا كجا مي‌رود و چه زمین‌هایی را آبياري مي‌كند و يا چه گياهاني را پرورش می‌دهد. دهقان به دنبال آب حركت مي‌كند و لحظه به لحظه زمین‌هایی را كه آبياري شده و زراعت‌هایی را كه پرورش مي‌يابد مي‌داند و مي‌فهمد. پس دهقان از مسير حركت آب كه حيات كلي زمين است به جزئیات آن كه پرورش گياه و علف است آشنا شده است. اين مسئله را مي‌گویند علم به جزئیات از مسیر کلیات. مي‌گویند خداوند هم از ابتدا كه انسان را خلق نموده، نمی‌داند تا آخر عمر چه اعمال و افكاري از انسان سر مي‌زند وليكن همراه او هست و هر حادثه اي كه از او سر مي‌زند، مي‌بيند و مي‌داند زيرا علم جزیی يا حوادث كوچك تحت يك ضابطه و قاعده كلي نيست. پس حوادث جزیی كه ظاهر نشده، عدم است و خدا یا انسان چيزي را مي‌دانند كه هست نه آنچه وجود ندارد.

وليكن فلاسفه در اينجا اشتباه كرده‌اند. آن‌ها كيفيت خلقت را آن چنان كه صنعت خداست قبول ندارند، بلكه به صورت جلوه خدا مي‌دانند. جلوه دريا با صنعت دريا فرق دارد. جلوه دريا مانند قطرات باران است كه از دريا جدا می‌شود و صنعت دريا مانند ماهي‌ها است كه در دريا ساخته مي‌شوند. اگر ماهی‌ها را صنعت دريا بدانيم، پس باران و ابر و بخار، جلوه دريا هستند، يعني دريا، آن را نساخته است بلكه به اين شکل‌ها ظاهر می‌شود. ماهی‌ها از جنس دريا نيستند و صنايع دریایی هستند در حالي كه ابر و باران، صنعت دريا نيستند. فلاسفه، مخلوقات عالم را جلوه خدا مي‌دانند و اين اشتباه بزرگيست. خداوند تعالي به قدرت خود، مواد اوليه خلايق را مي‌سازد و بعد، از آن مواد، خلايق را مي‌سازد. پس خلايق خدا مانند صنايع انسان است. انسان از مواد اوليه، صنايع خود را مي‌سازد، خداوند متعال هم از آب و خاك اين همه گياه و حيوان مي‌سازد.

از آنجا كه فلاسفه، خلايق را جلوه ذات خدا مي‌دانند، مي‌گویند خدا از مسير حركت بخارها به ابرها آشنا می‌شود و از مسير حركت باران‌ها، به برف و تگرگ و از مسير حركت برف و باران، به گياه و چيزهاي ديگر آشنا می‌شود. قهراً فرضيه هاي آن‌ها با آیات قرآن و فرمايشات ائمه (ع) مطابقت ندارد. لازمه‌اش اين است كه خدا خود را به صورت خلايق در آورد و خلايق، جزء وجود خدا باشند و اين اشتباه بينهايت بزرگي است و ائمه (ع) فرموده‌اند، فلسفه، انسان‌ها را كافر و زنديق مي‌كند.

خدا علمیست محيط به ظاهر و باطن عالم كه ظرف ميلياردها سال حادثه‌ها را مي‌داند و از ازل تا به ابد بر علم خدا چيزي اضافه نمی‌شود. اين علم خداست كه عالم به جزئیات و كليات است و عالم به چيزهایی كه هنوز خلق نكرده است.

علم ائمه و اولياء خدا عليهم السلام

ائمه اطهار (ع) چنان كه گفته شد نقشه خلقت و تربيت را مي‌دانند. مي‌دانند بر اساس چه شرايطي و با چه كيفيتي عالم، خلق شده و به هستي خود ادامه مي‌يابد. كلمات چهارگانه خلقت را درست مانند خداي خود مي‌دانند. فرق بين علم آن‌ها و علم خدايتعالي اين است كه خدا از ازل تا به ابد، ذات مقدسش، علم كامل است و در ذات خود، علم است و قدرت است و علمش را از جاي ديگر نگرفته و كسب ننموده است. مانند مخلوقات خود، موجودي تركيبي نيست و آثار وجودی‌اش، ذاتي است نه تركيبي. آثار ذاتي مثل اثر يخ كه سرما است و اثر آتش كه گرماست و كسي برودت را به يخ و گرما را به آتش نداده و يا روشنایی را به نور. اگر كسي بخواهد حرارت را از آتش بگيرد لازم است آن را خاموش كند. وليكن آثار تركيبي چنين نيست. مثل رنگ است كه به پارچه مي‌دهند و مي‌توانند از آن بگيرند يا مانند حرارت كه به آب سرد مي‌دهند و مي‌توانند بگيرند. تمامي موجودات عالم، تركيبي هستند يعني در ذات خود از دو اصل به وجود آمده‌اند. يكي اصل ماده كه شكل و قيافه از آن به نمايش در مي‌آيد و يكي اصل نور يا روح كه در موجودات مادي، حيات و حركت به وجود مي‌آورد. مثلاً حيات در وجود انسان، اثر تركيبي جذب روح و ماده به يكديگر است. خداوند تعالي از مواد عالم، بدن انسان را مي‌سازد و از اصل روح كه از جنس نور است به اين بدن‌ها حيات و حركت می‌دهد. هر چه درجه نورانيت و روحانيت انسان بالا برود، علم و قدرت او بالاتر مي‌رود. مي‌بينيد حيات و حركت بعضي حشرات و حيوانات در حد صفر است مانند حيوانات ذره‎بيني و در بعضي بالاست به خصوص در انسان. خداوند تعالي چنان كه به موجودات، حيات و حركت داده است مي‌تواند از آن‌ها بگيرد، زيرا حيات، اثر تركيب روح با بدن است وليكن اگر بخواهد حرارت را از آتش بگيرد يا برودت را از يخ، لازم است يخ و آتش را نابود كند زيرا خدا برودت را به يخ نداده، بلكه يخ خود به خود سرد است.

پس آثار ذاتي همراه ذات پيدا می‌شود و همراه نابودي ذات از بين مي‌رود وليكن آثار تركيبي، با سلب تركيب از بين مي‌رود. حيات و حركت كه در وجود انسان اثر تركيب روح با بدن است با سلب تركيب از بين مي‌رود. مانند نيروی برق در صنايع برقي، كه مثلاً نه برق خاصيت راديویی دارد و نه راديو بدون برق كار مي‌كند و وقتي اين دو اصل با يكديگر تركيب مي‌شوند، راديو مثل انسان زنده، حيات و حركت پيدا مي‌كند و با گوینده و فرستنده تماس مي‌گيرد.

اينجاست فرق آثار ذاتي خدايتعالي با آثار ذاتي وجود خلايق. خداوند تعالي يك حقيقت نامتناهي احدي الذات است. يك حقيقت است منهاي شكل و حدود و قد و قامت و ضعف و ناتواني. به همين دليل كسي نمی‌تواند خدا را با چشم خود ببيند زيرا دیدنی‌ها در شكل و قيافه قابل رؤيت هستند و شكل و قيافه، دليل محدوديت چيزهایی است كه ديده مي‌شوند. تمامي موجودات عالم هر كدام محدوديت دارند و در شكل و قيافه، قابل رؤيتند و اين شکل‌ها قابليت دارد كه متلاشي شود يا كوچك و بزرگ شود وليكن خداوند تعالي يك حقيقت نامتناهيست. آخرِ وجودی و اولِ وجودی ندارد. آخرِ زمان و اولِ زمان، اولِ مكان و آخرِ مكان ندارد. انتها ندارد كه در جایی باشد و جایی نباشد. ذاتش علم و قدرت است و در علم و قدرت خود شدت و ضعف پيدا نمی‌کند، آن چنان كه ما انسان‌ها شدت و ضعف داريم. اگر نيروی روح ما و ساخت و ساز ما ضعيف باشد بدن و حركت ما ضعيف است و اگر قوي باشد قوي. پس در ذات خدا كم و زياد و شدت و ضعف و بزرگي و كوچكي و ابتدا و انتها و شكل و قيافه قابل ظهور نيست. كساني كه معرفت به خدا دارند به مقامش احترام مي‌گذارند بدون اينكه او را ببينند و كساني كه معرفت به او ندارند و خدا را مانند مخلوقات او داراي شكل و قيافه مي‌دانند، مي‌گویند خدا را نديديم كه او را عبادت كنيم. خدا خود را به ما نشان دهد تا او را سجده كنيم. با اينكه خدا يك حقيقتِ زندة عالِم قادرِ نامتناهيست. قدرت، ذات اوست نه اينكه از جایی به دست آورده باشد. همين طور علم و حكمت، ذات اوست. حيات، همچنين؛ و ذوات از بين نمی‌رود. آنچه از بين مي‌رود، آثار تركيبي و عارضي است.

ائمه (ع) مجهز به علم خدا هستند نه اينكه علم، ذات آن‌ها باشد خدا به آن‌ها داده و اگر بخواهد مي‌گيرد، همانطور كه حيات و حركت را به آن‌ها داده و زنده شده‌اند و اگر بخواهد مي‌گيرد و مانند ديگران مي‌ميرند. وليكن علمشان كامل است. آن‌ها با خلوص و اخلاص، در مكتب خدا درس خوانده‌اند. نه آن‌ها در شاگردي خود كم و كسري داشته‌اند كه خداوند متعال در استادي و آموزش خود كم و كسري به وجود آورد و نه خداوند متعال از استادي خود مضايقه دارد كه نخواهد بعضي علوم را بياموزد. در نتيجه هر كس از خدا بياموزد، به قولي علم لدني پيدا مي‌كند و هر كس از غير خدا بياموزد، صورت و سواد علم را پيدا مي‌كند و به حقيقت علم آگاهي ندارد.

به همين دليل، كافر كه خدا را قبول ندارد، درس الاهي نصيب او نشده است اگر‎ چه به اصطلاح پروفسور باشد، او نه حقيقت خود را مي‌شناسد و نه ساير خلايق را، بلكه عكسي از خود و خلايق در اختيار دارد. صورت‌های ذهني كافر دانشمند، مانند صورتهاییست كه در آينه پيدا می‌شود. صورت‌های آينه، صورت شما هستند نه خود شما و اگر شما كنار برويد صورت هم محو می‌شود. از آنجا كه علم الاهي ندارند، علم آن‌ها صورتي از حقيقت است پس منكر وجود خدا و قيامت مي‌شوند و فقط خود را مي‌پرستند و قبول دارند.

در علم خدا كم و زيادي قابل ظهور نيست وليكن در علم انسان‌ها هست. گاهي چنان محو می‌شود كه پيرمرد صد ساله در وضع يك کودک قرار مي‌گيرد و گاهي آن چنان بالا و والا است كه مانند خداي خود، همه كس و همه چيز را مي‌داند و مي‌بيند.

در بحث‌های گذشته با توضيح علم امامت و امام، ثابت شد كه امامان معصوم (ع) انسان‌های استثنایی هستند. آن‌ها از ابتداي خلقت، خالصاً مخلصاً در خط اطاعت و بندگي خدا هستند و خداوند تعالي هم آن‌ها را به علم و قدرت خود مجهز نموده است. آن‌ها هر چه مي‌دانند و مي‌فهمند، از خدا گرفته‌اند و استاد بشري نداشته‌اند. مشاهده مي‌كنيم حتي در رحم مادر با مادر سخن گفته‌اند و يا بلافاصله بعد از تولد، همه چيز را مي‌دانند. شايد ما فكر كنيم كه علي (ع)، شاگرد رسول خدا است و آن حضرت، علم و دانش خود را به علي (ع) منتقل كرده است و يا ائمه (ع) علم خود را به فرزند خود كه امام بعد از آن‌ها مي‌باشد آموخته‌اند. اگر اين تعليم و فراگيري به دست امام باشد، امام بين فرزندان خود فرقي نمی‌گذارد، بلكه هر امامي مستقلاً به ذات پاك پروردگار متعال ارتباط دارد و علم خود را از خدا مي‌گيرد. حضرت زهرا (س) وقتي علي (ع) را تعريف مي‌كند مي‌فرمايد: «ان عَلِيّاً مَمْسُوسِ بِذَاتِ اللَّهِ[[79]](#footnote-80)»، شوهر من علي (ع) با ذات خدا تماس دارد، يعني بين او و خداي متعال كسي و چيزي واسطه نيست كه خدا به وسيله آن واسطه، علم خود را به او افاضه كند. ائمه (ع) و حضرت زهرا (س) با خدا فاصله اي ندارند و همه جا و هميشه متصل و مربوط به آن ذات پاك هستند و خداي تعالي علم نامتناهي خود را به آن‌ها افاضه نموده است وليكن آن‌ها در ارتباط با مردم و در كيفيت تعليم و تربيت مردم، هر كدام نقش خاصي دارند كه با ديگري متفاوت است.

مثلاً دو امام معصوم امام حسن مجتبي و امام حسين عليهما السلام را در نظر بگيريد. هر دو فرزندان معصوم هستند و در يك زمان زندگي می‌کنند، اما اول، امام حسن مجتبي (ع) عهده دار مقام امامت و جانشين پدر بزرگوارش مي‌باشد. مردم او را به امامت مي‌شناسند و به او مراجعه می‌کنند. برادرش امام حسين (ع) اگر‎ چه در همان مقام وجودی است، اما در كارهاي برادر، بدون اجازه ايشان مداخله نمی‌کند و از برادر دستور مي‌گيرد. فاصله بين امامت اين دو امام، ده سال بيشتر نيست وليكن عمل آن دو با هم تفاوت دارد. امام حسن (ع) صلاح اسلام و مسلمين را در اين دانست كه حكومت و سلطنت را به معاويه واگذار كند، در حالي كه معلوم بود كه معاويه فاسق و فاجر است و هرگز با اسلام و عدالت اسلامي سازگاري ندارد و تمامي مسلمانان زمان هم با اين صلح و سازش مخالف بودند. مخصوصاً افراد مؤمن و شجاع كه عقيده به عصمت امام دارند تعجب كردند كه چرا امام حسن (ع) چنين مقامي را كه فقط خودش و امامان ديگر شايسته آن هستند به معاويه واگذار مي‌كند. سر و صداي اعتراض مسلمانان به صلح امام (ع) بلند شد اما ايشان جواب می‌داد كه من صلاح مسلمانان را در اين كار مي‌بينم.

اين روش امام حسن مجتبي (ع) در امامت خود مي‌باشد؛ و اما زماني كه نوبت به امامت امام حسين (ع) مي‌رسد، ايشان وظيفه خود را در جنگ با يزيد و اتباع او مي‌داند، اگر‎ چه صددرصد يقين دارد كه خود و اصحابش كشته مي‌شوند. اين بار همان مردمي كه امام حسن مجتبي (ع) را از صلح باز مي‌داشتند، همه يكنواخت، امام حسين (ع) را از جنگ با يزيد نهي مي‌كردند. همه مي‌گفتند آقا به كربلا نرو و با يزيد مخالفت نكن كه كشته مي‌شوي و اهل بيت شما اسير مي‌شوند. حضرت جواب مي‌داد وظيفه خدایی من جنگ با يزيد و پيروان اوست اگر‎ چه كشته شوم. وليكن خداوند به اين شهادت، چنان تأثیری می‌دهد كه بعد از من بنی‌امیه رسوا مي‌شوند، آن چنان كه تمام مردم عليه آن‌ها قيام می‌کنند و آن‌ها را از بين مي‌برند تا دين اسلام در مركز واقعي خود قرار گيرد.

پس مشاهده مي‌كنيد كه عمل اين دو امام با يكديگر شباهت ندارد بلكه ضد و نقيض هم به نظر مي‌رسد. اما اين وضعيت زمان و رشد مردم است كه تكليف ائمه (ع) را در هر زماني معين مي‌كند. اين وضعيت زمان و استعداد مردم باعث می‌شود كه امامان، گاهي با دشمنان خود سازش داشته باشند و گاهي مبارزه كنند و در هر دو صورت، دين خدا را رواج دهند. ما در كتاب «شمع زندگي» در تفسير آيه نور كه شناسنامه چهارده معصوم است و در مقاله اي به همين نام، دلائل اين اختلافات را بررسي کرده‌ایم تا مصلحت‌ها را در رفتار معصومين (ع) بشناسيم. نتيجه اين اختلافات، رشد فكري مردم است تا روزي كه موجبات ظهور امام عليه السلام فراهم گردد.

تعريف واقعي «بيت الله»

موقعيت حضرت زهرا (س) در ارتباط با خدا و خلايق، موقعيت انسان با خانه خود است. خوب در وضعيت زن و شوهر دقت كنيد. زن، خانه شوهر و انبار بركات وجودی شوهر و گنجينه اسرار شوهر است. تمامي ارزش‌ها برای خانواده از زن سرچشمه مي‌گيرد و تمامي بركات و ثروت‌ها تحويل زن داده می‌شود. مي‌توانيم نقش زن را در خانواده مثل انبار فيوضات و بركات بشناسيم كه آنچه نازل می‌شود تحويل او می‌شود و آنچه صادر می‌شود به وسيله او صادر می‌شود؛ لذا خانم‌ها بيت خانواده شناخته شده‌اند. خانواده را در نظر بگيريد كه ساختماني دارد و تشكيلاتي كه برای زندگي لازم است. آیا همين ساختمان و تشكيلات، خانواده به حساب مي‌آيد؟ اصل اساسي و پايه و مايه خانواده، خانم خانواده است. خداوند تعالي وضعيت خود و اولياء خود و ثروت و قدرت و تمامي مخلوقات خود را به يك خانواده تشبيه مي‌كند. خود را به جای پدر و يكي را به جای مادر و تمامي انسان‌های مؤمن و متقي را به جای فرزندان. شما دين خدا را به صورت يك خانواده در ذهن مجسم كنيد. خانواده‎ايست بسيار عظيم و تمامي بركات از جانب خدا كه به جای پدر است در دامن خانمي كه به جای مادر است سرازير می‌شود و تمامي آن بركات به وسيله مادر در اختيار فرزندان و وابستگان قرار مي‌گيرد. هر جا در قرآن، خداوند تعالي اسمي از خانه و خانواده مي‌برد منظورش خانمي است كه خانواده تشكيل داده و فرزنداني توليد كرده است و هر جا نامي از اهل خانه مي‌برد كه می‌گوید «اهل‌البیت»، منظورش وابستگان به اين خانم است كه مبدأ توليد فرزندان و انبار فيوضات و بركاتيست كه برای خانواده لازم است. در اينجا اگر دين خدا را به صورت يك خانواده توجيه كنيم، تمامي اين فرزندان از اين خانه و خانواده تغذيه مي‌شوند. همانطور كه خانه به وسيله يك خانم معنا پيدا مي‌كند و او مبدأ توليد فرزندان است، مبدأ توليد مال و ثروت هم هست و گنجينه ثروت‌ها و فيوضات و بركاتيست كه خانواده لازم دارد.

خداوند تعالي لقب **بيت اللهي** به حضرت زهرا (س) داده است. خدا را مبدأ فيوضات و بركات بشناسيد كه تمامي انسان‌ها در دنيا و آخرت به آن احتياج دارند و وابسته به او هستند. خانه خدا را هم انبار آن فيوضات و بركات بدانيد كه خدا آنچه را دارد در آن انبار ذخيره نموده است و تمامي بشريت را به آن انبار حواله نموده است. لقب بيت اللهي به آن حضرت داده‌اند به اين دليل كه وجود ايشان، بيت الله است و امامان، اهل آن بيت هستند و وابستگان به آن حضرت و تمامي مؤمنین و مؤمنات كه ايمان و علاقه به ايشان دارند و در وجود خود، مهر و محبت به آن‌ها احساس می‌کنند، همه و همه به جای فرزندان آن حضرت شناخته شده‌اند.

امام صادق (ع) كه نام‌ها و القاب حضرت زهرا (س) را تفسير و تعريف مي‌كند، از آن جمله كلمه فاطمه است. وقتي از ايشان سؤال كردند چرا ايشان را فاطمه ناميده‌اند حضرت جواب مي‌دهند: «لانّها فُطِمَتْ شِيعَتَهَا مِنَ النَّار[[80]](#footnote-81)»، ايشان شيعيان خود را از آتش و غضب الاهي باز مي‌دارد. فاطمه به زني مي‌گویند كه بچه خود را دو سال كامل شير داده و اين کودک از شير مادر، عضلاتش محكم شده و قوت و نيرو گرفته است و از شير مادر، بي نياز شده است. معناي از شير گرفتن اين است كه اين بچه قدرت مقاومت دارد و مي‌تواند بدون شير مادر از غذاهاي ديگر استفاده كند و خود را حفظ كند. مادر را فاطم مي‌گویند به اين دليل كه بچه خود را با شير خود تغذيه نموده و تقويت كرده است. عضلات او محكم شده، قدرت مقاومت پيدا كرده و مي‌تواند ضعف و ناتواني و امراض را از خود دفع كند و سلامتي خود را حفظ نمايد. به اين عمل كه بچه را از شير مادر باز مي‌دارند، «فطم» مي‌گویند.

حضرت زهرا (س) را به اين دليل سمت فاطميت داده‌اند كه وقتي محبت و معرفت آن حضرت در دل‌ها جاي بگيرد، آن دل در برابر حوادث كفر و گناه، مقاومت پيدا مي‌كند و بيمه می‌شود و شياطين نمی‌توانند در او تأثیر كنند و او را به كفر و نفاق بكشانند. همانطور كه شير مادر در مدت دو سال بدن کودک را در برابر امراض مقاوم مي‌كند و میکروب‌ها در او تأثیر ندارند، محبت و معرفت به آن حضرت هم، مؤمنین و مؤمنات و هر كس را كه از اين خانواده تغذيه كرده است تقويت روحي كرده، به طوري كه آتش جهنم او را آزار نمی‌دهد. اگر هم در ميان آتش قرار گيرد مثل ابراهيم خليل (ع) است.

حضرت زهرا (س) را مادر روحاني انسان‌ها معرفي كرده‌اند كه روح هر انساني كه او را دوست بدارد تقويت می‌شود و مي‌تواند سلامتي خود را حفظ كند.

لذا آن حضرت **ام المومنين**، **ام الائمه** و **ام الانبياء** شناخته شده است. گفته‌اند: «لهَا أُمُومَةَ الْأَئِمَّه»، او مادر امامت امامان است و مادر نبوت پيغمبران. پيغمبر اكرم (ص) هم با اينكه پدر حضرت زهرا (س) است به همين مناسبت به ايشان لقب ام ابيها، داده است. يعني اگر‎ چه من پدر او هستم و بدن او را به وجود آورده‎ام ولي او مادر من شناخته می‌شود كه نبوت مرا توليد كرده است.

هر كس در خود نور ایمان احساس مي‌كند و فكر مي‌كند كه به آن حضرت و فرزندانشان علاقه دارد، درست مانند كودكي است كه از شير اين مادر تغذيه شده و به مادر خود محبت دارد. امامان، اگر‎ چه بعضي فرزند بلا فصل آن حضرت نيستند و نوه و نتيجه ايشان به حساب مي‌آيند، اما تمامي آن‌ها فرزندان بلا فصل ايشان محسوب مي‌شوند، زيرا به تمام معنا سرمايه امامتشان را كه علم و معرفت و ايمان و روحانيت است از آن حضرت گرفته‌اند. پس زهرا (س) به خودي خود **بيت الله** است. او خانه خداست و آنچه بشريت نياز دارند، اعم از فيوضات مادي و معنوي، از جانب خدا تحويل ايشان داده شده و از ايشان تحويل امامان و فرزندان ايشان و به همين كيفيت، با‎واسطه يا بي‎واسطه تحويل بشريت می‌شود. به همين مناسبت ايشان را کوثر ناميده‌اند يعني اقيانوس خيرات و بركات.

رابطۀ معنایی چشمه کوثر و ساقي کوثر

خداوند تعالي در قرآن مي‌فرمايد، آنچه را نازل مي‌كند، در ليلۀ قدر و شب با‎بركت قرار می‌دهد. ليلۀ قدر و شب با‎بركت، وجود حضرت زهرا (س) شناخته شده است زيرا بركات الاهي بر زمان و مكان نازل نمی‌شود بلكه تحويل اشخاص می‌شود. هر فيضي، مادي يا معنوي كه از جانب خدا نازل می‌شود تحويل انسان می‌شود و به وسيله آن انسان بر انسان‌های ديگر قسمت می‌شود. در اينجا آن حضرت را «کوثر» ناميده‌اند يعني انبار فيوضات و بركاتي كه از جانب خدا برای بشر مقدر می‌شود. خداوند تعالي در سوره نور، ايشان را «مشکاة نور» ناميده و فرموده هركس مي‌خواهد خدا را به علميت بشناسد مشکاة نور را بشناسد. مشکاة، حباب يا قنديلي است كه داخل آن چراغ روشن است. اين قنديل يا حباب كه نور علم خدا آن را فرا گرفته و قلب‌ها را روشن نموده، حضرت زهرا (س) مي‌باشد. از هر كسي به خدا نزدیک‌تر است كه هم در آيه نور، اول ايشان را معرفي مي‌كند و هم در حديث كساء كه حديث تاج‌گذاری حضرت رسول اكرم (ص) است. نزدیک‌ترین مخلوقات به خدا حضرت زهرا (س) و سپس شوهر او و ائمه ديگر عليهم السلام هستند؛ لذا او را کوثر و علي (ع) را ساقي کوثر ناميده‌اند.

خيلي لازم است در اينجا سخنرانی‌های آن حضرت سلام الله عليها را در اطراف غصب مقام ولايت و تعريفات ايشان را از مقام ولايت ذكر كنيم و بدانيم چگونه مردم زمان را محكوم كرده است كه خود و بشريت را از بركات علمي و وجودی مقام ولايت محروم كرده و آن‌ها را از خط اسلام منحرف نموده و مبدأ پيدايش اين همه فتنه‌ها و اختلافات شده‌اند، كه در نتيجه در استثمار و اسارت كفار قرار گرفته‌اند و آن وحدت اسلامي كه به بركت اسلام به دست آورده و يگانه ابر قدرت دنيا شده بودند را از دست داده‌اند.

معناي درست کوثر و ساقي کوثر، تمامي بركات و فيوضاتي است كه بشريت در دنيا و آخرت لازم دارد كه می‌شود گفت نامتناهيست. نامتناهي، فيضي است كه اگر بر میلیون‌ها و ميلياردها نفر تقسيم شود هر كدام از آن‌ها بينهايت ثروتمند و قدرتمند مي‌شوند بدون اينكه از رقمي كه تقسيم می‌شود ذره‎اي كم شود يا ناقص گردد. زيرا قاعده نامتناهي تقسيم بر متناهي اين است كه خارج قسمت آن نامتناهي می‌شود. کوثر يعني آن فيض نامتناهي.

لغت کوثر از كثرت گرفته شده است به اضافه يك حرف. كثرت، مربوط به افراد و اعداد است كه قابل اشاره و شماره‌اند و در اينجا خداوند تعالي بر كثرت، يك حرف اضافه نموده يعني کوثر، بالاتر از كثرت. بالاتر از كثرت، يعني فيض نامتناهي. اگر تمام موجودات را كه قابل اشاره و شماره هستند بر افراد زيادي قسمت كنيم خارج قسمت، نامتناهي نمی‌شود. خارج قسمت، اعداد معيني است كه قابل شماره و تمام شدن هستند. اگر در زندگي بهشتي به هر انساني ميلياردها رقم نعمت و ثروت بدهند عاقبت آن ارقام كثير تمام می‌شود و دست انسان خالي مي‌ماند اما اگر از فيض کوثر به هر كس بدهند از نظر اينكه آن فيض، نامتناهيست تا ابد گسترش دارد و قابليت كم و زياد شدن ندارد. کوثر يعني فيض نامتناهي و اين فيض، كه سرمايه آخرت است ابتدا از جانب خدا نازل می‌شود و در بيت الله قرار مي‌گيرد. بيت الله، حضرت زهرا (س) است كه همه جا به عنوان ظرفي معرفي می‌شود كه مظروف آن، بركات نامتناهي خداست.

خداوند متعال با كلمات «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مباركه» و با كلمات «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ القدر»، آن ظرف را كه وجود مبارك حضرت زهرا (س) است معرفي مي‌كند. آن بزرگوار را به صورت ظرفي معرفي مي‌كند كه تمامي بركات نامتناهي الاهي را در وجود خود جاي می‌دهد و آن بركات الاهي كه تا ابد در اختيار اهل بهشت است به وسيله شوهر او اميرالمؤمنين (ع) كه ساقي کوثر است بر اهل بهشت قسمت می‌شود كه هرگز قابل كم شدن نيست، زيرا از فيض نامتناهي چيزي كم نمی‌شود.

حضرت زهرا (س) عامل بقاء دين خدا و رسالت انبياء (ع)

يكي ديگر از مسائلي كه لازم است در اطراف شخصيت حضرت زهرا (س) بدانيم، بقاء عزت و عظمت اولياء خدا و دين خدا به بركت وجود ايشان است. همه جا کوثر را چنين تعريف كرده‌اند كه نسل رسول اكرم (ص) به وسيله آن بزرگوار ادامه پيدا كرده است و شأن نزول اين سوره هم اين بوده كه عاص ابن اميه، پدر عمر و عاص، حضرت رسول (ص) را با كلمه ابتر سرزنش كرده است. او در مجلسي به مردم گفت نگاه كنيد به محمد كه ادعاي رسالت مي‌كند و خود را پيغمبر خاتم و بهترين انسان می‌داند، اولاً يتيم است و در دامن عمو و زن عمويش بزرگ شده است و در ثاني، فرزند ذكوري ندارد. همه فرزندان ذكورش در كودكي از دنيا رفته‌اند و دخترها باقي مانده‌اند.

بر پايه عرف زمان جاهليت كه به زنان اهميت نمی‌دادند و آن‌ها را عامل بقاء آبروی خانواده نمی‌دانستند، فرزندان ذكور را فرزند خود مي‌دانستند و دختر‎زادگان خود را بيگانه به حساب مي‌آوردند. شاعر عرب در اين رابطه شعري مي‌سرايد كه مضمونش چنين است: پسران ما كه نسل ما و اسم ما به بركت آن‌ها مي‌ماند، پسران پسر ما هستند و هم چنين نوه‌ها و نتيجه‌ها از پسر ما، وليكن اولاً دختران، اولاد ما به حساب نمی‌آیند بلكه اولاد ديگران هستند. به عربي می‌گوید: «بَنُونَا بَنَوْا أَبْنَائِنَا وَ بَنَاتُنَا بَنُوهُنَّ أَبْنَاءُ الرِّجَالِ الْأَبَاعِدِ»، وقتي هم كه پدري از دنيا مي‌رفت كنيزان و دختران او را بين خود قسمت می‌کردند و به ارث مي‌بردند، همانطور كه گوسفندان و اموال پدر را به ارث مي‌بردند. با يك چنين اخلاقي كه خلاف حقيقت بود و جزو خرافات زمان جاهليت است، دختران پيغمبر (ص) را اولاد ايشان به حساب نمی‌آوردند، پس از نظر آن‌ها ايشان بلاعقب بود و وقتي از دنيا مي‌رفت اسم و رسمش در تاريخ گم خواهد شد؛ و بدتر از كلمه بلا‎عقب، به ايشان ابتر مي‌گفتند. در مورد ايتام هم در عرف عرب جاهلي آن‌ها را عقب مانده مي‌دانستند و گاهي آن‌ها را ملامت مي‌كردند كه اگر تو سر سفره پدر و مادرت بزرگ مي‌شدي، مي‌توانستيم تو را آدم به حساب بياوريم و توسري‎خور نبودي. به همين دليل يتيمان را فاقد شخصيت مي‌دانستند و مي‌گفتند از افتخار خانوادگي و عزت و آبروی پدر و مادري محروم است. به اين دليل پيغمبر اكرم (ص) را گاهي با كلمه يتيم ابوطالب تحقير مي‌كردند.

اين سرزنش‌ها خيلي زياد آن حضرت را زجر می‌داد. خداوند تعالي به وسيله حضرت زهرا (س) مسائل مهمي را در جامعه مطرح نمود و خرافات زمان جاهليت را از بين برد و به علاوه به زنان، اصالت و شخصيت داد. با پيدايش حضرت زهرا (س) ثابت نمود كه مبدأ نسل، دختران هستند نه پسران. پسران، عامل پرورش هستند و دختران، در خلقت فرزند، اصالت دارند. مثلاً دانه گندم كه در دل خاك قرار مي‌گيرد، آنچه از مواد غذایی لازم دارد تا رشد كند و به ثمر برسد از خاك مي‌گيرد و آب، عامل پرورش است نه اينكه جنسيت زراعت و مواد غذایی آن از آب باشد. عامل پرورش، غير از مواد پرورش است. هم چنين کودک در رحم مادر به منزله حبوبات زراعتي مانند جو و گندم است كه در دل خاك كاشته می‌شود. مواد حبوبات، از خاك گرفته شده و وقتي هم كه رشد مي‌كند و تبديل به ميوه و حبه می‌شود تمام مواد اوليه آن از خاك گرفته شده است. پس خاك، مبدأ پيدايش حبوبات و میوه‌جات و آب، فقط عامل پرورش است. زن در توليد نسل به منزله خاك و مرد به منزله آب است، طفلي كه متولد می‌شود، اگر مواد بدن او را مورد شناسایی قرار دهند، مي‌بينند صدي نود املاح را از خاك گرفته و بقيه را از آب و در همان حال، مواد بدن مبدأ توليد عقل و شعور و قدرت و معرفت است. پس لازم است بدانيم كه چگونه مادر بيش از پدر، در توليد نسل، اصالت و مبدئیت دارد.

آیات قرآن و احاديث وارده، همه جا اصالت را به مادر داده است و حتي در توصيه و سفارش به احترام به پدر و مادر، بيشتر احترام به مادر را سفارش كرده است و با عقيده زمان جاهليت كه مادر را در توليد فرزند بي خاصيت مي‌دانستند، مبارزه كرده است. در اين رابطه گفتگویی بين هارون‌الرشید خليفه عباسي با حضرت موسي ابن جعفر (ع) به وجود آمده كه به اين اصالت اشاره مي‌كند.

خليفه عباسي در مجلسي كه با آن حضرت خلوت كرده بود سؤالاتي مي‌كند و عرض مي‌كند دوست دارم جواب واقعي و حقيقي را بدهي، اگر چه مطابق ميل من نباشد. شما در امان هستيد. حضرت مي‌فرمايد: آنچه مي‌خواهي بپرس تا جواب دهم. خليفه مي‌پرسد شما امامان كه فرزندان دختر پيغمبر هستيد و از مادر به رسول خدا (ص) مربوط مي‌شوید، چرا خود را ابن رسول خدا (ص) معرفي مي‌كنيد. بهتر است بگویید شما پسران و دختران علي ابن ابيطالب (ع) هستيد. مادر شما زهرا (س) فقط ظرفي بوده است كه فرزندان علي (ع) را پرورش داده است. چه تناسبي دارد كه زهرا (س) اولاد خود را اولاد رسول خدا معرفي كند؟ حضرت، ابتدا جواب ساده اي می‌دهد و مي‌فرمايد: اگر رسول خدا (ص) زنده باشد و دختر تو را خواستگاري كند آیا قبول می‌کنی؟ خليفه می‌گوید آري و به اين قبول، افتخار می‌کنم. حضرت فرمود اما اگر دختر مرا خواستگاري كند كه نمی‌کند من جواب رد می‌دهم. خليفه تعجب كرد كه چرا و حضرت مي‌فرمايد: هرگز رسول خدا دختر مرا خواستگاري نمی‌کند زيرا دختر خود اوست. اولاد انسان چه از دختر باشند چه پسر، اولاد اجداد او هستند. خدا ازدواج با اولاد را بر اجداد و پدر و مادر حرام كرده است؛ و اما من جوابي بالاتر از اين به شما می‌دهم. خداوند تعالي آنجا كه اولاد حضرت ابراهيم (ع) را معرفي مي‌كند، مي‌فرمايد: از جمله اولاد ابراهيم، موسي و عيسي و پيامبران ديگر علیهم السلام هستند، با اينكه عيسي اولاد دختر ابراهيم (ع) است نه اولاد پسر. پس اولاد پسر و اولاد دختر هر دو اولاد انسان هستند و ما هم اولاد رسول خدا هستيم مانند اولاد پسر.

با اين حساب، وقتي عرب جاهلي، پيغمبر را ابتر خواند، به دليل اينكه فقط از دخترش اولادي دارد، خداوند تعالي با نزول سوره «کوثر» اصالت مادران را ثابت كرد و بقاء نسل بشر را بيشتر مربوط به دختران دانست نه پسران و وعده داد كه اسم و رسم تو تا ابد به بركت اين دختر در عالم باقي مي‌ماند و دستور داد كه فرزندان زهرا (س) را فرزند رسول خدا (ص) بدانند نه فقط فرزندان علي (ع). پيغمبر اكرم (ص) فرمودند نسل هر پيغمبري از پسر او ادامه يافته است اما نسل من از دخترم زهرا؛ و روز قيامت، هر انساني را به نام مادرش مي‌خوانند نه پدر. در عين حال اين ظاهر تفسير کوثر است. معاني بهتر و عجیب‌تر در باطن آن است كه عامل بقاء نبوت و امامت تا ابد شده است.

تفاوت سه كلمۀ: کوثر، كثرت و کثیر

موجودات عالم، خواه طبيعي باشند يا روحاني، بر دو قسمند. اين دو قسم به نام عدد و مبدأ شناخته شده‌اند. موجوداتي كه محدود و قابل اشاره و شماره هستند جزو اعدادند كه از شماره يك تا نزديك به بينهايت، قابل اشاره و شماره هستند و هر عددي، بدون مبدأ، قابل ظهور نيست. مبدأ، مانند اقيانوس است و عدد، مانند برف و باران. قطرات برف و باران و قطعات يخ و نهرها، عدد هستند و قابل شمارش. مي‌توانيم قطرات را بشماريم و يا ظرف‌های آب را تا آخر، وليكن مبدأ قطرات جزو اعداد نيست، بلكه به وجود آورنده اعداد و يا آفريننده اعداد است. تمامي آب‌های كره زمين به يك نام خوانده مي‌شوند و آن كلمه، آب است كه مي‌گوییم آب كره زمين. خداوند تعالي در كره زمين يك جا خاك را آفريده و جاي ديگر آب. دانشمندان مي‌گویند سه چهارم كره زمين آب است. آب زمين، مبدأ حيات كره زمين است كه اگر آب نبود كره زمين با خاك و سنگ تنها، حيات پيدا نمی‌کرد و قابل سكونت نبود. پس آب‌های زمين، مبدأ شناخته مي‌شوند و يك حقيقت بيشتر نيستند وليكن برف‌ها و باران‌ها و نهرها، عدد، شناخته مي‌شوند. موجوداتي كه قابل شمارش هستند مانند انسان‌ها، حيوانات و سنگ‌ها و ...، اعداد هستند. عدد هایی كه مي‌نويسيم از يك تا هر چه قابل نوشتن باشد، نام موجوداتي است كه قابل اشاره و شماره‌اند. اگر آدم‌ها نبودند، كلمات يك و دو و سه، قابل ذكر نبود. اعداد، در جنسيت خود متناهي هستند، قابل شمارش و كم و زياد شدن و تمام شدن، وليكن مبدأ موجودات، نامتناهيست، غير قابل شمارش. مبدأ، يعني آن اصلي كه تمام اجزاء عالم از آن اصل به وجود آمده‌اند، مثلاً می‌توانیم كره زمين را به جای اصل بشناسيم و موجودات آن اعم از جمادات و نباتات و حيوانات را به جای اعدادي كه از اين اصل به وجود آمده‌اند. اين همه موجودات قابل اشاره و شماره از كره زمين به وجود آمده و از بين رفته‌اند وليكن كره زمين به حال خود باقيست. پس مبدأ، كم و زياد نمی‌شود وليكن موجوداتي كه از آن به وجود آمده‌اند كم و زياد، یا ايجاد و اعدام دارند. مبادي اعداد از زماني كه خلق شده‌اند تا ابد، ثابت و به حال خود محفوظ مي‌باشند.

انسان‌ها از نظر اينكه مبدأ خيرات و بركاتي هستند كه از جانب خدا نازل می‌شود، به عدد و مبدأ قابل تقسيم هستند. بعضي افراد به جای اصل و مبدأ فيوضات و بركات الاهي هستند و بعضي به جای فرع. يعني اعدادي قابل شمارش كه از اصل خود به وجود آمده‌اند.

در اينجا خداوند متعال حضرت زهرا (س) را به جای اصل و مبدأ شناخته و بقيه انسان‌ها را به جای فروعي كه از آن اصل ظاهر مي‌شوند و از آن اصل با‎بركت، بركت مي‌گيرند. خداوند تعالي ايشان را «کوثر» شناخت و ديگران را با كلمه «كثير» معرفي كرد. كثير يعني افراد قابل شمارش كه به آخر مي‌رسند و تمام مي‌شوند و کوثر يعني بالاتر از كثرت و كثير. يعني اصلي كه قابل شمارش نيست و نامتناهيست و اول و آخر ندارد. اگر از ازل تا به ابد از آن برداشت كنند، باز به حال خود باقيست. پس خداوند تعالي ايشان را به عنوان مبدأ معرفي مي‌كند. اقيانوسي نامتناهي از خير و بركت كه از جانب خدا بر او نازل می‌شود. در ميان امامان معصوم (ع)، امام صادق را كه مبدأ ظهور علوم اسلامي شده است، «جعفر» مي‌نامند، يعني نهر آب. نهر آب روان علم، وليكن حضرت زهرا (س) را به جای دريا معرفي كرده‌اند كه نهر آب از دريا سرچشمه مي‌گيرد؛ لذا ايشان ام الانبياء و ام ابيها و ام الائمه شناخته شده است يعني اصل طهارت و عصمت و مادر عصمت و طهارت و همه انبياء و مؤمنين و انسان‌های شايسته. پس بر اساس تعريف قرآن و بيانات ائمه اطهار (ع) مي‌توانيم تمامي بركاتي را كه از جانب خدا در اختيار مردم قرار گرفته، به جای اعدادي بشناسيم كه قابل اشاره و شماره‌اند و اول و آخر دارند ولي آن حضرت را به جای اصلي بشناسيم كه مبدأ پيدايش اين همه خير و بركت در عالم شده است.

اين تعريف را سوره قدر و آیات حم دخان تاييد مي‌كند كه خداوند تعالي ايشان را ظرف نزول بركات خود شناخته، مي‌فرمايد: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ القدر» و مي‌فرمايد: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مباركه». همه جا اين آیات، تفسیر به وجود مبارك حضرت زهرا سلام الله عليها شده است.

و السلام علي من اتبع الهدي

محمد علی صالح غفاری

1. مريم- آيات 93و 94 : إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِلاَّ آتِي الرَّحْمنِ عَبْدا، لَقَدْ أَحْصاهُمْ وَ عَدَّهُمْ عَدًّا [↑](#footnote-ref-2)
2. بقره، 21 : وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلائِكَةِ فَقالَ أَنْبِئُوني‏ بِأَسْماءِ هؤُلاءِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ [↑](#footnote-ref-3)
3. الرحمن، آيات 4-1 [↑](#footnote-ref-4)
4. بحارالانوار، جلد 73،صفحه 347: وَ لَوْ كَانَ مُوسَى حَيّاً مَا وَسِعَهُ إِلَّا اتِّبَاعِي [↑](#footnote-ref-5)
5. حجرات، آيات 14و15 : قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإيمانُ في‏ قُلُوبِكُمْ وَ إِنْ تُطيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ، ِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ في‏ سَبيلِ اللَّهِ أُولئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ [↑](#footnote-ref-6)
6. بحارالانوار،اخبارالائمه،جلد74،صفحه378 : فَقَالَ إِلَهِي كَفَى بِي عِزّاً أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْداً- وَ كَفَى بِي فَخْراً أَنْ تَكُونَ لِي رَبّاً- أَنْتَ كَمَا أُحِبُّ فَاجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ [↑](#footnote-ref-7)
7. بحارالانوار،جلد43،صفحه20 : عَنْ جَعْفَرٍ الصَّادِقِ ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ لِفَاطِمَةَ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَغْضَبُ لِغَضَبِكِ وَ يَرْضَى لِرِضَاک [↑](#footnote-ref-8)
8. مَا أَشْهَدتُّهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنفُسِهِمْ وَمَا كُنتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا [↑](#footnote-ref-9)
9. انبياء،30 [↑](#footnote-ref-10)
10. الجواهر السنيه-کليات حديث قدسي-صفحه 709: ورد في الحديث القدسيّ عن الربّ العليّ أنّه يقول: عبدي أطعني أجعلك مثلي، أنا حيّ لا اموت اجعلك حيّا لا تموت، أنا غنيّ لا أفتقر أجعلك غنيّا لا تفتقر، أنا مهما أشاء يكون أجعلك مهما تشاء يكون. [↑](#footnote-ref-11)
11. بحارالانوار،جلد26،صفحه 273: قُلْتُ لِلرِّضَا ع يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنِ الشَّجَرَةِ الَّتِي أَكَلَ مِنْهَا آدَمُ وَ حَوَّاءُ .... فَإِيَّاكَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَيْهِمْ بِعَيْنِ الْحَسَدِ فَأُخْرِجَكَ عَنْ جِوَارِي فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ بِعَيْنِ الْحَسَدِ وَ تَمَنَّى مَنْزِلَتَهُمْ فَتَسَلَّطَ الشَّيْطَانُ عَلَيْهِ حَتَّى أَكَلَ مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي نُهِيَ عَنْهَا وَ تَسَلَّطَ عَلَى حَوَّاءَ لِنَظَرِهَا إِلَى فَاطِمَةَ ع بِعَيْنِ الْحَسَدِ حَتَّى أَكَلَتْ مِنَ الشَّجَرَةِ كَمَا أَكَلَ آدَمُ فَأَخْرَجَهُمَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ جَنَّتِهِ وَ أَهْبَطَهُمَا عَنْ جِوَارِهِ إِلَى الْأَرْض [↑](#footnote-ref-12)
12. بقره، 31 : وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلائِكَةِ فَقالَ أَنْبِئُوني‏ بِأَسْماءِ هؤُلاءِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ [↑](#footnote-ref-13)
13. بحارالانوار،جلد26،صفحه 319: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا خَلَقَ آدَمَ وَ سَوَّاهُ وَ عَلَّمَهُ أَسْمَاءَ كُلِّ شَيْ‏ءٍ وَ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلائِكَةِ جَعَلَ مُحَمَّداً وَ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ أَشْبَاحاً خَمْسَةً فِي ظَهْرِ آدَمَ ... [↑](#footnote-ref-14)
14. بحارالانوار،جلد26،صفحه 319: إِنَّ آدَمَ لَمَّا رَأَى النُّورَ سَاطِعاً مِنْ صُلْبِهِ إِذْ كَانَ اللَّهُ نَقَلَ أَشْبَاحَنَا مِنْ ذِرْوَةِ الْعَرْشِ إِلَى ظَهْرِهِ رَأَى النُّورَ وَ لَمْ يَتَبَيَّنِ الْأَشْبَاحَ فَقَالَ يَا رَبِّ مَا هَذِهِ الْأَنْوَارُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْوَارُ أَشْبَاحٍ نَقَلْتُهُمْ مِنْ أَشْرَفِ بِقَاعِ عَرْشِي إِلَى ظَهْرِكَ وَ لِذَلِكَ أَمَرْتُ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَكَ إِذْ كُنْتَ وِعَاءً لِتِلْكَ الْأَشْبَاح... [↑](#footnote-ref-15)
15. بحارالانوار،جلد24،صفحه 305: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَزَلَ الْقُرْآنُ أَرْبَاعاً رُبُعٌ فِينَا وَ رُبُعٌ فِي عَدُوِّنَا وَ رُبُعٌ سُنَنٌ وَ أَمْثَالٌ وَ رُبُعٌ فَرَائِضُ وَ أَحْكَامٌ وَ لَنَا كَرَائِمُ الْقُرْآن

    نهج البلاغه،خطبه 154: فِيهِمْ كَرَائِمُ الْقُرْآنِ وَ هُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا وَ إِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسْبَقُوا [↑](#footnote-ref-16)
16. بحارالانوار،جلد53،صفحه 47: وَ أَنَا كَلِمَةُ اللَّهِ الَّتِي يَجْمَعُ بِهَا الْمُفْتَرِقَ وَ يُفَرِّقُ بِهَا الْمُجْتَمِعَ وَ أَنَا أَسْمَاءُ اللَّهِ الْحُسْنَى وَ أَمْثَالُهُ الْعُلْيَا وَ آيَاتُهُ الْكُبْرَى... [↑](#footnote-ref-17)
17. اعراف،180: وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى‏ فَادْعُوهُ بِها وَ ذَرُوا الَّذينَ يُلْحِدُونَ في‏ أَسْمائِهِ سَيُجْزَوْنَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ

    اصول کافي، جلد1، صفحه 144: قَالَ نَحْنُ وَ اللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا [↑](#footnote-ref-18)
18. بحارالانوار،جلد24،صفحه 305: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَزَلَ الْقُرْآنُ أَرْبَاعاً رُبُعٌ فِينَا وَ رُبُعٌ فِي عَدُوِّنَا وَ رُبُعٌ سُنَنٌ وَ أَمْثَالٌ وَ رُبُعٌ فَرَائِضُ وَ أَحْكَامٌ وَ لَنَا كَرَائِمُ الْقُرْآن

    نهج البلاغه،خطبه 154: فِيهِمْ كَرَائِمُ الْقُرْآنِ وَ هُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا وَ إِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسْبَقُوا [↑](#footnote-ref-19)
19. بحارالانوار،جلد65،صفحه 281 و جلد 25،صفحه 352 [↑](#footnote-ref-20)
20. بحارالانوار،جلد25،صفحه 97: ُ وَ أَمَّا قَوْلُهُ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ يَعْنِي فَاطِمَةَ ع وَ قَوْلُهُ تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيها وَ الْمَلَائِكَةُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ يَمْلِكُونَ عِلْمَ آلِ مُحَمَّدٍ ع وَ الرُّوحُ رُوحُ الْقُدُسِ وَ هُوَ فِي فَاطِمَةَ ع... [↑](#footnote-ref-21)
21. بحارالانوار،جلد43،صفحه 65: قَالَ إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ اللَّيْلَةُ فَاطِمَةُ وَ الْقَدْرُ اللَّهُ فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَ إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةَ لِأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَ [↑](#footnote-ref-22)
22. سيره ابن هشام، جلد2،صفحه600 [↑](#footnote-ref-23)
23. تفسير اطيب البيان، جلد13،صفحه 225: قال الامام العسکری(ع) نحن حجه الله علی خلقه و جدتنا فاطمه حجته علینا [↑](#footnote-ref-24)
24. ارشاد القلوب الي الصواب،جلد2،صفحه 207 : ..فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أَخْرُجَ هَتَفَ بِي هَاتِفٌ يَا فَاطِمَةُ سَمِّيهِ عَلِيّاً فَهُوَ عَلِيٌّ وَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يَقُولُ شَقَقْتُ اسْمَهُ مِنِ اسْمِي... [↑](#footnote-ref-25)
25. بحارالانوار،جلد43،صفحه4: قَالَ سُمِّيَتْ فِي الْأَرْضِ فَاطِمَةَ لِأَنَّهَا فُطِمَتْ شِيعَتُهَا مِنَ النَّارِ وَ فُطِمَ أَعْدَاؤُهَا عَنْ حُبِّهَ [↑](#footnote-ref-26)
26. علل الشرائع، ج‏1، ص: 180/ كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج‏1، ص: 464: و روي في تسميتها الزهراء ع عن أبي جعفر ع أنه سئل لم سميت الزهراء قال لأن الله تعالى خلقها من نور عظمته فلما أشرقت أضاءت السماوات و الأرض بنورها و غشيت أبصار الملائكة و خرت الملائكة لله ساجدين و قالوا إلهنا و سيدنا ما هذا النور فأوحى الله إليهم هذا نور من نوري أسكنته في سمائي...

    علل الشرائع، ج‏1، ص: 181: قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ فَاطِمَةَ لِمَ سُمِّيَتِ الزَّهْرَاءَ فَقَالَ لِأَنَّهَا كَانَتْ إِذَا قَامَتْ فِي مِحْرَابِهَا زَهَرَ نُورُهَا لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تَزْهَرُ نُورُ الْكَوَاكِبِ لِأَهْلِ الْأَرضْ [↑](#footnote-ref-27)
27. منهاج النجاح في ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه‏2، ص81: كنت كنزا مخفيّا لم أعرف فأحببت أن أعرف. [↑](#footnote-ref-28)
28. نهج البلاغه،خطبه1،صفحه 39 [↑](#footnote-ref-29)
29. بحارالانوار،جلد44،صفحه 245: قُلْ يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ يَا عَالِي بِحَقِّ عَلِيٍّ يَا فَاطِرُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ يَا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ مِنْكَ الْإِحْسَان [↑](#footnote-ref-30)
30. انعام، 115: وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ [↑](#footnote-ref-31)
31. دخان، 3 [↑](#footnote-ref-32)
32. بروج، 20 [↑](#footnote-ref-33)
33. تحريم، 12: وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتي‏ أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فيهِ مِنْ رُوحِنا وَ صَدَّقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها وَ كُتُبِهِ وَ كانَتْ مِنَ الْقانِتينَ [↑](#footnote-ref-34)
34. نهج البلاغه، خطبه 269: ... وَاحِدٌ لَا بِعَدَدٍ وَ دَائِمٌ لَا بِأَمَدٍ وَ قَائِمٌ لَا بِعَمَدٍ... [↑](#footnote-ref-35)
35. الاسرار الفاطميه، ص 18: یااحمد لَوْلَاكَ مَاخَلَقْتُ الْأَفْلَاک ولولا علی لما خلقتک و لو لا فاطمه لما خلقتکما [↑](#footnote-ref-36)
36. بحارالانوار،جلد25،صفحه 5: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَ حَوَّاءَ ع تَبَخْتَرَا فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ آدَمُ لِحَوَّاءَ مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقاً هُوَ أَحْسَنُ مِنَّا فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى جَبْرَئِيلَ أَنِ ائْتِنِي بِعَبْدَتِيَ الَّتِي فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ الْأَعْلَى فَلَمَّا دَخَلَا الْفِرْدَوْسَ نَظَرَا إِلَى جَارِيَةٍ عَلَى دُرْنُوكٍ. مِنْ دَرَانِيكِ الْجَنَّةِ عَلَى رَأْسِهَا تَاجٌ مِنْ نُورٍ وَ فِي أُذُنَيْهَا قُرْطَانِ مِنْ نُورٍ قَدْ أَشْرَقَتِ الْجِنَانُ مِنْ حُسْنِ وَجْهِهَا قَالَ آدَمُ حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ مَنْ هَذِهِ الْجَارِيَةُ الَّتِي قَدْ أَشْرَقَتِ الْجِنَانُ مِنْ حُسْنِ وَجْهِهَا فَقَالَ هَذِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص نَبِيٍّ مِنْ وُلْدِكَ يَكُونُ فِي آخِرِالزَّمَانِ قَالَ فَمَا هَذَا التَّاجُ الَّذِي عَلَى رَأْسِهَا قَالَ بَعْلُهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ فَمَا الْقُرْطَانِ اللَّذَانِ فِي أُذُنَيْهَا قَالَ وَلَدَاهَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ [↑](#footnote-ref-37)
37. مسد، 3 [↑](#footnote-ref-38)
38. بحارالانوار،جلد43،صفحه 219 [↑](#footnote-ref-39)
39. توبه، 116: إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يُحْيي‏ وَ يُميتُ وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا نَصيرٍ [↑](#footnote-ref-40)
40. انعام، 95: إِنَّ اللَّهَ فالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوى‏ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ [↑](#footnote-ref-41)
41. انفطار، 3 [↑](#footnote-ref-42)
42. نور، 35 : اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ فيها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ في‏ زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ يَكادُ زَيْتُها يُضي‏ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلى‏ نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ‏ءٍ عَليمٌ [↑](#footnote-ref-43)
43. الاحتجاج علی اهل اللجاج، جلد1، ص 97 [↑](#footnote-ref-44)
44. دخان، 4 [↑](#footnote-ref-45)
45. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج‏43، ص: 21: فَقَالَ ع فَمَا تُنْكِرُونَ أَنْ تَكُونَ ابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ ص مُؤْمِنَةً يَرْضَى اللَّهُ لِرِضَاهَا وَ يَغْضَبُ لِغَضَبِهَا [↑](#footnote-ref-46)
46. بحارالانوار،جلد67،صفحه 201: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّمَا خُلِّدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ خُلِّدُوا فِيهَا أَنْ يَعْصُوا اللَّهَ أَبَداً وَ إِنَّمَا خُلِّدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ بَقُوا فِيهَا أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ أَبَداً فَبِالنِّيَّاتِ خُلِّدَ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ .. [↑](#footnote-ref-47)
47. دخان، 4 [↑](#footnote-ref-48)
48. تفسير اطيب البيان،جلد 13،صفحه 225 : قال الامام العسکری(ع) نحن حجه الله علی خلقه و جدتنا فاطمه حجته علینا [↑](#footnote-ref-49)
49. بحارالانوار،جلد43،صفحه 44و24

    سفينه البحار [↑](#footnote-ref-50)
50. نور، 35 : اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ فيها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ في‏ زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ يَكادُ زَيْتُها يُضي‏ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلى‏ نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ‏ءٍ عَليمٌ [↑](#footnote-ref-51)
51. نور، 35 [↑](#footnote-ref-52)
52. بقره، 156: الَّذينَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصيبَةٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ [↑](#footnote-ref-53)
53. حجرات، 14: قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإيمانُ في‏ قُلُوبِكُمْ وَ إِنْ تُطيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ [↑](#footnote-ref-54)
54. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج‏72، ص: 443 [↑](#footnote-ref-55)
55. مفاتيح الجنان، زيارت جامعه کبيره [↑](#footnote-ref-56)
56. اصول کافي، جلد1، صفحه 177 [↑](#footnote-ref-57)
57. مستدرک الوسائل، جلد 15،ص 181 [↑](#footnote-ref-58)
58. بحارالانوار،جلد52،صفحه 324 : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ ع مِنْ مَكَّةَ يُنَادِي مُنَادِيهِ أَلَا لَا يَحْمِلَنَّ أَحَدٌ طَعَاماً وَ لَا شَرَاباً ... [↑](#footnote-ref-59)
59. بحارالانوار،جلد66،صفحه 81: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا [↑](#footnote-ref-60)
60. ذاريات، 56 [↑](#footnote-ref-61)
61. منهاج النجاح، صفحه 79 [↑](#footnote-ref-62)
62. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، جلد1، صفحه 528 [↑](#footnote-ref-63)
63. طه، 14: إِنَّني‏ أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ أَنَا فَاعْبُدْني‏ وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْري [↑](#footnote-ref-64)
64. بقره، 253 [↑](#footnote-ref-65)
65. الجواهر السنية-كليات حديث قدسى، ص: 710: إنّ اللَّه يقول: عبدي خلقت الأشياء لأجلك و خلقتك لأجلي، و هبتك الدنيا بالإحسان و الآخرة بالإيمان. [↑](#footnote-ref-66)
66. يوسف، 8 [↑](#footnote-ref-67)
67. بحارالانوار،جلد25،صفحه 206: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْداً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيّاً وَ اتَّخَذَهُ نَبِيّاً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ إِمَاماً ... [↑](#footnote-ref-68)
68. انعام،91: وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قالُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ عَلى‏ بَشَرٍ مِنْ شَيْ‏ءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتابَ الَّذي جاءَ بِهِ مُوسى‏ نُوراً وَ هُدىً لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَراطيسَ تُبْدُونَها وَ تُخْفُونَ كَثيراً وَ عُلِّمْتُمْ ما لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لا آباؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ في‏ خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ [↑](#footnote-ref-69)
69. اعراف، 179: وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ [↑](#footnote-ref-70)
70. صافات، 6و7 [↑](#footnote-ref-71)
71. بقره، 269: يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثيراً وَ ما يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُولُوا الْأَلْبابِ [↑](#footnote-ref-72)
72. زمر، 67: وَما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَميعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ السَّماواتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمينِهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالى‏ عَمَّا يُشْرِكُونَ [↑](#footnote-ref-73)
73. کهف، 51: مَا أَشْهَدتُّهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنفُسِهِمْ وَمَا كُنتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا [↑](#footnote-ref-74)
74. الاحتجاج علي اهل اللجاج، جلد1، صفحه 209: فَقَالَ لَهُ يَا وَيْلَكَ لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْعُقُولُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَان [↑](#footnote-ref-75)
75. هود، 37 : وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنا وَ وَحْيِنا وَ لا تُخاطِبْني‏ فِي الَّذينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ [↑](#footnote-ref-76)
76. مائده، 110: إِذْ قالَ اللَّهُ يا عيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتي‏ عَلَيْكَ وَ عَلى‏ والِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلاً وَ إِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجيلَ وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْني‏ فَتَنْفُخُ فيها فَتَكُونُ طَيْراً بِإِذْني‏ وَ تُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْني‏ وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتى‏ بِإِذْني‏ وَ إِذْ كَفَفْتُ بَني‏ إِسْرائيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَقالَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هذا إِلاَّ سِحْرٌ مُبينٌ [↑](#footnote-ref-77)
77. آل عمران، 49 : وَ رَسُولاً إِلى‏ بَني‏ إِسْرائيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْيِ الْمَوْتى‏ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُنَبِّئُكُمْ بِما تَأْكُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ في‏ بُيُوتِكُمْ إِنَّ في‏ ذلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ [↑](#footnote-ref-78)
78. کهف، 51 : ما أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَ ما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً [↑](#footnote-ref-79)
79. بحارالانوار،جلد110،صفحه 31

    كشف الغمة-ترجمه و شرح زواره‏اى، ج‏2، ص: 250 : و ممسوس في ذات اللَّه [↑](#footnote-ref-80)
80. بحارالانوار،جلد43،صفحه4: قَالَ سُمِّيَتْ فِي الْأَرْضِ فَاطِمَةَ لِأَنَّهَا فُطِمَتْ شِيعَتُهَا مِنَ النَّارِ وَ فُطِمَ أَعْدَاؤُهَا عَنْ حُبِّهَ [↑](#footnote-ref-81)